



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

اندرت غلامت

و بیان مدف حضرت منقولہ ممد علیہ السلام از امامہ حیران کبیر

احمد رضا علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راز شهادت: در بیان هدف حضرت مظلوم علیه السلام از اقامه جریان کربلا

نویسنده:

احمد رضا مرتضوی

ناشر چاپی:

عطر عترت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
راز شهادت: در بیان هدف حضرت مظلوم علیه السلام از اقامه جریان کربلا	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۸
فهرست مطلب	۱۲
پیشگفتار	۱۴
مجلس اول: مقدمه ای در باب اهمیت عزاداری بر کشته اشک و بشارت هایی که به عزاداران داده شده است	۱۸
مجلس دوم: راه شناخت انگیزه ها و اهداف اولیاء	۲۸
اشاره	۲۸
در مذمت رأی و نظر	۳۰
مجلس سوم: در انکار انگیزه هایی که برای خروج امام مظلوم (علیه السلام) از مدینه به کربلا ذکر شده و شمه ای از دلایل رد آنها	۳۸
اشاره	۳۸
اهمیت امر به معروف و نهی از منکر	۳۹
اشکالات وارده بر انگیزه تشکیل حکومت و امر به معروف و نهی از منکر در جریان کربلا	۴۰
مجلس چهارم: در بیان انگیزه ی آشکار و نهان، ظاهری و باطنی و بیان هدف اصلی امام (علیه السلام) از حرکت عاشوراء	۶۸
اشاره	۶۸
دلایل دستور خاص	۷۱
الف: روایات لیلہ القدر	۷۱
ب: روایات وصیت	۷۴
مجلس پنجم: در بیان آراء متشنت و تفاسیرمختلف از هدف سید مظلومان (علیه السلام) و تکمیل ادله اثبات دستور خاص	۸۰
اشاره	۸۰
ج: احادیثی که در آنها به دستور خاص حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اشاره شده است	۸۵
مجلس ششم: در بیان علم امام (علیه السلام) به شهادت خویش با جزئیات آن و خبر دادن انبیاء و اولیاء به این حادثه عظیمه	۹۶
اشاره	۹۶

- د: امری در این عالم از امام (علیه السلام) مستور نیست ۹۸
- ه: بشارت های انبیاء و اولیاء به شهادت آن بزرگوار ۱۰۰
- و: اطلاع آن سرور از زمان و مکان شهادت خویش و جزئیات آن ۱۰۳
- مجلس هفتم: در بیان پاسخ به اشکال تأسی و توضیح جمله «أريد أن أمر بالمعروف وأنهاى عن المنكر» ۱۱۰
- اشاره ۱۱۰
- در معنای تأسی ۱۱۵
- شرایط تأسی - ۱۱۶
- بررسی نظریه بعضی از اساتید درباره تأسی - ۱۱۷
- مجلس هشتم: در بیان و توضیح حدیث انا قتل العبره ۱۳۴
- اشاره ۱۳۴
- پاداش گریه و اندوه بر کشته اشک ها - ۱۴۰
- معنای کشته اشک - ۱۴۷
- منابع ۱۵۸
- آثار دیگر مولف ۱۶۳
- درباره مرکز ۱۶۴

راز شهادت: در بیان هدف حضرت مظلوم علیه السلام از اقامه جریان کربلا

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرتضوی، احمدرضا، 1359-

عنوان و نام پدیدآور: راز شهادت: در بیان هدف حضرت مظلوم علیه السلام از اقامه جریان کربلا/ احمدرضا مرتضوی.

مشخصات نشر: قم: عطر عترة، 1399.

مشخصات ظاهری: 152 ص.؛ 14/5 × 21/5 س م.

شابک: 1-242-243-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [148] - 152.

عنوان دیگر: در بیان هدف حضرت مظلوم علیه السلام از اقامه جریان کربلا.

موضوع: واقعه کربلا، 61 ق -- فلسفه

Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680 -- Philosophy

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61 ق -- شهادت

Hosayn ibn Ali, Imam III, 625 - 680 -- Martyrdom: موضوع

موضوع: عاشورا -- فلسفه

Tenth of Muharram -- Philosophy

احادیث شیعه -- قرن 14

Hadith (Shiites) -- Texts -- 20th century

رده بندی کنگره: BP41/5

رده بندی دیویی: 297/9534

شماره کتابشناسی ملی: 6240978

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قَالَ مَوْلَانَا الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَام)

أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى

ص: 2

راز شهادت

در بیان هدف حضرت مظلوم علیه السلام از اقامه جریان کربلا

احمد رضا مرتضوی

ص: 4

مجلس اول: مقدمه ای در باب اهمیت عزاداری بر کشته اشک و بشارت هایی که به عزاداران داده شده است 11

مجلس دوم: راه شناخت انگیزه ها و اهداف اولیاء. 21

در مذمت رأی و نظر. 23

مجلس سوم: در انکار انگیزه هایی که برای خروج امام مظلوم (علیه السلام) از مدینه به کربلا ذکر شده و شمه ای از دلایل رد آنها 31

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر. 32

اشکالات وارده بر انگیزه تشکیل حکومت و امر به معروف و نهی از منکر در جریان کربلا 33

مجلس چهارم: در بیان انگیزه ی آشکار و نهان، ظاهری و باطنی و بیان هدف اصلی امام (علیه السلام) از حرکت عاشوراء 61

دلایل دستور خاص... 64

الف: روایات ليله القدر 64

ص: 5

مجلس پنجم: در بیان آراء متشتت و تفاسیر مختلف از هدف سید مظلومان (علیه السلام) و تکمیل ادله اثبات دستور خاص 73

ج: احادیثی که در آنها به دستور خاص حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اشاره شده است. 78

مجلس ششم: در بیان علم امام (علیه السلام) به شهادت خویش با جزئیات آن و خبر دادن انبیاء و اولیاء به این حادثه عظیمه 89

د: امری در این عالم از امام (علیه السلام) مستور نیست.. 91

ه: بشارت های انبیاء و اولیاء به شهادت آن بزرگوار 93

و: اطلاع آن سرور از زمان و مکان شهادت خویش و جزئیات آن. 96

مجلس هفتم: در بیان پاسخ به اشکال تأسی و توضیح جمله «أرید أن امر بالمعروف و أنهی عن المنکر» 103

در معنای تأسی.. 108

شرایط تأسی.. 109

بررسی نظریه بعضی از اساتید درباره تأسی.. 110

مجلس هشتم: در بیان و توضیح حدیث اناقتیل العبره. 127

پاداش گریه و اندوه بر کشته اشک ها 133

معنای کشته اشک... 140

منابع: 147

ص: 6

یکی از راه های شناخت دیگران، آشنایی با اهداف و انگیزه های ایشان و یا به تعبیر دیگر نیت های آنها در هنگام انجام اعمال مختلف است. اهمیت نیت و مافی الضمیر شخص تا جایی است که گاهی اوقات، انسان را به اعلی درجات قاب قوسین رسانده و یا در جهت مخالف، به درکات اسفل السافلین می کشاند.

آنچه که اولیاء الهی را به مقام قرب و وصال پروردگار نائل می کند؛ انگیزه های ایشان از انجام اعمال است و قطعاً مقرّبیت نیت، هدف و انگیزه، از اصل انجام عمل بیشتر است.

ممکن است دو نفر عیناً یک عمل را انجام دهند و حتی یکی از ایشان در حفظ ظواهر عمل، کوشاتر بوده و یا آن فعل را بیشتر انجام دهد؛ ولی در نزد خداوند، عمل شخص دیگر مورد قبول واقع شده و عمل او مردود شود و این مربوط به انگیزه آن دو نفر است.

معروف است که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رکوع به سائلی انگشتی عطا کردند و خدا در شأن ایشان آیاتی از قرآن نازل کرد در حالی که بعضی

از ظالمین، همین عمل را چهل بار انجام دادند و در رکوع چهل مرتبه، انگشتر خویش را به دیگری عطا کردند ولی خداوند کلمه ای در وصف ایشان نازل نفرمود و مضحکه خاص و عامشان کرد.

شناخت نیت های خوبان خدا، برای معرفت به ذوات مقدسه ی ایشان کاری بس ضروری و حائز اهمیت است.

اما راه ساخت انگیزه های ایشان منحصر به رموز و اسراری است که خود آن بزرگواران به ما آموخته اند.

به طور مثال یکی از فضائلی که از اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن کریم و صفحات تاریخ، رقم خورده است جریان اطعام طعامی است که این بزرگواران در آن، افطارشان را سه روز متوالی به فقیر و مسکین و اسیر داده اند. شاید نظیر این عمل از دیگران هم واقع شده باشد و چه بسا طعامی بهتر به دیگران داده باشند اما خداوند، عمل آل الله (علیهم السلام) را پسندیده و سوره ای از قرآن را در شأن آنها نازل فرموده است، و این مربوط به انگیزه ایشان است و اگر کسی بیاید و علتی برای این مقبولیت، از جانب خویش بیان کند اینکار او از بالاترین تحریف ها به شمار می آید؛ زیرا علت عظمت کار اهل بیت (علیهم السلام) در لسان الهی بیان شده و آن هم این است:

«انما نطعمکم لوجه اللّٰه لا نرید منکم جزاء و لا شکورا»

در طول تاریخ، افراد زیادی کشته شده و خاندان ایشان مورد ظلم و تعدی واقع شده اند؛ اما آنچه که باعث شده است تا حرکت اباعبدالله (علیه السلام) ماندگار شده و در جان ها رسوخ کند انگیزه ی آن بزرگوار بوده است.

«کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام»

ص: 8

به یاد دارم که سخنرانی در ترغیب مردم برای بزرگداشت جریانی می گفت: در کربلا یک کودک شش ماهه به شهادت رسیده در حالی که در فلان سرزمین، اطفال فراوانی را به ظلم می کشند و انتظار داشت تا آن حساسیتی را که مردم بر مظلومیت آل الله (علیه السلام) دارند به سمت و سویی دیگر هم تسری دهد؛ اما نمی دانست که این امر در اختیار او و یا مردم نیست و عظمت کار امام (علیه السلام) در انگیزه ی آن بزرگوار مستور است نه در ظاهر ماجرا و چون حرکت آن سرور شهیدان که درود خدا بر ایشان باد، مظهر وجه الله است تا ابد جاودان خواهد بود و در طول دوران های متمادی، تجدید خواهد شد و چگونه چنین نباشد در حالی که حرارتش تا قیامت در دل ها باقی خواهد ماند.

هدف نگارش این کتاب، بررسی انگیزه و نیت حضرت اباعبدالله (علیه السلام) از حرکت کربلاست و در این کتاب علاوه بر نگاهی تحلیلی نسبت به اهداف بر شمرده شده برای حرکت امام حسین (علیه السلام)، رویکردی نونسبت به شناخت انگیزه ی باطنی و حقیقی این واقعه بزرگ و رستاخیز عظیم ارائه شده است.

امید است که خدای مهربان ابواب هدایت و نورانیتش را به سوی ما بگشاید و جان های آلوده ما را از پلیدی ها مطهر نماید که تنها در این صورت است که ما را توان گفتن و شنیدن، خواندن و نوشتن از پاکان و مطهران خواهد بود.

ساقیا جام دگر لبریز کن *** آتش ما را ز آبی تیز کن

سرخوشم کن ز آن به جان پرورده ها *** تا توهم را بسوزم پرده ها

مست گردم رشته را آرم به دست *** قصه مستان که گوید غیر مست

مجلس اول: مقدمه ای در باب اهمیت عزاداری بر کشته اشک و بشارت هایی که به عزاداران داده شده است

ص: 11

شما عزیزان به خوبی می دانید که ماه محرم و سوگواری حضرت اباعبدالله (علیه السلام) برای دوستان آن بزرگوار از صرف یک شعار، بالاتر رفته است. گاهی اوقات بعضی چیزها برای انسان در مرحله شعار است و گاهی اوقات هم از مرحله شعار گذشته و به یک عقیده تبدیل می شود.

امروزه عزاداری بر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) از زمره اعتقادات شیعیان محسوب می شود.

شیخ صدوق رضوان الله علیه در کتاب شریف امالی و همچنین کتاب شریف عیون اخبار الرضا (علیه السلام) [\(1\)](#) روایتی را نقل کرده است که در آن حدیث، حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) وظایف ما را در قبال ماه محرم و اقامه عزا بر سرور مظلومان و سرخیل عاشقان، حضرت اباعبدالله (علیه السلام) بیان فرموده اند و همچنین برای عزاداران و گریه کنندگان بر آن پیشوای آزادگان، پنج بشارت می دهند.

این روایت همان خبر معروفی است که از ریان بن شیبب نقل شده که می گوید: روز اول ماه محرم الحرام نزد حضرت رضا (علیه السلام) شرفیاب شدم.

ایشان فرمودند:

ص: 12

آیا روزه هستی؟

عرض کردم: خیر!

فرمودند:

آیا می دانی امروز چه روزی است؟ امروز روزی است که خدای متعال دعای زکریا را مستجاب نموده و به او یحیی را عطا کرده است.

امروز روزی است که خدای متعال دعای او را اجابت کرد و به ملائکه فرمود که در محراب با او سخن بگویند. هر که چنین روزی را روزه بگیرد و دعا کند، خداوند بزرگ دعای او را برآورده خواهد کرد.

سپس فرمودند:

یابن شیبب! ماه محرم در دوران جاهلیت در بین مردم احترام داشت، بی دین و کافر بودند، مشرک بودند ولی در ماه محرم خونریزی نمی کردند و لکن در همین ماه محرم، این امتی که خود را امت اسلام نامیدند هیچ احترامی برای خاندان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قائل نشدند «لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ» اولاد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در این ماه کشتند «و سَبَّوْا نِسَاءَهُ» و زنان این خاندان را به اسارت بردند «و انتهبوا ثِقْلَهُ» و خیمه های ایشان را غارت کردند. «فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ» خدا از آنها نگذرد.

امام (علیه السلام) پس از ذکر وظیفه اول که روزه اولین روز ماه محرم بود به بیان وظیفه دوم پرداخته و می فرمایند:

«يَا بَنَ شَيْبِيبِ إِنَّ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَأَبِكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يَذْبَحُ الْكَبِشُ»

ای پسر شیبب! اگر برای چیزی خواستی گریه کنی بر امام حسین (علیه السلام) گریه کن چرا که ایشان را سر بردند آنطور که گوسفند را سر می برند.

ص: 13

«وَلَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ لِقَتْلِهِ»

یعنی: اینکه به تو می گویم برای امام حسین (علیه السلام) گریه کن نه اینکه آن بزرگوار، گریه کن نداشته و به اشک تو محتاجند؛ بلکه بر شهادت آن مظلوم، هفت زمین و هفت آسمان گریه کرده و می کنند.

پس ادامه داده و فرمودند:

خدای متعال به چهار هزار ملک برای یاری آن بزرگوار مأموریت داد و چون امام (علیه السلام) اذن نبردشان ندادند همانجا ماندند و چون او را قتل یافتند؛ غبار آلود و اندوهگین کنار تربتش بیتوته کردند و همواره چنین اند تا روزی که امام دوازدهم f ظهور کنند و در آن روز از یاران آن حضرت (علیه السلام) خواهند بود و شعارشان یا لثارات الحسین است.

امام هشتم (علیه السلام) سپس پنج بشارت به عزادارن حضرت سید الشهداء (علیه السلام) داده و در بیان بشارت اول می فرمایند:

«إِنْ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ (علیه السلام) حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعَكَ عَلَى خَدَيْكَ» اگر آنقدر برای امام حسین (علیه السلام) گریه کنی که اشکت بر گونه هایت جاری شود «غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ» خدای متعال همه گناهانت را می بخشد «صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا» کوچک باشد یا بزرگ، کم باشد یا زیاد.

امام (علیه السلام) ادامه داده و در بیان بشارت دوم فرمودند:

«يَا بَنَ شَيْبِ بْنِ سَرْكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَلَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فُزِّرَ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)»

ای پسر شیبیب! اگر دوست داری که خدای عز و جل را ملاقات کنی در حالی که پاک و پاکیزه ای پس حسین (علیه السلام) را زیارت کن.

حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) بشارت سوم را اینگونه مطرح می فرمایند که:

«يَا بَنَ شَيْبِ بْنِ سَرْكَ أَنْ تَسْكُنَ الْغُرْفَ الْمَبْنِيَةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ وَآلِهِ فَالْعَنَ قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)»

اگر دوست داری با پیامبر و آل پیامبر (علیهم السلام) در خانه های بهشت ساکن شوی بر قاتلان حضرت مظلوم (علیه السلام) لعنت کن.

چهارمین بشارت اینکه:

«یا بن شیبب إن سرك أن تكون لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسين (عليه السلام)»

اگر دوست داری ثواب شهدای کربلا را به تو بدهند هر وقت امام حسین (علیه السلام) را یاد کردی، این جمله را بگو «یا لیتنی كنت معهم فأفوز فوزاً عظيماً» با همین یک جمله، خدای مهربان ثواب شهدای کربلا را به تو می دهد. باور کنید! امام هشتم (علیه السلام) منزله انداز مبالغه و گزافه گویی.

اما درباره ی بشارت آخر فرمودند:

«یا بن شیبب إن سرك أن تكون معنا في الدرجات العلی من الجنان فأحزن لحزننا وافرح لفرحنا وعلیک بولایتنا»

اگر دلت می خواهد پیش ما باشی و در درجه ما در بالاترین درجات، پس به حزن ما محزون باش و به شادی ما شاد و دست از دامن ولایت ما مکش، «فلو أن رجلاً تولی حجراً لحشره الله معه يوم القيامة» که اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد روز قیامت با آن سنگ محشور خواهد شد. مواظب باش بین چه کسی و چه چیزی را دوست داری و سنگ چه کسی را به سینه می زنی که در نهایت با او محشور می شوی.

ص: 15

این روایت به جز بشاراتی که در بر داشت حاوی نکاتی بس مهم در باب آداب عزاداری و گریه بر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می باشد.

نکته اول: «ان كنت باکیا لشیء فابک للحسین» اگر برای چیزی خواستی گریه کنی بر امام حسین (علیه السلام) گریه کن، یعنی برای گریه بر امام حسین (علیه السلام) از هر بهانه ای استفاده کن، نه این که آن بزرگوار بهانه ای شوند برای گریه کردن بر دیگران، دقت کنید که بین این دو مطلب تفاوت بسیار است.

این مهم را خود حضرت اباعبدالله (علیه السلام) نیز فرموده اند.

وقتی که حضرت سکینه دختر امام حسین (علیه السلام) در کنار گودال قتلگاه به عمه ی بزرگوارش گفت: «هَذَا نَعَشٌ مَنْ» این جنازه کیست؟

حضرت زینب (علیها السلام) فرمودند: «هَذَا نَعَشٌ آيِيكٍ» این پیکر غرق به خون، جسم بی جان پدرتوست.

پس حضرت سکینه (علیها السلام) خود را روی جسم پدر انداخته، از هوش رفت و چون او را به هوش آوردند صدا زد و گفت:

«چون این بدن بی سر را در آغوش گرفتم، از این رگ های بریده شنیدم که می فرمود: «شِيعَتِي مَا إِن شَرِبْتُمْ رَيَّ عَذْبٍ فَادْكُرُونِي أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَانْدُبُونِي»⁽¹⁾ شیعیان من! هر موقع آب گوارا نوشیدید مرا یاد کنید و هرگاه خبری از غریب و یا شهیدی به شما رسید برای من گریه کنید.

ص: 16

1- المصباح كفعمی، ص 741 و مستدرک الوسائل، ج 17، ص 26. بعضی از مرثیه خوانان ابیات دیگری نیز به دنبال این بیت شعر می خوانند مانند لیتکم فی یوم عاشوراء جمیعا تنظرونی کیف أستسقی لطفلی فأبوا أن یرحمونی و... که این ابیات در مصادر شیعه یافت نمی شود و ظاهرا از ابداعات شعرای عرب زبان است و گفتار امام (علیه السلام) نیست.

یعنی اگر می خواهید برای عزیز از دست رفته ای مویه کنید یا برای مصیبت های دنیا و آخرت نوحه کنید، برای من غریب گریه کنید.

نکته دوم: امام (علیه السلام) فرمودند: اگر آنقدر برای امام حسین (علیه السلام) گریه کنی که اشکت بر گونه هایت جاری شود خدای متعال همه گناهانت را می بخشد کوچک باشد یا بزرگ، کم باشد و یا زیاد.

باید دانست که حالات انسان درباره گریستن متفاوت است. گاهی اوقات، انسان متأثر می شود و حالت گریه به خود می گیرد که به آن تباکی می گویند، البته تباکی نیاز به یک صوتی هم دارد، یعنی از خود، صدای گریه در آورد { تباکی بر وزن تفاعل است و معنایش این است که خود را به حالت گریستن در آورد، مانند تمارض که یعنی طوری نمایان کند که مریض و بیمار است در حالی که بیمار نیست. پس مطلق سر به زیر انداختن و یا دست بر پیشانی گذاشتن تباکی نیست. تباکی آن است که صدای گریه از خود در آورد و چونان بنماید که در حال گریه است. }

در پاره ای از موارد، از این مرحله فراتر رفته، اشک در چشمانش حلقه می زند و در بعضی از شرایط نیز اشک بر گونه هایش جاری می شود، در آن هنگام که جاری می شود، اوج مطلب است که مورد اشاره حجت خدا امام هشتم (علیه السلام) قرار گرفته و چنین فرموده اند که این نوع گریه بر حضرت اباعبدالله (علیه السلام) گناهان را چه صغیره باشد و چه کبیره ذوب می کند.

نکته سوم: ناگفته نماند که ظاهراً مقصود از گناهان، حق الناس نیست؛ بلکه آن معصیت هایی است که بین عبد و خداست. ممکن است درک همین مطلب هم برای عده ای سنگین باشد. به ایشان می گوئیم آیا قدرت یک قطره

اشک بر حضرت اباعبدالله (علیه السلام) اثری کمتر از ذکر استغفار دارد؟ چگونه تمام گناهان یک بنده با گفتن ذکر استغفار بلکه به کمتر از آن یعنی ندامت درونی بخشیده می شود اما با گریه بر مصائب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) آمرزیده نمی شود؟

نکته چهارم: همانطور که ملاحظه فرمودید یکی از سفارشات حضرت رضا (علیه السلام) در این روایت لعن به قاتلان و دشمنان مولای مظلوم (علیه السلام) بود. بدانید که لعن کار خدای بزرگ است.

قرآن کریم دو ذکر را به خداوند نسبت داده است یکی ذکر صلوات و دیگری ذکر لعن؛

1: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) (1)

2: (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) (2)

هنر لعن این است که هر لعنی یک نیزه و یک تیر است به سمت دشمن. توضیح این مطلب این است که ما نبودیم تا برای اهل بیت (علیهم السلام) تیر و نیزه ای به سمت دشمنانشان پرتاب کنیم ولی با لعن این کار را می کنیم، و بدان که اگر بر دشمنان ایشان لعن کنی در حال ضربه زدن بر مخالفین اهل بیت (علیهم السلام) هستی. آن قدر مقام لعن بالاست که امام هشتم (علیه السلام) می فرمایند اگر می خواهی کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بهشت و همجوار آن حضرت باشی پس بر کشندگان حضرت اباعبدالله (علیه السلام) لعنت کن.

اصلاً لعن بر دشمنان، همیشه از آداب بهترین اوقات است. شب قدر که

ص: 18

1-سوره احزاب، 56

2-سوره احزاب، 57

یکی از بهترین اوقات مناجات با خداست یکی از بهترین اعمال آن، گفتن صد مرتبه «اللَّهُمَّ الْعَن قَتْلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» است.

لعن از بهترین اذکار در بهترین اماکن است. زیارت تمام اهل بیت (علیهم السلام) لعن به دشمن دارد. مگر در بسیاری از زیارات نخوانده اید:

«اللَّهُمَّ الْعَن الَّذِينَ حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتافِ آلِ مُحَمَّدٍ»⁽¹⁾

و آخرین نکته اینکه: به جرأت می توان گفت که این همه اجر و پاداش که برای زیارت، عزاداری و گریه بر حضرت اباعبدالله (علیه السلام) وارد شده برای هیچ عمل واجب و یا مستحب دیگری به ما نرسیده و نه اینکه کم نظیر باشد؛ بلکه بی نظیر است.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند:

«هر عبادتی پاداشی معین دارد جز اشک بر ما {که خدا بر آن پاداش بی حساب عنایت فرماید}»⁽²⁾

و در حدیث دیگری در جواب مُفَضَّل که می پرسد ثواب اشک بر شما چیست؟ می فرمایند:

«ما لا يحصى إذا كان من محقٍّ»

یعنی: پاداش آن قابل شمارش نیست اگر از کسی سرزند که عقیده اش حق باشد.⁽³⁾

و اینها همه در راستای درک این جمله است که آن سرور، کشته اشک ها و گریه هاست.

ص: 19

1- کامل الزیارات، ص 313؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 270؛ مزار شهید اول، ص 198

2- «لكل شيء ثواب إلا الدمعة فينا» کامل الزیارات، ص 106

3- بحار الانوار، ج 53، ص 23

با در نظر گرفتن عصمت امام (علیه السلام) به این نتیجه می‌رسیم که هر قول و فعلی که از امام (علیه السلام) صادر شود صحیح و بی‌خلل است.

خدای متعال در شأن ایشان فرموده است:

(إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (1)

«این است و جز این نیست که خدا اراده کرده است تا همه پلیدی‌ها را از شما خانواده دور کرده و به صورتی خاص پاکتان کند»

پس اگر امام (علیه السلام) حرکتی انجام دهند قطعاً بی‌عیب و ایراد است.

نکته مهم دیگری که لازم است بدان توجه شود این است که ما برای فهم اسرار و علل رفتار امام معصوم (علیه السلام) باید به خود وی رجوع کرده و از اندیشه‌های ناب او بهره‌مند شویم تا بفهمیم چرا این امام بزرگوار در فلان شرایط چنین تصمیمی را گرفته و یا چنین عملی از ایشان سرزده است. پس برای فهمیدن علل رفتار امام (علیه السلام) باید به خود امام رجوع کرد نه به رأی و نظر خویش که متأسفانه عده‌ای از عالمان و یا نمایان با استفاده از رأی و نظر خویشان، گمراه شدند و گمراه نمودند فاصبحوا ضالاً مضلاً.

ص: 22

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«يَابْنَ آدَمَ، لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ، وَبَصَرَكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقٌ إِبْرَهُ لَغَطَّاهُ، تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَكَوَتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟!» (1)

«ای فرزند آدم! اگر مرغی قلب تو را بخورد او را سیر نمی کند و اگر سوراخ سوزنی بر چشمت گذاشته شود آن را می پوشاند حال با این قلب و چشم {کوچکت} می خواهی ملکوت آسمان ها و زمین را بشناسی؟!»

عزیزان من! امورات فکری و عقیدتی با رأی بشری درک نمی شوند و غایت آن دست نیافتنی است مگر با تسلیم در برابر کلام اولیاء و انبیاء.

در مذمت رأی و نظر

برای شناخت دین و آنچه به آن مربوط است دوراه در پیش روی ماست؛ اول؛ تبعیت از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) که نامش علم است و دوم؛ تبعیت از اندیشه و رأی و نظر خویش که نامش ظن و گمان است. آنچه که مسلم است این است که در باب شناخت امور دینی به ما رخصت رجوع به رأی و نظر داده نشده است. برای روشن شدن این مطلب به آیات و روایات ذیل توجه فرمایید:

آیه: (... وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ... إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (2)

«و از گامهای شیطان پیروی نکنید... همانا او شما را به بدی و کارهای ناپسند و اینکه چیزی به خدا ببندید که درباره ی آن علم ندارید امر می کند.»

ص: 23

1- الکافی، ج 1، ص 93

2- سوره بقره، 168 و 169

خدای متعال در این آیه شیطان را مصدر سخن دینی ای دانسته که منشأش علم نیست. از طرف دیگر ظن و گمان را هم علم ندانسته است:

(وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً) (1)

«و اکثر ایشان جز ظن و گمان از چیز دیگری تبعیت نمی کنند. همانا که ظن و گمان بی نیاز از حق نمی کند {بهره ای از حق ندارد}»

و آیه:

(فَأَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ) (2)

«پس بین مردم به آنچه خدایت نازل کرده حکم کن و از میل و هوای ایشان پیروی مکن»

و دهها آیه دیگر.

جمع این سه آیه شریفه چنین شد که دین خدا محصول وحی ربانی است و حتی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در آن تسلیم وحی بوده و هرچه غیر آن است از رأی و نظر، چیزی جز گمان نیست و بهره ای از علم و حق نداشته و منشأش شیطان است.

روایات مطهر آل الله (علیهم السلام) نیز همین سخن را می گویند:

امام امیرالمومنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«يَا مَعْشَرَ رِشْدِ يَعْتَبِرْنَا وَ الْمُنتَحِلِينَ مَوَدَّتَنَا إِيَّاكُمْ وَ أَصْحَابَ الرَّأْيِ فَإِنَّهُمْ أَعْدَاءُ السُّنَنِ تَقَلَّتْ مِنْهُمْ الْأَحَادِيثُ أَنْ يَحْفَظُوهَا وَ أَعْيَتْهُمْ السُّنَّةُ أَنْ يُعُوها فَاتَّخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا وَ مَالَهُ دُولًا فَذَلَّتْ لَهُمُ الرَّقَابُ وَ أَطَاعَهُمُ الْخَلْقُ أَشْبَاهَ الْكِلَابِ وَ نَارَعُوا

ص: 24

1- سوره یونس، 36

2- سوره مائده، 48

الْحَقُّ أَهْلَهُ وَ تَمَثَّلُوا بِالْأَنْبِيَاءِ الصَّادِقِينَ وَ هُمْ مِنَ الْكُفَّارِ الْمَلَاعِينِ فَسَدُّ بِلْوَا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَإِنْفُوا أَنْ يَعْتَرِفُوا بِأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ فَعَارَضُوا الدِّينَ بِأَرَانِهِمْ فَصَلُّوا وَ أَصَلُّوا»(1)

«ای شیعیان ما و کسانی که مدعی دوستی و ولایت ما هستید! از اصحاب رأی و نظر دوری کنید که آنان دشمنان سنت هستند. این افراد، دشمنان سنت های الهی اند و نتوانستند که سنت را حفظ کنند و سنت هم امکان نگه داری به آنها نداده است. این افراد، بندگان خدا را برده ی خویش می گیرند، و مال پروردگار را بین خود تقسیم می کنند و در بین خویش دست به دست می کنند. مردم همچون بردگان در مقابل آنان گردن کج کرده و خوار و ذلیل می شوند و کسانی همچون سگان، کورکورانه از آنان پیروی می کنند. اصحاب رأی، با اهل حق درگیر می شوند و خود را همانند ائمه ی راستگو جلوه می دهند، در حالی که از نادانان و کفار ملعون هستند. اگر از آنها چیزی را که نمی دانند، پرسیده شود، ابا دارند از این که اعتراف به ندانستن کنند. پس با آراء خود در دین خدا تصرف می کنند، و گمراه شوند و گمراه نمایند.»

خلیفه بلا فصل نبی مختار مولانا علی المرتضی (علیهما السلام) در کلامی دیگر فرموده اند:

«تَرَدُّ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرَدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً وَ إِلَهُهُمْ وَاحِداً وَ نَبِيِّهُمْ وَاحِداً وَ كِتَابَهُمْ وَاحِداً؛ أَلَمْ يَأْمُرْهُمْ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ بِالْاِخْتِلَافِ فَطَاعُوهُ، أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ، أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ

ص: 25

فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًا، فَقَصَّرَ الرَّسُولُ (صلى الله عليه وآله وسلم) عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ؟» (1)

«در حکمی از احکام، به نزد یکی از ایشان {اهل رای و نظر} مسئله ای می آید، به رای خود حکمی می دهد. سپس، آن مسئله را عینا نزد دیگری می برند، به خلاف رای پیشین رأیی می دهد. سپس قاضیان، آن مسئله را به نزد امامی که آنها را به شغل قضا برگماشته می برند و او آراء همه ایشان را صواب و صحیح می شمارد!! و اعجابا! خدایشان یکی است و پیامبرشان یکی است و کتابشان یکی.

آیا خدای سبحان آنان را به اختلاف فرمان داده و اکنون از او فرمان می برند یا آنان را از اختلاف نهی کرده و اکنون عصیان می ورزند؟ آیا خداوند، دینی ناقص فرستاده و از آنها برای کامل کردنش یاری خواسته یا در آوردن دین، با خدا شریک بوده اند و اکنون بر آنهاست که رأی دهند و بر خداست که به رأیشان راضی شود؟ یا خدای سبحان، دینی کامل فرستاده ولی پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) در ابلاغ آن قصور ورزیده اند؟»

همان بزرگوار در کلام دیگری فرموده اند:

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَأَنْتَى تُؤْفِكُونَ؟ وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ؛ فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِترَةٌ نَبِيِّكُمْ؟ وَهُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَأَعْلَامُ الدِّينِ وَالسَّنَّةِ الصَّادِقِ. فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَرِدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ. أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ (صلى الله عليه وآله وسلم) "إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ وَيَبْلَى مَنْ بَلَى مِنَّا وَلَيْسَ بِبَالٍ؛ فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ

ص: 26

فِيمَا تُنْكِرُونَ... فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ فَعْرَةَ الْبَصَرِ وَلَا تَتَغَلَّغَلُ إِلَيْهِ الْفِكْرُ.» (1)

«پس به کجا می روید و کی بازگردانده شوید. دلیل ها برپاست و نشانه ها آشکار و علامت ها را نصب کرده اند. این گمراهی و حیرانی تا چند، و حال آنکه خاندان پیامبرتان که زمامداران حق اند و اعلام دین و زبان راستین، در میان شما هستند. آنان را حرمت دارید، همان گونه، که قرآن را حرمت باید داشت و چون تشنه کامان که به آب می رسند از سرچشمه فیض ایشان سیراب شوید.

ای مردم! این سخن را از پیامبرتان (صلی الله علیه و آله و سلم) فراگیرید، که می فرمایند: "آنکه از ما می میرد به ظاهر مرده است، ولی در حقیقت نمرده است و، به ظاهر پوسیده شود از ما آنکه پوسیده شود و به واقع پوسیده نشده است."

چیزی را که نمی دانید مگویید. زیرا بیشترین حق، آن چیزهایی است که انکارش می کنید.... و در چیزی که دانش شما به ژرفای آن نمی رسد و فکر و اندیشه را بدان راه نیست، از رأی خود استفاده نکنید.»

در حدیثی دیگر جناب عبدالله بن الحسن گوید:

«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَخْطُبُ بِالْبَصْرَةِ بَعْدَ دُخُولِهَا بِأَيَّامِ فِقَامِ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي مَنْ أَهْلُ الْجَمَاعَةِ وَمَنْ أَهْلُ الْفِرْقَةِ؟ مَنْ أَهْلُ الْبِدْعَةِ وَمَنْ أَهْلُ السُّنَنِ؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام): وَيْحَكَ أَمَا إِذَا سَأَلْتَنِي فَافْهَمْ عَنِّي وَلَا عَلَيكَ أَنْ لَا تَسْأَلَ عَنْهَا أَحَدًا بَعْدِي أَمَا أَهْلُ الْجَمَاعَةِ فَأَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي وَإِنْ قَلُّوا وَذَلِكَ الْحَقُّ عَنِ أَمْرِ اللَّهِ وَعَنْ أَمْرِ رَسُولِهِ. وَأَمَا أَهْلُ الْفِرْقَةِ فَالْمُخَالَفُونَ لِي وَلِمَنْ اتَّبَعَنِي وَإِنْ

ص: 27

كثُرُوا. وَأَمَّا أَهْلُ السُّنَنِ فَالْمُتَمَسِّ كُونَ بِمَا سَنَّهُ اللَّهُ لَهُمْ وَرَسُولُهُ وَإِنْ قَلُّوا. وَأَمَّا أَهْلُ الْبِدْعَةِ فَالْمُخَالَفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ
وَالْعَامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَأَهْوَائِهِمْ وَإِنْ كَثُرُوا وَقَدْ مَضَى مِنْهُمْ الْفَوْجُ الْأَوَّلُ وَبَقِيَ أَفْوَاجٌ...» (1)

«مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مسجد بصره خطبه می خواندند که مردی از ایشان سوال کرد: ای امیرالمؤمنین! مرا از اهل
جماعت و اهل تفرقه، اهل بدعت و اهل سنت خبر ده که کیانند؟

امام فرمودند: حال که در این زمینه سوال کردی پس خوب گوش فراده تا بفهمی!

اما اهل جماعت پس من و پیروان من اند گرچه اندک باشیم چرا که بر حقیق و بر مبنای امر خدا و رسول. و اهل تفرقه و جدایی آنانی
هستند که مرا و تابعان مرا مخالفت کنند ایشان اهل تفرقه و جدایی اند گرچه زیاد باشند و اما اهل سنت کسانی هستند که به آنچه خدا و
رسول برایشان رسم کرده اند پایبندند گرچه کم باشند و اما اهل بدعت آنهایی هستند که با امر خدای متعال و کتاب و رسول او مخالفت
ورزیده و به رأی و نظر و میل خویش عمل می کنند ایشان اهل بدعتند ولو اینکه عددشان زیاد باشد. همانا گروه اول ایشان رفته اند و گروه
هایی از ایشان باقی مانده اند {که خواهند آمد}....»

و دهها روایت دیگر

تا اینجا فهمیدیم که دخالت رأی و نظر در امور دینی و عقیدتی ممنوع و مذموم است و از آن روی که جریان کربلاء و هدف حضرت
سیدالشهداء (علیه السلام) از برپایی آن، امری مربوط به اعتقاد و بینش دینی ماست نمی توان جز با

ص: 28

استناد به کلمات آن بزرگوار و آباء طیبین و اولاد طاهرینشان (علیهم السلام) در این زمینه سخنی گفت.

البته عده ای هم به کلمات ایشان رجوع کرده اند ولی چون پیش از آن، نظری را از روی ظن و گمان پذیرفته بودند سخنان اولیاء را به میل خویش تأویل و توجیه کرده و یا چون چیزی که ظاهراً باب میلشان بود در سخنان ایشان یافتند مابقی کلمات نورانی این خاندان را تفحص نکرده و یا در پی علاج آنچه مخالف میلشان بود بر آمدند! به عنوان نمونه یکی از نویسندگان در کتاب خویش جمله ی معروف حضرت اباعبدالله (علیه السلام) که فرموده اند: «انا قتیل العبره» یعنی من کشته اشکم را اینگونه معنا کرده است:

«آنها که سرپرستان خود را در جنگ ها، زندان ها، دستگیری ها و اعدام ها از دست داده بودند نزد حسین می آمدند و می نالیدند، اشک ها و آه ها در پس این مظلومیت ها بسیار بود. دل های سوخته و چشمان اشک ریز متعدد. آری! این است رمز این جمله حسین که «انا قتیل العبره» من کشته اشک هایم، من مذبح به خاطر حمایت از ستمدیدگانم، من برخاسته و قیام کرده برای دفاع از حق مظلومم. (1)»

خوب بنگرید که چگونه جمله ی حضرت مظلوم (علیه السلام) را معنا کرده است! در حالی که اگر به ادامه سخن امام (علیه السلام) توجه کرده بود این معنا را در هم نمی بافت. امام (علیه السلام) فرموده اند:

«أنا قتیلُ العبره لا یذکرُنِ مؤمنٌ إلا بکی» (2)

من کشته اشکم مرا یاد نکند هیچ مؤمنی مگر آنکه بگرید.

ص: 29

1- انگیزه های نهضت امام حسین (علیه السلام)، ص 44، دکتر علی قائمی .

2- کامل الزیارات، ص 117.

ما درباره این حدیث در مجلس هشتم سخنی خواهیم داشت.

برخی نیز با داعیه مبازه با تحاريف عاشورا خود دچار تحریفی بزرگ در انگیزه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شده اند که آن هم خواهد آمد.

اما چون این را دانستی خوب به آنچه بیان خواهد شد و سخنان دیگران توجه کن و آنچه را که صواب دیدی و بر صراط مستقیم یافتی برگزین که خدا یار کسانی است که یستمعون القول فیتبعون احسنه باشند.

ص: 30

مجلس سوم: در انکار انگیزه هایی که برای خروج امام مظلوم (علیه السلام) از مدینه به کربلا ذکر شده و شمه ای از
دلایل رد آنها

اشاره

ص: 31

عده ای برای حرکت امام حسین (علیه السلام) هدف هایی را ذکر کرده اند. برای مثال می گویند:

«هدف امام (علیه السلام) امر به معروف و نهی از منکر بوده است و چون این فریضه به غایت عملی نشود مگر پس از تشکیل حکومت لذا حضرت اباعبدالله (علیه السلام) به نیت تشکیل حکومت عدل و اقامه فریضه ی امر به معروف و نهی از منکر که از اهم فرائض الهی است دست به قیام زده و بر یزید شوریدند.»

در این مقال اموری چون؛ امر به معروف و نهی از منکر، پاسخ به دعوت کوفیان و تشکیل حکومت و امثال آن، به عنوان هدف حرکت حضرت اباعبدالله (علیه السلام) ذکر شده است.

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

ناگفته پیداست که امر به معروف و نهی از منکر علاوه بر اینکه از واجبات دینی است از امور پسندیده عقلی و عقلایی بوده و در هر جامعه ای فراخور فرهنگ مردم آن جامعه، ضروری، لازم و واجب است. در روایات آل الله (علیهم السلام) امر به معروف و نهی از منکر سبب امنیت، آبادانی و برپایی واجبات الهی شمرده شده است.

مولای ما حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اهمیت موضوع امر به معروف و نهی از منکر می فرمایند:

«و ما أعمال البرّ والجهاد کلّهما فی سبیل اللّٰه عند الأمر بالمعروف والنّهی عن المنکر إلا کنفثه فی بحر لّجی» (1)

«تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهانی است در برابر دریای پهناور.»

آری! در این مهم بحثی نیست؛ لکن اگر بگوییم که انگیزه حضرت مظلوم (علیه السلام) از عدم بیعت با یزید و پس از آن ورود به مسلخ کربلا تشکیل حکومت و یا امر به معروف و نهی از منکر و... بوده لازم است که چند اشکال اساسی را پاسخ داده و از همه مهم تر علاجی برای روایات فراوانی پیدا کرد که هدف را چیز دیگری ترسیم کرده است.

اشکالات وارده بر انگیزه تشکیل حکومت و امر به معروف و نهی از منکر در جریان کربلا

اشکال اول: امر به معروف وقتی واجب است که جان و مال انسان یا مسلمان دیگری به سبب آن در معرض خطر نباشد. پس چرا امام (علیه السلام) خود و اهل بیتشان را به مقتل شهادت و محل اسارت وارد کردند؟

در روایات ائمه طاهرین (علیهم السلام) امنیت جانی از ضرر به عنوان یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر شمرده شده است؛

«قال أبو عبد الله (علیه السلام): إنّما یؤمر بالمعروف و ینهی عن المنکر مؤمنّ فی تعظ

ص: 33

أَوْ جَاهِلٌ فَيَتَعَلَّمُ فَأَمَّا صَاحِبُ سَوْطٍ أَوْ سَيْفٍ فَلَا» (1)

امام صادق (علیه السلام) فرموده اند:

«همانا امر به معروف و نهی از منکر فقط درباره ی مؤمنی است که {غافل باشد} پس پند گیرد و یا جاهلی که حکم خدا را نداند و با اینکار عالم شود. اما آنکه تازیانه و یا شمشیر به کف دارد امر به معروف و نهی از منکر نشود.»

«عن الرضا (علیه السلام): الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاجِبَانِ إِذَا امْكُنَّ وَ لَمْ يَكُنْ خِيفَةً عَلَى النَّفْسِ» (2)

حضرت رضا (علیه السلام) نیز فرموده اند:

«امر به معروف و نهی از منکر دو واجب الهی هستند البته اگر انجامشان ممکن باشد و خوف بر جان نباشد.»

«عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: يَا مَفْضَلُ مَنْ تَعَرَّضَ لِسُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَصَابَتْهُ بَلِيَةٌ لَمْ يُوَجَّرْ عَلَيْهَا وَ لَمْ يَرْزَقِ الصَّبْرَ عَلَيْهَا» (3)

امام صادق (علیه السلام) در روایت دیگری می فرماید:

«کسی که متعرض سلطان ظالم شود و از آن ظالم بلایی بر وی برسد، اجری کسب نکرده و صبر بر آن بلا نیز روزی اش نشود.»

مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه در کتاب المقنعه می فرماید:

«امر به معروف و نهی از منکر واجب است بر کسی که در حال و آینده، خوف و ضرری او و سایر مؤمنین را تهدید نکند و الا اگر برای حال یا

ص: 34

1- وسائل الشیعه، ج16، ص 127، ح 21153

2- وسائل الشیعه، ج16، ص 129، ح 21159

3- وسائل الشیعه، ج16، ص 128، ح 21154

آینده اش نگرانی و ترس دارد باید به امر به معروف و نهی از منکر زبانی اکتفا کند و اگر در همین مرحله نیز دچار خوف است فقط به دل و قلب از منکری که می بیند بیزاری جوید و چیزی به زبان نیاورد»(1)

عالم مدقق جناب شیخ محمد حسن نجفی در شرح کلام محقق حلی که فرموده است: «چهارمین شرط امر به معروف و نهی از منکر آن است که مفسده ای در پی نداشته باشد پس اگر گمان کند که ضرری متوجه جان و یا مال او یا یکی از مسلمین شود و لو در آینده، پس وجوب آن ساقط است»(2) ادعا می کند که این کلام هیچ مخالفی ندارد: «بلا خلاف آنچه فی»(3)

البته اگر کسی به این سوال پاسخ داده و بگوید:

امام حسین (علیه السلام) در این زمینه استثناء هستند! یعنی امر به معروف و نهی از منکر بر ایشان واجب شده و لو اینکه جان مبارکشان در خطر باشد؛ می گویم که این سخن، عیناً همان نکته ای است که بنده به دنبال اثبات آن هستم یعنی حضرت اباعبدالله (علیه السلام) دستور خاص برای حرکت داشته اند و این دستور حتی برای سایر ائمه (علیهم السلام) حجت نیست چه برسد برای ما. خدا آن عزیز را مأمور نموده و فرموده شما بروید و امر به معروف کنید و لو اینکه در این راه کشته شوید. پس این شد دستور خاص که در آینده مفصلاً درباره اش سخن خواهیم گفت.

ص: 35

1- فاذا تمكن الانسان من انكار المنكر بيده و لسانه و أمن في الحال و مستقبلها من الخوف بذلك على النفس و الدين و المؤمنين و جب عليه الإنكار بالقلب و اليد و اللسان و إن عجز عن ذلك أو خاف في الحال أو المستقبل من فساد بالإنكار باليد إقتصر فيه على القلب و اللسان و إن خاف من الإنكار باللسان إقتصر على الإنكار بالقلب. المقنعه، ص 809

2- شرایع الاسلام، ج 1، ص 267

3- جواهر الکلام، ج 21، ص 371

اشکال دوم: دعوت کوفیان از امام (علیه السلام) زمانی صورت گرفت که آن حضرت در مکه تشریف داشتند یعنی چندین ماه پس از آنکه امام (علیه السلام) از بیعت با یزید سرباز زده و حرکت خویش را شروع کرده بودند. اگر هدف امام (علیه السلام) تشکیل حکومت بود، در زمان شروع حرکت که هنوز دعوتی برای حکومت از ایشان نشده بود.

در تاریخ آمده است که چون معاویه در ماه رجب سال شصت هجری به هلاکت رسید، یزید ملعون به والی مدینه که ولید بن عتبه بود نامه نوشت و از او خواست تا از اهل مدینه و خصوصا از حضرت اباعبدالله (علیه السلام) برای او بیعت بگیرد. او پس از مشورت با مروان، همان شب در پی امام حسین (علیه السلام) و عده‌ی دیگری از متنفذین مدینه فرستاد ولی آنها را در خانه هایشان نیافت پس به مسجد رفته و دید که همگی در مسجدند، آن فرستاده به ایشان سلام کرده و گفت: امیر مدینه شما را فراخوانده است. امام (علیه السلام) از بین جمع، پاسخ او را داده و فرمودند: ان شاء الله خواهیم آمد. پس ابن زبیر رو به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) کرده و عرض کرد: الآن ساعتی نیست که ولید با مردم دیدار کند و من از اینکه در این وقت شب ما را طلبیده است مضطرب و نگرانم، به نظر شما مقصود او از اینکار چیست؟

امام (علیه السلام) فرمودند: گمانم آن است که معاویه از دنیا رفته است. همانا در عالم خواب دیدم که منبر معاویه واژگون شده و آتش از خانه اش شعله ور است پس تعبیر کردم به اینکه آن ملعون مرده است.

ابن زبیر گفت: حال اگر شما را به بیعت با یزید بخوانند چه می کنید؟

فرمودند: هرگز بیعت نخواهم کرد... من چگونه با وی بیعت کنم در حالی که او مردی فاسق، متجاهر به فسق و شراب خواری است که سگبازی و

میمون بازی شغل اوست؟! او با آل رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) دشمنی دارد. هرگز بیعت نخواهم کرد. (این اولین موضعگیری ثبت شده امام (علیه السلام) در تاریخ است، سخنی از حکومت و دعوت مردم کوفه نیست)

هنوز مشغول صحبت بودند که فرستاده امیر مدینه باز آمد و گفت: ولید، امیر مدینه منتظر شماست و صرفاً برای دیدار شما نشسته است تعجیل کنید.

امام (علیه السلام) با تندی پاسخش داده و فرمودند: ای بی مادر! به سمت امیرت برگرد اگر بخواهیم به میل خویش به نزدش می رویم.

پس امام (علیه السلام) با جمعی از اصحاب و انصار، شیعیان خالص و خادمان خویش که همگی مسلح و گوش به فرمان بودند، به نزد ولید رفتند. امام به ایشان فرمودند تا عند الباب منتظر باشند و اگر اشاره ای از حضرتش دیدند به یاری ایشان شتافته و سفارش نمودند که مبادا بی دلیل، دست از پا خطا کنند. سپس به نزد ولید رفته و پس از رد و بدل شدن تعارفات، امام (علیه السلام) فرمودند: خبری از معاویه رسیده؟ حالش چطور است؟

ولید که عزادار خلیفه بود پس از آه و ناله ای جانسوز پاسخ داد: یا حسین! خدا در مرگ معاویه تو را اجر و صبر دهد! او مرگ را چشید و این نامه امیرالمؤمنین یزید است.

امام (علیه السلام) فرمودند: خدا به خودت در مرگ معاویه اجر دهد، حال چکار داری؟

گفت: دعوت کردم تا بیعت کنی.

امام (علیه السلام) فرمودند: کسی چون من که در خفا بیعت نمی کند، هرگاه مردم را برای بیعت فرا خواندی ما را هم صدا کن. ولید عرض کرد: آری! خوب سخنی گفتمی، برگرد و فردا در جمع مردم همین جا حاضر شو.

مروان خبیث که آنجا بود رو به ولید کرده و گفت: به خدا اگر الساعه حسین را رها کنی دیگر او را نیایی، محبوسش کن که یا بیعت کند و یا اینکه گردنش را بزن!

امام (علیه السلام) فرمودند: «یا بن الزرقاء أتأمر بضرب عنقی؟»

تو می خواهی مرا بکشی؟ بیا و امتحان کن و ببین آیا توانایی آن را داری یا نه؟

سپس رو به ولید کرده و فرمودند: «أیها الأمير!... یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحرمه معطن بالفسق و مثلی لا یبایع لمثله و لکن نصبح و تصبحون و ننتظر و تنتظرون اینا أحق بالخلافه و البیعه»

ای امیر!... یزید مردی گنهکار و شارب الخمر است او قاتل جان های محترم بوده و آشکارا فسق می کند و کسی چون من با کسی چون او بیعت نخواهد کرد؛ لکن تا صبح بمان تا ببینیم چه می شود.

چون صبح شد و امام (علیه السلام) از منزل خارج شدند، مروان را بر در خانه یافتند پس راه بر ایشان بسته و از در نصیحت وارد شده و گفت: بیا با یزید بیعت کن که برای دنیا و آخرت تو سودمند است.

امام (علیه السلام) فرمودند:

«إنا لله و إنا إليه راجعون، و علی الإسلام السلام إذ قد بلیت الأمة براع مثل یزید...» باید با اسلام وداع کرد اگر کسی چون یزید بر امت حکومت کند. (1)

این تمام ماجرای عدم بیعت امام (علیه السلام) و خروج ایشان بر یزید و سرپیچی از مشروعیت بخشی به حکومت که معنایش همان خروج بر حاکم وقت

ص: 38

می باشد. حال شما بگویید مردم کوفه و بیعت ایشان کجای این قصه جای داشتند؟

آری! خروج امام (علیه السلام) بر حکومت جور، هیچ ربطی به دعوت مردم کوفه نداشت یعنی اصلاً آنها پس از اینکه از این عدم بیعت با خبر شدند نامه های دعوت خویش را به سمت حجت خدا (علیه السلام) روانه کردند. پس امام (علیه السلام) بدون پشتوانه دعوت مردمی و امید به تشکیل حکومت در کوفه، حرکت خویش را آغاز کردند. (1)

اشکال سوم: اگر امام (علیه السلام) واقعاً برای ایجاد حکومت اسلامی قیام کردند، چرا زمانی که متوجه بیعت شکنی کوفیان و همچنین شهادت جناب مسلم (علیه السلام) شدند با وجودی که می توانستند راه از کوفه بگردانند باز مسیر خویش را به سمت آن شهر ادامه دادند تا جایی که به دستان حر ریاحی اسیر شدند و راه پیش و پس بر ایشان بسته شد؟

ابومخنف از عبدالله بن سلیم اسدی و مذری بن المشمعل اسدی روایت کند که گفتند:

«چون اعمال حج را به جا آوردیم هیچ همی جز رسیدن به کاروان حسین (علیه السلام) نداشتیم چون به نزدیک وی رسیدیم مردی از اهل کوفه را دیدیم که از بیراهه حرکت می کند و چون امام حسین (علیه السلام) او را دیدند مانند کسی که می خواهد با او سخن گوید توقف کردند؛ ولی کمی بعد رهایش کرده و مسیر خویش را ادامه دادند. پس یکی از ما به دیگری گفت: بیا برویم و از این مرد اخبار کوفه را بپرسیم. به نزدش رفته و پس از سلام و علیک، گفتیم: از

ص: 39

1- الارشاد، ص 200؛ بحار الانوار، ج 44، ص 324؛ اللهوف، ص 10، تاریخ طبری، ج 3، ص 270؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 181

کدام عشیره ای؟ گفت: اسدی. گفتیم: ما هم اسدی هستیم، از کوفه چه خبر داری؟ پاسخ داد: از کوفه خارج نشدم مگر آنکه مسلم و هانی را کشته یافتم و دیدم که طناب به پاهای ایشان بسته و در بازار بر زمین می کشند.

ما چون سخن او را شنیدیم با وی وداع کرده و راه خویش را ادامه دادیم تا در منزل ثعلبیه به کاروان حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) رسیدیم. به نزد ولی خدا رفته و عرض کردیم ما را خبری سرّی است اگر بخواهید در جمع و آلا در خلوت عرض کنیم. پس به یارانشان نظری افکنده و فرمودند: «ما دون هؤلاء سرّ» ایشان همه محرماند. عرض کردیم: آیا آن سوارکار دیروزی را دیدید؟ فرمودند: بله! خواستم از او سوالاتی بپرسم. گفتیم: ما پرسیدیم، او هم قبيله ما و اهل صدق و عقل است. وی ما را از قتل مسلم و هانی خبر داد.

امام (علیه السلام) فرمودند: (انا لله و انا اليه راجعون)، خدا رحمتشان کند. و این جمله را چندین بار تکرار کردند.

گفتیم: شما را به خدا قسم از سر جان خویش و اهل بیتان بترسید و از همین جا بازگردید که شما را در کوفه یار و ناصری نیست ما بر جان شما بیمناکیم. پس فرزندان عقیل از جای جسته و گفتند: به خدا ما تا انتقام مسلم را نگیریم و یا چون او کشته نشویم آرام نخواهیم شد.

امام (علیه السلام) نگاهی به سادات بنی عقیل کرده و فرمودند: «والله لا خیر فی العیش بعد هؤلاء» به خدا که پس از ایشان خیری در زندگی نیست. (1)

همانطور که ملاحظه فرمودید، حضرت مظلوم (علیه السلام) با وجود اینکه از شهادت جناب مسلم (علیه السلام) مطلع بودند و می دانستند که کوفیان رنگ عوض

ص: 40

کرده و از دعوت خویش بازگشته اند راه خویش را ظاهراً به سمت کوفه و حقیقتاً به سوی کربلا ادامه دادند.

در منزل بعدی که نامش زباله بود برای اصحابشان سخنرانی کرده و فرمودند:

«بسم الله الرحمن الرحيم خبری بس فجیع به ما رسیده است. مسلم و هانی و عبدالله بن یقطر به شهادت رسیده اند و شیعیانمان ما را وانهاده اند پس هر یک از شما که دوست دارد بازگردد چنین کند که ما ذمه او را بری کرده ایم»

پس مردم یمینا و شمالاً متفرق شده و جز اندکی با ایشان نماندند. (1)

قندوزی گفته است که امام (علیه السلام) چنین فرمودند:

«أبها الناس فمن كان منكم يصبر على حدّ السيف و طعن الأستة فليقم معنا وإلا فلينصرف عنا» (2)

ای مردم! پس هر یک از شما که تاب تیزی شمشیر و برندگی نیزه ها را دارد با ما بماند و گرنه از ما جدا شود.

امام غریب ما سلام الله علیه سپس هلال بن نافع را دیده و او نیز خبر بی حیائی کوفیان را محضر امام ابلاغ نمود و از کشته شدن مسلم و هانی خبر داد. امام (علیه السلام) فرمودند:

«اللّهم اجعل الجنة لنا ولأشباعنا منزلاً كريماً إنك على كل شيء قدير» (3)

یعنی: خدایا! بهشت را برای ما و شیعیانمان جایگاهی نیکو قرار بده.

فرزدق شاعر را نیز ملاقات کردند، پس سلام کرده و عرض کرد:

ص: 41

1- الارشاد، ص 223؛ اللهوف، ص 32

2- ینابیع الموده، ص 406

3- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص 349

«ای پسر رسول خدا! چگونه به کوفه اعتماد داری در حالی که پسر عمّت مسلم و یارانش را در آنجا به قتل رسانیدند؟»

پس حضرتش گریسته و فرمودند:

«خدا مسلم را پیامرزد همانا که او به سوی بهشت و رضوان الهی سفر کرد آنچه بر عهده ی او بود انجام داد و حال مانده است تکلیف ما!..»

(1)

امام (علیه السلام) در جواب هیچ یک سخن از برپایی حکومت و... نکرده و به طور واضح در جواب فرزدق که گمان می کرد حضرتش به علت دعوت کوفیان و طمع حکومت است که ادامه مسیر می دهند رازآلود سخن از وظیفه و تکلیفی به میان می آورند که بر دوش ایشان است. آیا هیچ انسان عاقلی با وجود آنکه می داند مردم سفیرش را کشته و آماده نبرد با اویند به همراه عده ای قلیل و اهل و عیال خویش، خود را به مهلکه می اندازد؟ خیر مگر آنکه هدفش چیز دیگری باشد.

اشکال چهارم: هرکسی که امام (علیه السلام) را می دید چه زن و چه مرد، ایشان را از حرکت به سمت کوفه منع می نمود. همه این افراد، امام را منع می کردند و می گفتند که رفتن به کوفه به صلاح نیست و دیدیم که درست هم می گفتند؛ آیا می توانیم بگوییم که این ها بهتر از امام (علیه السلام) صلاح کار را می دانستند و معاذ الله امام بی خبر بودند؟

تاریخ پر از اسامی کسانی است که امام (علیه السلام) را از سفر به کوفه نهی می کردند و امام (علیه السلام) هر یک را پاسخی در خور می دادند. به زشتی عملشان کاری ندارم، آنها به جای اینکه با امامشان همراه شوند به زعم خود امورات را

ص: 42

از او بهتر دانسته و عوض یاری، نصیحتش کردند. آیا جز این بود که همگی گمان داشتند امام به هدف تشکیل حکومت و امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده و به نظر ایشان اینکار عملی بی فایده، غیر سازنده و چیزی جز خودکشی نبود؟ آنها که از حقیقت کار غافل بودند پس ولی خدا را نصیحت می کردند که دست بیعت با طاغوت داده و جانش را هدر ندهد.

1. مسور بن مخرمه به امام (علیه السلام) نامه نوشت و گفت: مبادا فریب نامه های عراقیان را بخوری و از شهر و دیارت خارج شوی...

امام (علیه السلام) دعایش کرده و فرمودند: در این باب استخاره خواهم کرد. (1)

2. محمد بن حنفیه در مدینه به خدمت مولایش حسین (علیه السلام) رسیده و عرض کرد:

«برادر جان! شما محبوب ترین خلق در نزد منید و به خدا قسم که من از خیر خواهی در حق کسی فروگذار نمی کنم و شما که سزاوارترین افراد برای خیر خواهی هستید چرا که جان و روحم با شما آمیخته و بزرگ خاندان ما بوده و اطاعت شما بر من واجب است. به مکه بروید و اگر آنجا را امن یافتید همانجا بمانید و در غیر این صورت به بلاد یمن کوچ کنید که یاران جدّ و پدر شما در آنجا هستند. آنها مردمی بس مهربان و رقیق القلبند. اگر در آنجا آسوده بودید که هیچ و الاّ به کوه ها پناه ببرید و از شهری به شهری بگریزید تا ببینیم خدا چه می خواهد.»

امام (علیه السلام) در پاسخ او فرمودند:

«ای برادر! به خدا قسم اگر در هیچ جای دنیا پناهگاه و جایگاهی نیابم با یزید بیعت نخواهم کرد.»

پس هر دو گریستند سپس حضرت مظلوم (علیه السلام) فرمودند:

ص: 43

«برادر! خدایت جزای خیر دهد، نصیحت کردی و به صواب اشاره نمودی من عازم مکه ام، همگی به همراه برادران، فرزندان ایشان و شیعیانم خارج می شویم. امور را به من سپرده اند (دخالتی نمی کنند) اما تو ای برادر مشکلی نیست که در مدینه بمانی و اخبارش را به من برسانی.»⁽¹⁾

در روایت دیگری است که امام (علیه السلام) چون اصرار محمد حنفیه را دیدند فرمودند:

«ای برادر! اگر در دل سنگی فروروم و یا در شکم جنبده ای در دل زمین قرار گیرم ایشان دست از من برنمی دارند مگر آنکه مرا خارج کرده به قتل رسانند با این حال در باب سخن تو اندیشه نمایم.»⁽²⁾

3. ام سلمه رضی الله عنها از دیگر کسانی است که در این زمینه با امام (علیه السلام) سخن گفته است.

در روایت است که چون امام مظلوم (علیه السلام) تصمیم بر خروج از مدینه گرفتند ام سلمه به خدمت ایشان رسیده و عرض کرد:

«مبادا با رفتن به عراق مرا داغدار کنید همانا من از جد بزرگوارتان شنیدم که می فرمودند: فرزندم حسین در زمین عراق در جایی که کربلایش بنامند به شهادت برسد...»⁽³⁾

(تمام این حدیث به زودی خواهد آمد)

4. جابر بن عبدالله أنصاری نیز از مناصحین اباعبدالله (علیه السلام) است. خودش روایت کند که چون آن حضرت عزمشان را جزم کردند تا به عراق روند

ص: 44

1- بحار الانوار، ج 44، ص 329

2- ینابیع الموده، ص 404؛ بحار الانوار، ج 45، ص 99

3- بحار الانوار، ج 44، ص 331

به محضرشان رسیده و عرض کردم:

«حضرتعالی پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یکی از دو نوه و سبط ایشان هستیید به نظر من همانطور که برادران امام حسن (علیه السلام) با دشمن صلح کردند شما هم صلح می کردید بهتر بود! برادران بسیار موفق و عاقل بودند!»

امام (علیه السلام) در پاسخش فرمودند:

«ای جابر! برادرم درست همان کاری را کردند که خدا به ایشان امر کرده بود و من هم به مأموریتی می روم که خدا بر عهده ام گذاشته...» (1)

(تتمه حدیث خواهد آمد)

5. عبدالله بن مطیع در بین راه مکه و مدینه امام (علیه السلام) را دیده و عرض کرد:

«به کجا ای اباعبدالله؟!»

فرمودند: «الان که نیت مکه دارم و چون بدانجا رسیدم برای پس از آن استخاره خواهم کرد.»

عبدالله گفت: «از خدا برایتان طلب خیر می کنم اما در هر حال شما را مشورتی می دهم و انتظار دارم که قبول فرمایید.»

مولای عالمین حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) فرمودند:

«و آن چیست؟!»

عرض کرد: «چون به مکه رسیدید مبادا که کوفیان فریبتان داده و مغرورتان سازند چرا که پدر شما در آن سرزمین به شهادت رسیدند و برادران حسن (علیه السلام) نیز توسط ایشان جراحی برداشتند که نزدیک بود در اثر آن جان خویش را از دست بدهند؛ پس ملازم حرم کعبه باشید و مراقب

ص: 45

باشید و بدانید که اگر هلاک شوید اهل بیت شما هم هلاک شوند.»

امام (علیه السلام) فرمودند:

«تا ببینیم خدا چه می خواهد.»

ابن مطیع گفت: «امروز از کندن چاهی فارغ شده ام دوست دارم دعا کنید آتش با برکت باشد.»

امام حسین (علیه السلام) فرمودند: «کمی از آتش را به من بده»

پس چون گرفتند مقداری مضمضه کرده و در چاه ریختند پس آتش فراوان و گوارا گردید. (1)

6. عبدالله بن عمر نیز به حضرت اباعبدالله (علیه السلام) عرض کرد: ای حسین! از مکه بیرون مرو که جدت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از میان دنیا و آخرت، دومی را برگزیدند... (2)

این بیچاره هم گمان می کرد که امام (علیه السلام) برای حکومت خروج کرده اند لذا اینگونه لب به نصیحت باز کرده است.

7. عبدالله بن عباس نیز در کلامی طولانی که خواهد آمد تلاش کرد تا امام (علیه السلام) را از تصمیمشان بازدارد. (3)

8. عبدالله بن زبیر هم با وجودی که دوست داشت امام (علیه السلام) مکه را برای او خالی کنند و در نصیحت هایش غل و غش داشت ولی باز اشاره به بی وفایی کوفیان کرده و کوفه را مقصدی مناسب برای تشکیل حکومت نمی دید. (4)

ص: 46

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 276؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 523.

2- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 532

3- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 19؛ بحار الانوار ج 78 ص 273

4- ترجمه الامام حسین (علیه السلام) لابن عساکر، ص 194

9. مردی از بنی اسد در میانه راه مکه به کوفه امام (علیه السلام) را دید. حضرت اباعبدالله (علیه السلام) فرمودند:

«از کدام قبیله ای؟»

عرض کرد: «بنی اسد.»

فرمودند: «از کجا می آیی؟»

گفت: «از عراق»

فرمودند: «اهل عراق را چگونه یافتی؟»

عرض کرد: «دل های ایشان با شما بود ولی شمشیرهای ایشان با بنی امیه!»

امام (علیه السلام) فرمودند: «راست گفתי! هر چه خدا بخواهد همان می شود...»⁽¹⁾

10. عمرو بن لوزان نیز امام (علیه السلام) را در منزل عقبه ملاقات کرده و از ایشان خواست که به کوفه نروند. امام (علیه السلام) فرمودند:

«لیس یخفی علی الرأی و لكنّ اللّٰه لا یغلب علی امره واللّٰه لا یدعوننی حتی یتخرجوا هذه العلقه من جوفی...»⁽²⁾

«بدان که رأی درست بر من پوشیده نیست ولیکن هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد. به خدا سوگند که اینان دست از من بر ندارند مگر آنکه قلبم را از سینه خارج کنند...»

به ایشان اضافه کنید زنان هاشمیات، فرزادق و آن دو اسدی را که جریانشان در ثعلبیه واقع شد.

ص: 47

1- بحار الانوار، ج 44، ص 367

2- الارشاد، ص 223

حال می توان گفت زن پرده نشینی چون ام سلمه رضی الله عنها و یا انسان هایی عادی چون مردان بادیه نشین و صحراگرد و... رفتن به کوفه را به قصد تاسیس حکومت کاری سفیهانه بدانند و درست هم ارزیابی کرده باشند ولی حجت خدا و امام دو سرا حضرت اباعبدالله (علیه السلام) تشخیص درستی نداده باشند؟! حاشا وکلا.

آنها که گفته اند که امام (علیه السلام) برای حکومت خروج کردند و اینقدر هم در سیاست و مردم شناسی ضعیفند که بدترین مکان را برگزیده اند و از مشورت آگاهان امر هم که استفاده نکردند و در نهایت هم همانی شد که آنها می گفتند و به مقصود خویش هم نرسیدند جواب کسانی را بدهند که مغرضانه می گویند پس ممکن است امام دوازدهم شما هم به چنین سرنوشتی مبتلا شود. این سخنی است که دشمنان در برابر تحلیل نادرست ما از جریان کربلا گفته اند در حالی که اگر ما گفته بودیم امام (علیه السلام) هدف دیگری داشتند که بدان هم رسیدند (در آینده گفته خواهد شد) و خود از پیش می دانستند که شهید می شوند و حرکت به کوفه، ظاهر امر بود چنین خرده ای به ما نمی گرفتند.

اشکال پنجم: اگر هدف امام (علیه السلام) تشکیل حکومت بود چرا یاری ملائکه و جنیان را نپذیرفتند و به آنها اجازه ندادند تا با دشمنان آن حضرت ستیزه کنند؟ در حالی که به صراحت آیات قرآن، جد بزرگوارشان حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) یاری ملائکه را پذیرفته و فرزندشان حضرت قائم^f نیز که هدفشان تشکیل حکومت عدل در روی زمین است یاری ایشان را می پذیرند و همان ملائکه ای که یاری نبی مختار (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده به یاری حضرتش بیایند در حالی که همان ها طبق صریح روایت بر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) نازل شدند ولیکن رخصت یاری نیافتند پس تا ظهور قائم در کنار قبر او مویه و عزاداری می کنند.

علامه مجلسی از شیخ مفید از امام صادق (علیه السلام) روایت کند که فرمودند:

«چون حضرت اباعبدالله (علیه السلام) از مدینه به راه افتادند، فوج‌هایی از ملانکه ی نشان دار خدمت حضرتش رسیده در حالی که سلاح در کف داشتند و بر مرکب‌هایی بهشتی سوار بودند؛ پس سلام کرده و عرض نمودند: ای حجت خدا! خدای سبحان در موطن‌های متعدد، جدّ مطهر شما را به سبب ما یاری داد و الآن نیز ما را به امداد شما فرستاده است.

امام (علیه السلام) فرمودند: وعده ی من و شما در کنار گودال و آن بقعه ای که در آن شهید می شوم، نامش کربلاست چون بدانجا وارد شدم بیابید...

ملانکه عرض کردند: ای حجت خدا! سمعاً و طاعهً هر امری که خواستید بفرمایید. آیا اکنون دشمنی هست که از او بترسید تا کنارتان بمانیم؟

فرمودند: با من کاری نتوانند کرد و تا زمانی که به آن سرزمین موعود نرسم دست ایشان به من نخواهد رسید.» (1)

و حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلِكٍ هَبَطُوا يَرِيدُونَ الْقِتَالَ مَعَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) لَمْ يُؤْذَنَ لَهُمْ فِي الْقِتَالِ فَرَجَعُوا فِي الْإِسْتِيزَانِ فَهَبَطُوا وَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْثٌ غَيْرٌ يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ رَأْسُهُمْ مَلَكٌ يُقَالُ لَهُ الْمَنْصُورُ» (2)

«همانا که چهار هزار ملک برای قتال در کنار امام حسین (علیه السلام) نازل شدند ولی امام (علیه السلام) ایشان را اذن ندادند؛ پس بار دیگر برای اذن گرفتن نازل شدند ولی امام (علیه السلام) به شهادت رسیده بودند...»

ص: 49

1- بحار الانوار، ج 44، ص 330

2- کامل الزیارات، ص 265

و در روایت دیگری همان بزرگوار فرمودند:

«گویا حضرت قائم (علیه السلام) را می بینم که بر بلندی شهر کوفه ایستاده و زره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در بر کرده است... پس رایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را برافرازد و آن بر چیزی فرود نیاید مگر آنکه حق تعالی نابودش کند. در آن روز به هر مؤمنی نیروی چهل مرد داده شود و حتی مؤمنانی که از دنیا رفته اند در قبرهایشان شاد شوند و همدیگر را زیارت کنند. خدای متعال سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک بر آن حضرت نازل کند که ایشان ملائکه ای هستند که با نوح در کشتی بودند و آنهایی که با ابراهیم هنگامی که در آتش افکنده شد و آن دسته ای که با موسی زمانی که دریا را شکافت و گروهی که با عیسی بودند آن زمان که به آسمان بالا رفت و همچنین آن چهار هزار ملکی که با علامت هایی مخصوص برای یاری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شدند به علاوه هزار ملک دیگر که پی در پی آمدند و سیصد و سیزده فرشته حاضر در جنگ بدر. آن چهار هزار ملک نشانه دار برای یاری حسین (علیه السلام) آمدند ولی امام (علیه السلام) اذن قتالشان ندادند لذا در کنار قبر سیدالشهدا (علیه السلام) غبار آلود، ژولیده و گریه کنان باقی خواهند ماند و...» (1)

خوب بنگرید! اگر مقصود نهایی و هدف غایی امام مظلوم (علیه السلام) برپایی حکومت بود باید چون جدّ و فرزند خویش از یاری ملائکه استمداد می جستند نه اینکه ایشان را اذن جهاد ندهند. آری! مقصود امام (علیه السلام) چیز دیگری بود و به آن نائل شدند و اگر انگیزه شکست اعداء و تشکیل حکومت داشتند قطعاً بدان می رسیدند و غالب می شدند.

ص: 50

حضرت صادق (علیه السلام) درباره پذیرفتن یاری جن توسط حضرت اباعبدالله (علیه السلام) فرمودند:

«گروهی از مؤمنین جن خدمت امام (علیه السلام) رسیده و عرض کردند:

ای مولای ما! ما شیعیان و یاران شما ایم هر چه می خواهی به ما امر فرما که اگر به ما دستور دهید تمام دشمنانتان را می کشیم.

امام (علیه السلام) برای ایشان دعا کرده، آیاتی از قرآن تلاوت کرده و فرمودند:

اگر من در جای خود بمانم پس این مردم شوم به چه وسیله ای امتحان شوند و چه کسی در قبر من بخوابد؟ همانا که خدای متعال قبر مرا در روز دحوالارض برگزید و آنجا را برای دوستان و شیعیانم پناه قرار داد و اعمال و نمازهای ایشان را در آن سرزمین پذیرفته، دعایشان را اجابت کرده و آنجا را برای ایشان محل امن قرار داده است. ولی شما در روز عاشورا بدانجا حاضر شوید که در آخر آن روز در حالی که کسی از برادران و اهل بیتم برایم نمانده به شهادت برسم و سرم را برای یزید ببرند.

پس جنیان گفتند:

ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! اگر امر شما مطاع نبود و مخالفت شما بر ما ممکن بود تمام دشمنانتان را پیش از آنکه به شما برسند نابود می کردیم.

امام (علیه السلام) فرمودند:

به خدا قسم قدرت ما از شما بیشتر است ولی باید حجت تمام شود...»⁽¹⁾

جناب طریحی روایت کند که:

«گروه هایی از جن برای یاری سیدالشهداء (علیه السلام) به خدمت آن حضرت آمدند.

ص: 51

«إني

لا أخالف قول جدّي رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) حيث أمرني بالقدوم عليه عاجلاً...»⁽¹⁾

«من با فرمان جدّم مخالفت نخواهم کرد که دستور دادند تا به زودی به خدمتشان بروم. الآن خوابیده بودم پس ایشان را دیدم که مرا به سینه چسبانده، بین دوچشمانم را بوسیده و فرمودند: «ای حسین! خدا می خواهد که تو را کشته و غرق به خون، در حالی که محاسنت به خون خضاب شده و از قفا مذبوحت کرده اند ببیند. خدا می خواهد اهل و عیالت را اسیر ببیند.»

در بعضی از مقاتل هم آمده که چون زعفر جنی بزرگ جنیان از امام (علیه السلام) رخصت قتال گرفت، امام (علیه السلام) به او فرمودند:

«نه! این جوانمردانه نیست شما ایشان را می بینید ولی ایشان شما را نمی بینند!»

زعفر گفت: «اشکالی ندارد، ما به صورتی که دیده شویم با ایشان مقاتله می کنیم و اگر کشته شویم در زمره ی شهدا خواهیم بود.»

حضرت مظلوم (علیه السلام) فرمودند: «جزاک الله یا زعفر! فانی قد سئمت من الدنيا... فارجع ولا تتعرض لهؤلاء القوم»⁽²⁾

«خدایت خیر دهد ای زعفر! من از این دنیا ملول شده ام... برگرد و تعرضی به این قوم مکن.»

مولای ما حضرت جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند:

«از پدرم شنیدم که فرمودند: چون نبرد میان امام حسین (علیه السلام) و عمر

ص: 52

1- المنتخب، ص 450

2- معالی السبطين، ج 2، ص 18

سعد ملعون درگرفت خداوند نصر و یاری خویش را نازل کرد تا جایی که بر گرد سر ابا عبدالله (علیه السلام) طواف می کرد؛ سپس خدا آن حضرت را بین نصر و شهادت که لقاء الله بود مخیر کرد و امام (علیه السلام) دومی را برگزیدند. (1)

اشکال ششم: اگر هدف اصلی امام (علیه السلام) تشکیل حکومت و امر به معروف و نهی از منکر و لو به قیمت کشته شدن خود و عزیزانشان و اسارت عیالشان بود چرا در ملاقات با حر بن یزید ریاحی اجازه خواستند تا به مدینه برگردند؟

در تاریخ آمده است که چون لشگر جناب حر راه بر کاروان حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بستند امام (علیه السلام) رو به حر و اصحابش کرده و فرمودند:

«ای قوم! من به این سو نیامدم مگر زمانی که نامه ها و فرستادگان شما به نزد من آمده و از جانب شما گفتند: که ما را امامی نیست پس به سوی ما بیا تا خدا امور ما را بر هدایت جمع فرماید. حال اگر هنوز بر دعوت خویش باقی هستید که بدانید من آمده ام و اگر مرا پیمان های محکم ببندید و قلبم را مطمئن سازید با شما به شهرتان وارد شوم ولی در صورتی که از دعوت خویش بازگشته اید و آمدنم را خوش ندارید به همان جایی که از آن آمده ام بر می گردم»

این سخنان را امام (علیه السلام) پس از نماز ظهر ایراد فرمودند ولی کسی پاسخی نداد. (2)

سپس امام (علیه السلام) وارد خیمه شده و چون وقت نماز عصر شد از خیمه بیرون آمده و نماز را اقامه کردند. سپاه حر نیز مانند نماز ظهر به امام (علیه السلام) اقتدا نمودند. پس از نماز، امام (علیه السلام) دو مرتبه رو به ایشان کرده و فرمودند:

ص: 53

1- اللهوف، ص 110؛ بحار الانوار، ج 45، ص 12

2- الارشاد، ص 224؛ بحار الانوار، ج 44، ص 376؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 231

«ای مردم! اگر تقوی پیشه کنید و حق را برای اهلش بشناسید خدا از شما خشنودتر خواهد بود. ما اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به امر خلافت از این مدعیان دروغین سزاوارتریم. با این وجود اگر ابا دارید و ما را نمی خواهید و تمایل دارید در حق ما جهالت ورزید و رأی شما دگرگون شده و نظرتان نسبت به دعوتنامه هایی که نوشته اید تغییر یافته از همین جا برمی گردم».

پس حرّ از بین مردم صدا زد: «ما درباره ی نامه هایی که از آن سخن می گویی چیزی نمی دانیم.»

امام غریب ما (علیه السلام) به یکی از غلامان خویش فرمودند که خورجین نامه ها را بیاورد. چون آورد، آنها را در بین ایشان بر زمین ریخت و پخش نمود. لشگر حر نامه ها را بر می داشتند و می خواندند و بر زمین می گذاشتند. پس حر گفت:

«ای اباعبدالله! ما از کسانی که برای شما نامه نوشتند نیستیم، ما دستور داریم که شما را به نزد امیر عبیدالله ببریم...»⁽¹⁾

امام (علیه السلام) این درخواست (یعنی بازگشت به مدینه) را تا روز عاشورا هم از کوفیان طلب می کردند.

در صبح روز عاشورا امام غریب ما که درود خدا بر ایشان باد سوار بر مرکب شده و با صدای بلند، کوفیان را خطاب کرده و فرمودند:

«ای مردم! سخن مرا بشنوید و برای کشتن من تعجیل نکنید. اجازه دهید تا شما را موعظه کرده که شما را بر من حق موعظه است...»

چون خواهران آن مظلوم، سخنانش را شنیدند صدا به گریه بلند نمودند به حدی که صدای گریه از خیمه ها برخاست.

امام (علیه السلام) برادرشان عباس و فرزندشان علی (علیهما السلام) را نزد ایشان فرستاده و فرمودند:

ص: 54

«ایشان را ساکت کنید که گریه‌ها در پیش دارند»

سپس خطبه را از سر گرفته و فرمودند:

«آیا نسب مرا می‌شناسید؟ بنگرید که من فرزند کیستم. سپس به خود رجوع کنید و ببینید آیا کشتن من و شکستن حرمت من بر شما رواست یا نه؟ آیا من فرزند پیامبر شما نیستم؟ آیا پدرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصی پیامبر شما نبود؟ ... مگر این سخن را نشنیده‌اید که جدم فرموده‌اند: حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند؟ اگر مرا راستگو می‌پندارید که هیچ و آلا از جابر بن یزید و یا ابا سعید خدری و یا زید بن ارقم و... (یکی یکی نام اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که زنده بودند را آوردند) پرسید ایشان به شما خواهند گفت که این کلام را از جد بزرگوار من شنیده‌اند»

شمر بی‌حیا علیه اللعنه سخن امام (علیه السلام) را قطع کرده و گفت:

«حسین درست نمی‌فهمد که چه می‌گوید ایمانش هم واقعی نیست.!!!»

حیب پاسخ شمر را داد و امام (علیه السلام) ادامه داده و فرمودند:

«آیا در اینکه در همه عالم جز من فرزند پیامبری باشد شک دارید؟ آیا کسی از شما را کشته‌ام که بخواهید قصاصم کنید؟ آیا مالی از شما ربوده‌ام؟ آیا...»

پس کسی جوابی نداد.

امام (علیه السلام) صدا زدند: «ای شبت بن ربیع! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! ای یزید بن حارث! آیا شما نبودید که برای من نوشتید؛ میوه‌ها رسیده، خرماها سبز و زمین پر از گیاه شده است و سپاهی آماده در انتظار فرمان توست پس شتاب کن؟»

آن محرومان از خیر و ادب گفتند:

ص: 55

«نخیر! ما نامه ای برایت ننوشته ایم.»

امام غریب ما که درود خدا بر ایشان باد فرمودند:

«سبحان الله! چرا، به خدا که نوشته اید. حال اگر آمدنم را کراهت دارید رهایم کنید تا به محلی امن بازگردم.»

قیس بن اشعث گفت:

«برای چه به حکم یزید تن در نمی دهی؟»

امام (علیه السلام) فرمودند: «هرگز! به خدا قسم که چون ذلیلان دست در دستشان نمی نهم و مانند بردگان، ذلت و خواری را نمی پذیرم»⁽¹⁾

اشکال هفتم: ما در مجلس ششم کاملاً اثبات خواهیم کرد که امام (علیه السلام) از مکان و زمان شهادت خویش تفصیلاً نه مجملاً و با همه جزئیاتش خبر داشتند. چطور کسی که یقین دارد در این سفر کشته خواهد شد به نیت تشکیل حکومت، سفر می کند؟ آیا در علمش شک دارد؟ آیا می رود ببیند می شود قضای الهی را عوض کرد؟ آیا اهل شوخی و مزاح است؟ معاذ الله که سید مظلوم ما متصف به این اوصاف باشند.

سوال هشتم: چرا هیچ یک از ائمه (علیهم السلام) به این روش حضرت اباعبدالله (علیه السلام) تاسی نکرده اند و بلکه همگی با طاغوت زمان خویش یا بیعت کرده و یا حداقل آشکاراً علم مبارزه با وی را بلند نکرده اند.

امام سجاد (علیه السلام) که خود برای قتال با یزید به کربلا آمدند؛ در سال های بعد با یزید بیعت کردند!

هنگامی که سپاه یزید به مدینه حمله کرد فرمانده این سپاه، شخصی بود

ص: 56

به نام مسلم بن عقبه که به علت کشتن انسان های زیاد در مدینه به او گفتند: مسرف بن عقبه!!!

این انسان نمای قسی القلب وقتی به مدینه آمد بسیاری از مردم را کشت و تا سه روز زنان و دختران مدینه را به لشگرش مباح کرد. تا حدی که مورخان درباره وسعت جنایات وی جزئیاتی را بیان کرده اند که نقل آنها بسیار مشکل است.

در همان جریان، مسلم بن عقبه پس از سه روز با سپاهیانش به مسجد النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده و اسب های خود را کنار قبر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بستند. سپس یکی یکی بزرگان مدینه از جمله امام سجاد (علیه السلام) را احضار کرد و به آن ها گفت که یا با یزید بیعت کرده و یا اینکه گردنتان را می زنم و امام (علیه السلام) در آنجا با یزید بیعت کردند. (1)

سوال اینجاست که چرا همان امامی که در جریان کربلا با اعوان یزید جنگیده است و حاضر به بیعت با طاغوت نشده در اینجا با همان طاغوت بیعت می کند؟ چرا به پدر خویش اقتدا نکرده و جان و اهل خود را فدای مبارزه نمودند؟

مرحوم کلینی در کتاب کافی شریف در حدیثی با سندی عالی از حضرت باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند:

«در سالی که یزید اراده حج کرده بود پیش از آن که به مکه رود وارد مدینه شده و در پی یکی از قریشیان فرستاد، آن مرد قریشی چون حاضر شد، یزید به او گفت: آیا اقرار می کنی که بنده من هستی و اگر بخواهم

ص: 57

می توانم تو را بفروشم و یا به بردگی ات بگیرم؟! آن مرد قریشی انکار کرده و ابراز ناراحتی کرد. یزید گفت: اگر اقرار نکنی تو را خواهم کشت. آن مرد پاسخ داد: کشتن من برای تو در برابر قتل حسین (علیه السلام) چیزی نیست؛ پس یزید دستور داد تا او را کشتند.

سپس به دنبال حضرت سجاد (علیه السلام) فرستاده و همان سخن را گفت و از ایشان همان اقرار را طلب کرد.

امام (علیه السلام) و حجت خدا فرمودند:

اگر اقرار نکنم مرا هم چون مرد دیروزی خواهی کشت؟

گفت: قطعاً.

امام (علیه السلام) فرمودند: باشد، به آنچه گفتم اقرار می کنم. من بنده ای مُکره و مجبورم؛ اگر می خواهی مرا بفروش و اگر می خواهی نگه دار.

یزید ملعون گفت: جانم را حفظ کردی و از شرافت چیزی کم نشد. ⁽¹⁾

در این روایت، آن مرد که گمان می کرد باید به امام حسین (علیه السلام) اقتدا کند عملی را انجام داد که از ولی خدا حضرت سجاد (علیه السلام) مخالفش واقع شد.

حضرت زین العابدین (علیه السلام) بر خلاف آن مرد قریشی تاسی به پدر بزرگوارشان نمودند و علت آن هم معلوم است چون هدف امام حسین (علیه السلام) و انگیزه آن بزرگوار در جریان کربلا چیزی عام و عمومی نبوده که دیگران از جمله سایر ائمه (علیهم السلام) بدان تاسی کنند؛ بلکه امری خاص بوده و ما به زودی در این باره مفصلاً سخن خواهیم گفت ان شاء الله تعالی.

اشکال نهم: اینکه گفته شده امام (علیه السلام) برای امر به معروف و نهی از منکر

ص: 58

قیام کردند یعنی پیش از آن و در زمان معاویه، امر به معروف و نهی از منکر نمی کرده اند؟ چرا قبل از اینکه والی مدینه، آن حضرت را برای گرفتن بیعت تحت فشار قرار دهد حرکتشان را شروع نکردند؟ آیا تأخیر در امر به معروف و نهی از منکر جایز است؟

اشکال دهم: کسی که تصمیم بر امر به معروف و نهی از منکر گرفته و به نیت آن قیام نموده است چگونه می تواند به مردمی که برای اقامه این فریضه ی الهی به یاری او آمده اند اجازه انصراف و بازگشت دهد؟ مگر امر به معروف و نهی از منکر همانند نماز واجب نیست؟ پس چگونه امام (علیه السلام) به یاران خویش اجازه انصراف از انجام آن را دادند؟ آیا وظیفه ایجاب نمی کرد که آنها را به ثبات قدم و پافشاری در راه امر به معروف و نهی از منکر دعوت نمایند؟ آیا روشنگری و راهنمایی آنان با ذکر چند آیه از قرآن و روایات نبوی با هدف مذکور تناسب بیشتری نداشت؟ پس چرا حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) مرتباً از اصحاب و اطرافیانشان می خواستند تا به دنبال زندگی خویش رفته و امام را با دشمنان تنها بگذارند؟

این ده اشکال بر کسانی وارد است که هدف حقیقی امام حسین (علیه السلام) را تشکیل حکومت و یا امر به معروف و نهی از منکر می دانند.

شاید بپرسید اگر هدف آن سرور شهیدان که درود خدا بر ایشان باد، این قبیل امور نبوده پس چه چیزی انگیزه خروج امام (علیه السلام) و رفتن ایشان به کربلا بوده است؟

در پاسخ می گویم که به یاری پروردگار در مجالس بعدی این مهم را پیگیری خواهیم کرد.

مجلس چهارم: در بیان انگیزه‌ی آشکار و نهان، ظاهری و باطنی و بیان هدف اصلی امام (علیه السلام) از حرکت عاشوراء

اشاره

ص: 61

پس از آنکه در مجلس پیشین اثبات شد که هدف حقیقی امام (علیه السلام) نمی تواند امری عمومی چون اوامر مطلق تشکیل حکومت عدل و امر به معروف و نهی از منکر باشد به صورتی که امر واحدی از ناحیه خدا صادر شده و همه در اتیان آن به صورت فرد فرد، مکلف و امام (علیه السلام) نیز به عنوان یکی از افراد جامعه به آن امر عمل کرده اند و بر ماست که از ایشان الگو گرفته و به ایشان تأسی کنیم، در این مجلس از هدف و انگیزه واقعی آن بزرگوار سخن می گوئیم.

پیش از کشف مطلب لازم است مقدمه ای را تبیین کنیم.

ما را اعتقاد بر آن است که خروج حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) از مدینه و حرکت ایشان به سمت مسلخ کربلا علی ظاهری داشته که امام (علیه السلام) آن را برای عده ای که از سطح شناخت کمتری برخوردار بودند بیان کرده اند و همچنین علتی حقیقی داشته که از آن برای اهل معرفت و صاحبان قلوب سلیمه و کسانی که وجودشان ظرفیت پذیرش آن را داشته است پرده برداری کرده اند.

همانطور که امروزه هم هستند افرادی که ظرفیت پذیرش واقعیت را نداشته و سطح اندیشه ی ایشان در حد تحمل ظواهر امور است همان روز هم

ص: 62

بوده اند کسانی که به اعماق معرفت و عشق ربّانی و سرّ بین عاشق و معشوق دست نمی یافتند و غور در دریا‌های عمیق ولایت و غوص در بحار نورانیت بر ایشان غیر ممکن و جز غوطه خوردن در برکه های کم آب ظواهر چاره ای نداشته و ندارند.

لذا امام مظلوم ما (علیه السلام) برای سطح تحمل ایشان به ظاهر امر استناد کرده و به مقتضای کریمه ی «اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» خود را از ایشان خلاص می کردند. عموم ایشان کسانی بودند که اعلی مرتبه فهمشان از حرکت سیدالشهداء (علیه السلام) حکومت طلبی و... بوده و لذا لب به نصیحت امام (علیه السلام) می گشودند که این مقصود با این مسیر دست نیافتنی است و امام (علیه السلام) نیز در جواب هر یک چیزی می فرمودند. گاهی می فرمودند: در مدینه و مکه امنیت جانی ندارم، گاهی از دعوت کوفیان سخن به میان می آوردند و گاهی صحبت از ظلم و فساد یزید و لزوم امر به معروف و نهی از منکر می نمودند، گرچه همه اینها درست بود؛ ولی علت حقیقی چیز دیگری بود و البته دلایلش در مجلس قبل گذشت.

آنطور که از روایات فروان که شمه ای از آن خواهد آمد فهمیده می شود انگیزه واقعی، باطنی و اصلی امام (علیه السلام) از عدم بیعت با یزید حرکت به سمت کوفه و اجابت دعوت کوفیان نبوده؛ بلکه حقیقتاً حضرتش به سوی کربلا سیر کرده و دستور خاص داشتند تا به سمت شهادت بروند. خدا به مولای ما حسین بن علی (علیه السلام) فرموده بود که تو مأموری بروی و به شهادت برسی و نیز خانواده ات را ببری و اسیر شوند. و البته یکی از ثمرات این شهادت، بقا و حفظ اسلام است.

بی شک افعال حجج الهی دارای ابعاد مختلف است و این هدف واقعی حضرت (علیه السلام) یعنی امتثال امر الهی آنقدر وسیع است که همه اهداف ظاهری چون مبارزه با یزید و امر به معروف و نهی از منکر و... را در بر می گیرد و باز وسیع تر از همه است.

در نتیجه انگیزه حقیقی امام (علیه السلام) این بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ایشان فرموده بودند: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» تو نباید با طاغوت زمان بیعت کنی و باید در مسلخی به نام سرزمین کربلا به همگان نشان دهی که مرز عبودیت و عاشقی تا کجاست و بقعه ای را بنا کنی که تا قیامت به برکت آن موضع و عظمت مصائب و فداکاری ها تو بندگانم راه مرا پیدا کرده و مصباح هدایت تو گمراهان را از ورطه هلاکت انقاذ و کشتی نجات تو غریقان بحر معاصی و شهوات را امداد رساند. شهادت تو به تنهایی سودمند نیست بلکه «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُ سَبَايَا» باید اهل بیت تو نیز به اسارت روند.

این دستور خاص به حضرت اباعبدالله (علیه السلام) است و چنین دستوری به احدی از ائمه (علیهم السلام) داده نشده؛ بلکه هر کدام از ایشان دستور خاصی داشته اند که بدان عمل کرده اند.

دلایل دستور خاص

الف: روایات ليله القدر

در روایات بسیار وارد شده است که خداوند حکیم هر سال، دستور وظایف خاص آن سال را در شب قدر به امام آن زمان می دهد.

معنای این سخن آن است که هر امامی در شب قدر سلسله مأموریت های خویش را برای سال در پیش رو خواهد دانست و این است یکی از معانی نزول ملائکه در شب قدر به ساحت مقدس امام (علیه السلام).

معلى بن خنيس گوید: امام صادق (عليه السلام) فرمودند:

«چون شب قدر فرارسد خداوند حکيم مقدرات سال و وقايع آن را به نزد کسی می فرستد. معلى گوید: عرض کردم: نزد چه کسی؟ فرمودند: ای نادان به نظر تو چه کسی (جز امام)؟» (1)

در حديث ديگر راوى مى گوید خدمت امام صادق (عليه السلام) سؤال کردم که: آیا ممکن است سالى بر شما بگذرد و وظيفه اى که بر شما محول شده است را انجام نداده باشيد؟ امام فرمودند:

«هرگز! به خدایى که جانم در دست اوست اگر در شب قدر به ما گفته شود سکوت کنید و تحمل کنید دشمنانتان را، ما سکوت می کنیم.» (2)

امام باقر (عليه السلام) نیز می فرماید:

«... همانا هر سال در شب قدر، تفسير و بيان کارها بر ولى امر (امام زمان) نازل می شود. در آن شب امام عليه السلام درباره کار خودش دستورات مخصوصش را می گیرد و راجع به امور مردم هم دستورات لازمه را دریافت می دارد...» (3)

بشکند آن دهانى که مى گوید امام مجتهد است؛ امام مجتهد نيست، امام متصل است، متصل به وحى، امام مأمور است، اوست ولى امرى که قرآن از او

ص: 65

1- «عن معلى بن خنيس عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال اذا كان ليله القدر كتب الله فيها ما يكون قال: ثم یرمی به. قال: قلت: إلی من؟ قال: إلی من ترى یا أحمق؟ بصائر الدرجات، ص 221 و بحار الانوار، ج 97، ص 3.

2- سئل أبو عبدالله (عليه السلام): أ رأيت ما تعلمونه فى ليله القدر هل تمضى تلك السنه وبقى منه شىء لم تتكلموا به؟ قال: لا! والذى نفسى بيده لو انه فيما علمنا فى تلك الليله ان أنصتوا لأعدائكم فنصتنا. بصائر الدرجات، ج 1، ص 396.

3- «عن أبي جعفر عليه السلام قال: ... لَيَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى وَلىِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَنَهُ سَنَهُ يُؤَمَّرُ فِيهَا فِي أَمْرِ نَفْسِهِ بِكَذَا وَ كَذَا وَ فِي أَمْرِ النَّاسِ بِكَذَا وَ كَذَا...» الكافي، ج 1، ص 248.

سخن می گوید. اوست ولی امری که خدا در شب قدر امر را بر او نازل می کند. اوست صاحب این آیه (تنزل الملائکه و الروح فیها یاذن ربهم من کل أمر)⁽¹⁾

جناب کلینی در روایتی طولانی در کافی شریف از حضرت باقر (علیه السلام) سخنی نقل می کند که ما موضع حاجت از آن را بیان می کنیم. امام (علیه السلام) می فرمایند: ... «خداوند در شب قدر بر امام دستوری خاص می دهد؛ چرا که پیغمبران و رسولان و امامان (علیهم السلام) عملی نمی کنند مگر آنکه حجت الهی بر آنها نازل شود.»⁽²⁾

پذیرش روایات لیله القدر و آنچه خدا در این شب به آل محمد (علیهم السلام) عطا می کند تا جایی از اهمیت برخوردار است که حضرت صادق (علیه السلام) در باب منکران آن فرموده اند:

«اگر کسی این اخبار را از مخبر موثقی بشنود و بدان اقرار نکند پس او کافر است»⁽³⁾

نتیجه کلی این روایات این است که هر امامی وظایف و دستورات خاص مربوط به خویش و مردم را در لیله القدر از خداوند دریافت می دارد و مولای ما حضرت حسین بن علی (علیه السلام) نیز از این قانون مستثنی نبوده و بر پایه همین استدلال، به امثال دستور خاصی که دریافت کرده اند به سمت کربلا حرکت فرموده اند.

ص: 66

1- سوره قدر، 4

2- «عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: ... لأنه لا يقوم الأنبياء و الرسل و المحدثون إلا أن تكون عليهم حجة بما يأتيهم في تلك الليلة ...» الكافي، ج 1، ص 242.

3- عن يونس بن عمر بن يزيد قال قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): رأيت من لم يقرّ بما يأتيكم في ليله القدر كما ذكر و لم يجحده؟ قال: أمّا إذا قامت عليه الحجة ممن يثق به في علمنا فلم يثق به فهو كافر ...» بصائر الدرجات، ج 1، ص 398؛ وسائل الشيعه، ج 1، ص 26.

اما یک دسته دیگر از روایات است که دلالت می کند بر اینکه خدای عزوجل، دوازده نامه مهر کرده و در بسته به پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل کرده و به ایشان دستور داده است که آنها را به دست اوصیاء پس از خود برسانند تا هر وصی نامه ی مخصوص به خود را باز کند و متوجه مأموریت خویش بشود و البته ناگفته پیداست که معنای این سخن همان دستور خاص است.

به روایت اول که در کتاب کافی شریف نقل شده می پردازیم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

«إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ كِتَابًا. لَمْ يُنَزَلْ عَلَى مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةَ فَقَالَ جِبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جِبْرَائِيلُ قَالَ نَجِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَذُرِّيَّتُهُ لِيَرِثَكَ عِلْمَ النَّبِيِّ كَمَا وَرَّثَهُ إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) وَمِيرَاثَهُ لِعَلِيٍّ (عليه السلام) وَذُرِّيَّتِكَ مِنْ صَدِّقِهِ قَالَ وَكَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمٌ قَالَ فَفَتَحَ عَلِيُّ (عليه السلام) الْخَاتَمَ الْأَوَّلَ وَ مَضَى لِمَا فِيهَا ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ (عليه السلام) الْخَاتَمَ الثَّانِيَّ وَ مَضَى لِمَا أَمَرَ بِهِ فِيهَا فَلَمَّا تُوَفِّيَ الْحَسَنُ وَ مَضَى فَفَتَحَ الْحَسَنُ (عليه السلام) الْخَاتَمَ الثَّلَاثَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ قَاتِلَ فَاقْتُلْ وَ تَقَاتِلْ وَ اُخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ قَالَ فَفَعَلَ...» (1)

امام صادق (عليه السلام) فرمودند:

«وصیتی الهی از آسمان بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به صورت نامه ای مهر شده نازل شده است. {قرآن بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرود آمد ولی این سفارش الهی به صورت مکتوب بر ایشان نازل شده است} و جز این وصیت، نامه ای مختوم و مهر شده از جانب خدا برای رسولش نیامد. جبرئیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض

ص: 67

کرد: این وصیت توسست در باب اُمتت که نزد اهل بیت گذاشته خواهد شد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: کدامین اهل بیت من؟

جبرئیل عرض کرد: نجیب الله (علی علیه السلام) و ذریه او.

بر هر نامه ای مهری بود؛ پس امیر المؤمنین (علیه السلام) مهر نامه اول را باز کردند و بدان عمل نمودند. سپس امام حسن (علیه السلام) نامه دوم را باز کردند...

پس از آن امام حسین (علیه السلام) نامه سوم را باز کرده و مشاهده کردند که در آن نوشته بود: قتال کن، بکش و کشته شو و افرادی را برای شهادت جدا کن و امام چنین کردند...

امام صادق (علیه السلام) در حدیث دیگری فرمودند:

خداوند پیش از وفات نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نامه ای بر آن حضرت نازل فرمود و امر کرد تا آن را تسلیم علی بن ابی طالب و اولاد او (علیهم السلام) کند. بر نامه مهرهایی از طلا بود. پس حضرت امیر (علیه السلام) نامه را تحویل گرفته و مهر خویش را باز کردند و به آن عمل نمودند... تا اینکه نوبت حضرت اباعبدالله (علیه السلام) شد و آن حضرت مهر نامه خویش گشوده و در آن این جملات را یافتند:

«أَخْرَجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَأَشْرَ نَفْسِكَ لَكَ عَزَّوَجَلَّ» (1)

یعنی: «با گروهی که جز با تو توفیق شهادت نیابند خروج کن و جانت را به خدا بفروش... و اینگونه است تا قیام مهدی (علیه السلام)».

در حدیث دیگریست که:

«عَنْ حَرِيْزٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا أَقَلَّ بَقَاءَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَقْرَبَ آجَالِكُمْ بَعْضَهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْكُمْ فَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ

ص: 68

وَاحِدٍ مِّنَّا صَحِيفَةً فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مُدَّتِهِ فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أَمَرَ بِهِ عَرَفَ أَنَّ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ...» (1)

حریر می گوید خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

«فدایتان کردم به چه دلیل عمر شما اهل بیت اینقدر کم است در حالی که احتیاج مردم به شما زیاد است؟»

حضرت فرمودند:

«برای هر یک از ما اهل بیت صحیفه ای است که در آن به ما دستور داده می شود که در طول حیاتمان چه بکنیم و هنگامی که سطر آخر و امر آخر آن نامه را عمل می کنیم عمر ما به پایان می رسد؛ سپس یکی یکی اوامر هر یک از ایشان را توضیح دادند.»

در خبر دیگری امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«دفع رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) الی امیرالمؤمنین (علیه السلام) صحیفه مختومه باثنی عشر خاتماً»

یعنی: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نامه ای به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دادند که بر آن، دوازده مهر بود؛ پس فرمودند: «ای علی! مهر اول را باز کن و به آن عمل کن که برای توست. سپس نامه را به فرزندت حسن تسلیم نما که مهر دوم را باز کند و به آن عمل کند. سپس به فرزندت حسین بده که مهر سوم را باز کند و به آن عمل کند. «ثم الی واحد واحد من ولد الحسین (علیهم السلام)» (2)

عزیزان! مدت هاست که غیر از این به ما گفته شده و برای امام حسین (علیه السلام) هدف هایی بیان شده است، در حالی که این مساله، اصلاً یک مساله الهی است، و فهمش با مسائل بشری منطبق نیست.

ص: 69

1- کامل الزیارات ص 87 و الکافی ج 1 ص 283 .

2- غیبت نعمانی ص 61.

در روایت دیگری که خیلی حائز اهمیت است راوی می گوید: در محضر امام باقر (علیه السلام) بودم که امام فرمودند:

«تعجب می کنم از مردمی که ما را دوست دارند» (و یصفون أن طاعتنا طاعة الله) و می گویند که طاعت ما همان طاعت خداوند است و این طاعت واجب است ولی خودشان حجت شان را می شکنند و بر ما عیب می گیرند»

{ یعنی می گویند چرا امام حسن (علیه السلام) صلح کردند چرا امام حسین (علیه السلام) جنگیدند؟ }

بعد امام (علیه السلام) توضیح داده و فرمودند: «فکر می کنید خدای متعال اطاعت ما را بر خلقش واجب کرده و بعد اخبار عالم را از ما مخفی نموده و مواد علم را از ما گرفته است؟»

راوی که جناب حمران است می گوید:

«گفتم: فدایت شوم! فکر کنم منظور شما در باب امر علی بن ابی طالب (علیه السلام) و حسنین (علیهما السلام) و قیام و خروج آنهاست.»

فرمودند: «ای حمران! خدای متعال بر ما اهل بیت مقدراتی را قرار داده و بر سبیل اختیار بر ما واجب کرده است. «فَبِتَقَدُّمِ عِلْمٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيْهِمْ» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ما علومی رسیده است فلذا امیرالمؤمنین و حسنین (علیهم السلام) به همان علم، عمل کردند. آن کسی که از ما اهل بیت سخنی گفت به دستوری که داشت عمل کرد و یا اگر سکوت کرد مأمور به سکوت شده بود و به آن عمل کرد.» (1)

یعنی به طور مثال امام حسن (علیه السلام) مأمور به سکوت و امام حسین (علیه السلام) مأمور به حرکت بودند و حرکتی از روی رأی نظر انجام نداده و یا بر اساس ادله ی عام دینی عمل ننموده اند.

ص: 70

روایات فراوان دیگری هم از ائمه طاهرين با این مضمون صادر شده است که فرموده اند:

«از آن رو که امام دوازدهم موظف به قیامند و برنامه ایشان، تشکیل حکومت است؛ چون قیام کنند، عده ای بر ایشان اعتراض می کنند و می گویند: اگر شما فرزند پیغمبر بودی چنین کشتاری به راه نمی انداختی!! اصلاً با کمال بی ادبی، نَسَب آن حضرت را انکار می کنند. پس آن امام بزرگوار می فرماید: من از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عهدی دارم. پس عهدی که از طرف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است را باز کرده و به مردم نشان می دهند و بعضی از مردم همان جا قبول می کنند و بعضی دیگر هم نمی پذیرند.» (1)

یعنی قیام حضرت حجت (علیه السلام) نیز قیام به امر است. ما که نمی توانیم خودمان را با امامان قیاس بکنیم و بعد هم همه چیز را برگردن امامان (علیهم السلام) بگذاریم.

باز تکرار می کنم مسأله، فوق بشری و مربوط به اتصال با حی قیوم است.

پس نتیجه می گیریم که امام حسین (علیه السلام) نه به اهدافی که ما فکر می کنیم بلکه محض امر خدای متعال یعنی وصول به درجه شهادت حرکت کردند.

لذا آن کسی که از او ذبح عزیزان و اسارت همسر و دختران و خواهرانش خواسته شد، همانا مولای ما حسین (علیه السلام) بود، و این مهم جز آنکه در مقام عشق افلاکیان است و درک آن بر خاکیان دشوار است حامل این نکته ی دقیق هم هست که توحید جز به آن جریاناتی که در کربلا واقع شد زنده نمی ماند.

تصور کنید که مثلاً حضرت اباعبدالله (علیه السلام) به کوفه تشریف برده و مردم با

ص: 71

1- «...» فبقول له رجل إنك تجفل الناس اجفال النعم! فبعهد من رسول الله او بماذا؟ فعند ذلك يخرج القائم عليه السلام عهدا من رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) « کمال الدین، ص 673؛ بحار الانوار، ج 52، ص 326؛ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 58

ایشان بیعت کرده و حکومت تشکیل می دادند و حتی یزید هم ساقط می شد و امام (علیه السلام) هم سال ها حکومت می کردند و به مرگ طبیعی از دنیا می رفتند؛ سپس چه اتفاقی می افتاد؟

مگر پدر ایشان پنج سال حکومت نکردند؟ چه خونی به دل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کردند؟ آنچه که اسلام را نگه داشت و شیعه را حفظ کرد حکومت مولانا علی بن ابی طالب (علیه السلام) نبود؛ بلکه شهادت حضرت حسین بن علی (علیه السلام) بود. این است یکی از اسرار اینکه خدا دوست داشت تا امام حسین (علیه السلام) کشته شوند. خوب دقت فرمایید.

پروردگار، عاشقی می خواست که اینگونه و با این شدت مصائب که نظیرش در عالم نیامده و نخواهد آمد به مسلخ برود و مولای مظلوم ما بر قبول این امر کمر راست کرد و همه چیزش را داد تا وجه الله بماند و نامی از خدا بر کره خاکی برده شود و دین حق نفس بکشد. شاید بپرسید چرا امام (علیه السلام) در زمان یزید ملعون چنین کردند پاسخ می دهم که در هیچ زمان افرادی خبیث تر از آن زمان یافت نمی شدند و شاید اگر امام (علیه السلام) در دوره معاویه و یا پس از یزید از بیعت سر باز می زدند به این شکل به شهادت نمی رسیدند و هدف الهی ابتر می ماند. آری! معاویه از یزید بهتر نبود ولی امام حسن (علیه السلام) را به دسیسه کشت و نگذاشت دستش بر کسی رو شود. آن سه ظالم اول از یزید بدتر بودند؛ ولی تا جایی که می شد خباثت را مخفی می کردند. حرکت حضرت مظلوم (علیه السلام) در زمانی رخ داد که باید می داد. نمی گویم که با حکومت یزید سفره اسلام برچیده می شد؛ زیرا قبلی ها از یزید هم بدتر بودند و بعدی ها هم بعضا چون خلفای عباسی آشکارا فسق و فجور می کردند؛ ولی شهادت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) توحید را تا ابد جاودانه ساخت.

مجلس پنجم: در بیان آراء متشنت و تفاسیر مختلف از هدف سید مظلومان (علیه السلام) و تکمیل ادله اثبات دستور خاص

اشاره

ص: 73

حرکتی در سال 61 هجری اتفاق افتاده و آن هم جریان شهادت مظلومانه حضرت اباعبدالله (علیه السلام) است. اما در این حدود هزار و اندی سال، هر کسی تفسیری و تعبیری از این حرکت ارائه داده است. یک عده ای آن را شورش نامیده و گفته اند: امام حسین (علیه السلام) بر خلیفه زمان و ولی امر مسلمین شوریدند.

گروهی هم حرکت حضرت را قیام نامیدند. عده ای این حرکت را انقلاب نامیدند؛ و جمعی گفتند که حضرت برای نماز قیام کردند. تحلیل بعضی این بود که آن سرور برای اقامه دین جدشان خروج کردند و دسته ای دیگر این حرکت را امر به معروف و نهی از منکر نامیده و به شکلی مبالغه آمیز تصریح کرده اند که «آن حضرت جز امر به معروف و نهی از منکر انگیزه ای نداشتند» و پا را فراتر نهاده و ادعا کرده اند که «اصلاً تمام نهضت حضرت، امر به معروف و نهی از منکر بوده است!»⁽¹⁾

هر کسی چیزی گفته و عموماً هم یک دستاویزی در تاریخ و کلمات معصومین (علیهم السلام) پیدا کرده اند.

بعضی از شخصیت های موثر، در کتاب ها و سخنرانی هایشان، با هدف

ص: 74

مبارزه با تحاریف عاشورا، خودشان بزرگ ترین اشتباهات را مرتکب شده و علاوه بر انکار بعضی از وقایع مهم تاریخی چون رسیدن اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا در روز اربعین، وجود حضرت رقیه (علیها السلام) و ازدواج حضرت قاسم (علیه السلام)؛ با توجه به فضای موجود جامعه و هیجانات فروان در اجتماعات آن روز، برای حضرت مظلوم (علیه السلام) هدفی در ذهنشان ساخته و پرداخته کرده اند و تمام روایاتی که در باب دستور خاص موجود است را نادیده گرفته اند.

آری! حقیقت و باطن حرکت امام (علیه السلام) نه قیام بود، نه انقلاب بود، نه شورش بود، نه خروج بود؛ بلکه حرکت امام (علیه السلام) به دستور خاصی بود که فقط درباره ایشان صادر شده بود.

سابق بر این گفتیم که فعل امام (علیه السلام) دو علت داشت؛ علتی ظاهری و علتی باطنی.

حرکتی بود که علت ظاهریش خروج از مدینه به سمت مکه برای حفظ جانشان، و سپس خروج از مکه به همین منظور؛ زیرا که در آن شهر هم بنی امیه علیهم اللعنه زیر لباس های احرامشان شمشیر بسته بودند تا امام (علیه السلام) را به شهادت برسانند.

در نتیجه امام عزیز ما حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) برای حفظ جان، در مدینه و مکه نماندند و در مکه بود که نامه های کوفیان به دستشان رسید. مردم کوفه وقتی شنیدند که امام (علیه السلام) از بیعت با یزید سرباز زده اند به آن حضرت نامه نوشته و امام (علیه السلام) را به کوفه دعوت کردند، و در مکه نامه ها به دست آن حضرت رسید.

امام (علیه السلام) عموزاده خویش یعنی جناب مسلم بن عقیل را برای تحقیق و تفحص به کوفه فرستادند، و هنوز در مکه بودند که دو نفر از مردم کوفه به

همراه نامه مسلم به خدمت امام (علیه السلام) رسیده و گفتند: آقا جان کوفه آماده است.

امام (علیه السلام) برای حفظ جان و برای اجابت دعوت اهل کوفه به سمت آن شهر راهی شدند؛ ولی همه اینها ظاهر کار است چون امام (علیه السلام) می دانستند که قدم به کوفه نخواهند گذاشت، نه تنها امام (علیه السلام) بر این امر آگاه بودند؛ بلکه کمترین سیاستمداران آن زمان و حتی زنان پرده نشین هم می دانستند که کوفه محل خوبی برای حرکت و قیام و حکومت نیست.

امام (علیه السلام) در ظاهر به سمت کوفه حرکت کردند ولی خوب می دانند که مقصد اصلی کربلاست و اگر در کلماتشان چیزهایی می فرمایند که دلالت بر قیام برای امر به معروف و نهی از منکر و اقامه شعائر و... اینهاست، اموری است که برای ظاهر حرکت خویش بدان تمسک می ورزند، و ما در آینده آنها را بررسی خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

علت حقیقی حرکت امام (علیه السلام) نه صرفاً برای امر به معروف بوده و نه برای نماز و نه برای تشکیل حکومت و نه قیام بر علیه ظلم و ستم؛ بلکه امام (علیه السلام) برای شهادت دستور خاص داشتند و این دستور خاص، علت واقعی، علت حقیقی و علت اصلی این حرکت است.

قبل از اینکه ایشان به دنیا بیایند، همه عوالمی که متصل به وحی بودند، انبیاء و اولیاء همه می دانستند که حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) یک چنین شهادتی خواهند داشت. جدشان این بشارت را داده بودند و خودشان آگاهانه پای در مسیر گذاشتند. خواهرشان زینب کبری خبر داشتند؛ بلکه همه کائنات، منتظر حرکت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) به سمت مقتل خویش بوده و آماده تماشای عشق بازی آن بزرگوار با حضرت حق جلّ و علا.

دستور خاص که گفته می شود معنایش این است که این دستور خاص

قابلیت اقتدا ندارد. معنا ندارد که من بگویم به امام حسین (علیه السلام) اقتدا می کنم و من هم چنین حرکتی انجام می دهم.

این ها دقیق است، من سعی می کنم تک تک کلماتی که به کار می برم خیلی دقیق باشد، کار و فعل امام (علیه السلام) در مواردی که دستور خاص دارند قابل اقتدا نیست بلکه آن دستوری که به ما داده اند و تکلیفی که برای ما معین کرده اند برای ما لازم الاتباع است. البته فعل امام (علیه السلام) آن جایی که بدانیم مصدرش دستور خاص نیست قابل اقتدا و الگو برداری است مثل آن جایی که عفو می کنند، حسن خلق دارند، حسن معاشرت دارند، یا وقتی که می فرمایند نگاه کنید آنطور که من نماز می خوانم شما هم نماز بخوانید، آنهایی را که می دانیم دستور خاص نیست و عام است؛ ولی آنجایی که یک امام صلح می کند و یا یک امام دیگر جنگ می کند، یک امام دیگر بیعت می کند و دیگری با طاغوت زمان ستیزه می کند، یکی سکوت و امامی دیگر سخن می گوید، اینها مخصوص آن بزرگواران است و قابلیت الگو برداری ندارد.

دلیل ما برای این تحلیل شامل چندین دسته از روایات بود.

دسته اول روایات: احادیث شب قدر بود که در مجلس قبل بدان اشاره شد، و خلاصه آنها این بود که ائمه طاهرین (علیه السلام) فرمودند: در شب قدر هر سال به امام (علیه السلام) دستورات یک سال داده می شود و امام بر اساس آن امر و دستور، وظایف خویش را عمل می کنند.

امام (علیه السلام) چون عصمت دارند فرمان الهی را دقیق دریافت و به آن عمل می کنند، اما معنایش این نیست که مجبورند آن را انجام دهند؛ بلکه اگر اطاعت امر حضرت احدیت نکنند دیگر حائز شرایط امامت نبوده، عبدی

گنهکارند. در باب عصمت در کتاب بهشت اندیشه هم به طور مفصل توضیح داده ام که عصمت، امری اختیاری است و امام (علیه السلام) مختارند که گناه کنند یا نکنند، و شما می توانید دلایل بحث را در آن جا مطالعه کنید.

خلاصه اینکه در شب قدر به امامی دستور داده شده است که بروید بکشید و کشته شوید و به امامی دیگر هم دستور داده شده است که صلح کنید و به امامی امر شده که سکوت کنید و ایشان «عباد مکر مون»ی هستند که «لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون» اند.

دسته دوم روایات: احادیث وصیت است با این مضمون که هر امامی، نامه ای خاص از طرف خداوند متعال دارد که باید به آن نامه عمل کند و آن هم گذشت.

ج: احادیثی که در آنها به دستور خاص حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اشاره شده است.

اما دسته سوم روایات: احادیث خاصی است که تصریح می کند امام (علیه السلام) به امر خاص الهی حرکت کردند. توجه داشته باشید که روایات دو دسته قبلی در مورد همه ائمه (علیهم السلام) بود ولی این دسته روایات مخصوص حضرت اباعبدالله (علیه السلام) است.

روایت اول را جناب ابن طاووس اعلی الله مقامه شریف با یک سند عالی نقل می کند. وی می گوید:

«سحر روزی که امام حسین (علیه السلام) اراده حرکت کردند، «فبلغ ذلک ابن الحنفیه» خبر به ابن حنفیه برادر امام حسین (علیه السلام) رسید. «فأتاه فأخذ بزمَام»

ناقته» ابن حنفيه آمد و افسار شتر امام (عليه السلام) را گرفت. «فقال يا أخي ألم تعد النظر في ما سألتك؟» گفت: ای برادرم مگر ما با هم حرف نزدیم {قبلش با هم صحبتی کرده بودند که پیش از این آمد} مگر شما نفرمودید که من در مورد حرف های تو فکر خواهم کرد؟ فرمودند: آری!

گفت: پس چرا از این شهر خارج می شوید، آن هم با این عجله؟

سید جوانان اهل بهشت و حجت خدا سلام الله عليه فرمودند:

«أتاني رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) بعد ما فارتك فقال: يا حسين! اخرج إلى العراق فإن الله قد شاء أن يراكَ قتيلاً» چون از تو جدا شدم رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) را {در خواب} دیدم که به من فرمودند: ای حسین! به سوی عراق برو که خدا می خواهد تو را کشته ببیند.

محمد حنفيه گفت: انا لله و انا اليه راجعون! پس چرا این گروه زنان را با خودت همسفر می کنی؟

فرمودند: چون رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهَنَّ سَبَايَا» خدا می خواهد خانواده تو را اسیر ببیند.» (1)

به این چند حدیث دیگر هم توجه فرمایید:

ابن عباس و ابن زبیر به خدمت حضرت اباعبدالله (عليه السلام) رسیدند.

«فأشارا عليه بالإمساك» عرض کردند: آقا! چرا می خواهید از مکه بیرون بروید؟ همین جا در مکه بمانید.

حضرت فرمودند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قد أمرني بأمر و أنا ماض فيه»: یعنی

ص: 79

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به من دستوری داده اند و من آن دستور را انجام می دهم. (1)

البته حضرت سیدالشهداء آن دو و یا یکی از ایشان را محرم ندانسته اند تا آنگونه که مطلب را برای ابن حنفیه بیان کردند برای ایشان هم بفرمایند؛ بلکه به صورتی کلی و رمزآلود سخنی از دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به زبان جاری کرده اند.

در روایت دیگری که علامه بزرگوار، جناب سید بحرانی نقل کرده چنین آمده است:

ابن عباس به امام (علیه السلام) عرض کرد:

«ای اباعبدالله! اگر ناچار از رفتن به کوفه هستید پس لا اقل اهل بیتتان را همراه نبرید.»

{ حرفی در این نیست و معلوم است که اگر کسی بهره ای از سیاست و کیاست داشت و برای تشکیل حکومت و... قدم به راه کوفه می گذاشت باید همین گونه عمل می کرد. }

امام (علیه السلام) به ابن عباس فرمودند:

«یا بن عمّ! اِنِّی رَأِیْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فی منامی و قد أمرَ بأمرٍ لا أقدر علی خِلافه و إنّه أمرنی بأخذهم معی»

یعنی: من رسول خدا را در خواب دیدم { و البته که خواب امام حجت است و با ما فرق می کند. } و به من امری کردند و من خلاف آن امر را عمل نمی کنم. و همچنین به من امر کرده اند که اهل بیتم را با خودم ببرم و من این کار را انجام خواهم داد.

چون این سخنان بین ابن عباس و حضرت اباعبدالله (علیه السلام) رد و بدل شد،

ص: 80

ابن عباس صدای گریه ی خانواده، خواهر ها و دخترهای امام (علیه السلام) را شنید که بلند شد و از پشت پرده صدا زدند:

ای فرزند عباس! تو به آقا و سید ما می گویی که تنها برود و ما را نبرد مگر ما می گذاریم که او تنها برود. ما هم با او خواهیم رفت و تا پای مرگ با او خواهیم بود.

«فبکی ابنُ عَبَّاسٍ بكاءً شديداً» ابن عباس به شدت گریسته و به امام (علیه السلام) عرض کرد: عموزاده! به خدا قسم فراق تو برای من سخت است.

عجیب است! تابع که برای امام و متبوعش تعیین تکلیف نمی کند آدم که به امامش نمی گوید چه بکن و چه نکن. ابن عباس اینجا در ردیف ابن زبیر شده، عوض اینکه بیاید به امام بگوید شما بفرمایید من چه کنم، به امام می گوید که چه کار بکنید. سبحان الله!

الان هم که حضرت اباعبدالله (علیه السلام) عازم سفرند به امام می گوید: آقا جان! دلم برایتان تنگ می شود. اگر در این ادعایت حقیقتی نهفته و دلت برای ایشان تنگ می شود تو هم برو!

بینید چقدر مقام ولایت در افراد مختلف، فرق می کند، بعضی ها چقدر قوی هستند و بعضی ها چقدر ضعیف!

«ثم أقبَلَ عَلَيَّ الحسین و أشار إِلیه بالرجوع إِلَى مکه و الدخول فی صلح بنی امیه» یعنی دو مرتبه رو به امام حسین (علیه السلام) کرده و گفت: آقا جان برگردید مکه و با بنی امیه صلح کنید.

امام (علیه السلام) فرمودند: «هیهات! إِنَّ القومَ لا یترکونی و إثمهم یطلبوننی این کنت حتی أبایعهم کرهاً و یقتلوننی» (1)

یعنی: مسأله ایشان با من با صلح حل نمی شود و مشکلشان بیعت من

ص: 81

با ایشان نیست، مقصود ایشان آن است که مرا هر کجا که هستم بیابند و به زور از من بیعت گرفته و سپس مرا بکشند.

فهم این سخن امام (علیه السلام) بسیار حائز اهمیت است. حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می فرمایند: بحث اینها بیعت نیست، ایشان می خواهند مرا بکشند چه صلح بکنم، چه صلح نکنم و در حدیث دیگری که سابقاً ذکر شد می فرمایند اگر به قله کوهها فرار کنم کسی را می فرستند که مرا بکشد. و معنای این سخن این است که من خوب می دانم چگونه نقشه های آنها را نقش بر آب کنم و به صورتی کشته می شوم که پایه های حکومت ظلم ایشان را و همه ظالمان را بلرزانم.

روایت دیگر چنین است که:

جابر بن عبدالله می گوید: زمانی که امام حسین (علیه السلام) تصمیم قطعی گرفتند تا به سمت عراق بروند، من به ایشان عرض کردم: «أنت ولدُ رسولِ الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لا أرى إلا أنك تُصالحُ كما صالحَ أخوك (علیه السلام) فإنه كان موفقاً رشيداً»

شما پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستید، به نظر من بهتر این است که مانند برادران امام حسن (علیه السلام) شما هم صلح کنید او که موفق و رشد یافته بود (یعنی عملش با منطق و صواب همراه بود). !!!

عجب! جابر این صحابی خوب و زائر اربعین اباعبدالله (علیه السلام) هم از رأی و نظر خویش با امام (علیه السلام) سخن گفت و عوض اینکه مأمور باشد آمر شد!؟.

اما سیدنا المظلوم سلام الله علیه با کرامت پاسخ او را داده و فرمودند:

«يا جابر! قد فعلَ ذلكَ أخى بِأمرِ اللهِ ورسولِهِ وَ أَنَا أَيْضاً أَفَعَلُ بِأمرِ اللهِ ورسولِهِ»

ای جابر! برادرم صلح کرد به خاطر امری که از طرف خداوند متعال به

اورسیده بود و من هم همان کاری را می‌کنم که بدان امر شده ام. آیا تمایل داری هم اکنون رسول خدا و امیرالمؤمنین و برادرم حسن (علیهم السلام) را ببینی؟!

پس آن حضرت نظر به آسمان افکنده و گویا درهای آسمان باز شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراه امیرمؤمنان و حضرت مجتبی و جناب حمزه و جعفر (علیهم السلام) تشریف آوردند.

جابر با حالتی وحشت زده نظاره گر بود که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

ای جابر! مگر تو را نگفتم که درباره امر حسن و حسین (علیهما السلام) تا وقتی که تسلیم نباشی مومن نیستی؟ مگر تو را نگفتم که مبدا به ایشان اعتراض کنی؟ آیا دوست داری تا جایگاه معاویه و فرزندم حسن (علیه السلام) و منزل یزید و فرزندم حسین (علیه السلام) را به تو نشان دهم؟

پس پای مبارک بر زمین زدند و...» (1)

عزیزان! اگر شما دستور خاص را از حرکت سیدالشهدا (علیه السلام) حذف کنید به جایی می‌رسید که توجیهی ندارید و اشکالاتی برایتان پیش می‌آید که پاسخی برای آن پیدا نمی‌کنید.

امام (علیه السلام) براساس سنت «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نَكَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ» سرّ دستور خاص را به هر کسی نمی‌فرمایند بلکه افراد ممتازی چون ابن حنفیه، ابن عباس، زعفر جنی و جابر انصاری که تحمل شنیدن آن را دارند، محل حفظ این ودیعه اند. از آن سو کسانی چون ابن زبیر، ابن عمر و ابن مطیع و... که قلبی بس دور از درک اسرار و فهم دقایق رموز الهی دارند سخنان دیگری از امام (علیه السلام) می‌شنوند که سطح معرفتشان مقتضای آن است.

ص: 83

امام (علیه السلام) به این قبیل افراد، سخنانی از جنس اینک: استخاره می کنم بینم چه پیش آید، هرکجا باشم مرا خواهند کشت پس برای حفظ حرمت حرم از آن خارج می شوم، باید کوفیان را اجابت کنم، اتمام حجت می کنم، من از مرگ هراسی ندارم، خدا خیرت دهد خیرخواهی کردی و من وسیله امتحان این خلقم و... می فرمودند. (منابع این سخنان در صفحات پیشین آمد.)

یکی دیگر از روایاتی که در این باب ذکر آن سودمند است حدیثی است که در معالی السبطين آمده است. در آنجا می گوید:

«وَقَعَتْ صَحِيفَةٌ قَدْ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ فِي يَدِهِ» نامه ای از آسمان (ظاهراً در روز عاشوراء) به دست امام حسین (علیه السلام) افتاد. وقتی امام (علیه السلام) آن را باز کردند، دیدند که در آن نوشته بود:

«هِيَ الْعَهْدُ الْمَأْخُودُ عَلَيْهِ بِالشَّهَادَةِ»

ای حسین! این پیمانست که قبل از خلقت دنیا از تو گرفته شده است برای شهادت.

و چون پشت نامه را نگرستند دیدند که نوشته شده بود:

«يَا حُسَيْنُ! نَحْنُ مَا حَتَمْنَا عَلَيْكَ الْمَوْتَ وَمَا أَلَزَمْنَا عَلَيْكَ الشَّهَادَةَ فَلَكَ الْخِيَارُ...»

ما واجب نکردیم که تو این عهد را بپذیری و مرگ و شهادت را بر تو لازم نکردیم و نگفتیم که حتماً باید آن را قبول کنی، خودت انتخاب کن. می توانی اختیار کنی زندگی را همانطور که می توانی انتخاب کنی شهادت را.

ای حسین! اگر حیات را انتخاب کردی بهره ات در نزد ما کم نمی شود و اگر خواستی که این بلا را ما از تو دور کنیم دعا کن تا ما این بلا را از تو دور کنیم.

وقتی حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) این نامه را خواندند، صدا زدند:

«إلهی و سیدی و ددتُ أَنْ أُقْتَلَ وَ أُحْيَى سَبْعِينَ أَلْفَ مَرَّةٍ فِي طَاعَتِكَ وَ إِحْيَاءِ أَمْرِكَ» (1)

«خدایا! من دوست دارم که هفتاد هزار بار در راه طاعت تو و زنده نمودن امرت کشته شوم و دوباره زنده شوم.»

این همان عظمتی است که عقل از درک کنه آن قاصر است؛ لذا عده ای برای فهم آن به جای آنکه سطح شعور و اندیشه ی خویش را بالا ببرند، اصل واقعه را به اندازه ی درک خودشان کوچک کرده و اینگونه سعی کرده اند آن را بفهمند و توجیهش کنند.

نمونه ی دیگری که امام (علیه السلام) پرده از روی حقیقت برداشته و هدف اصلی حرکت خویش را بیان می دارند در مخاطبه با زعفر جنی است.

در روایت است که چون شاه شهیدان پای بر رکاب نهادند، افواجی از جن، خدمت امام آمده و عرض کردند که ما می خواهیم شما را یاری کنیم و دشمنانتان را نابود سازیم.

امام (علیه السلام) فرمودند:

«إِنِّي لَا أَخَالِفُ قَوْلَ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ حَيْثُ أَمَرَنِي بِالْقُدُومِ عَلَيْهِ عَاجِلًا»

من با دستور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که به من فرموده اند با شتاب به نزد ایشان بروم مخالفت نمی کنم. امروز خواب دیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) من را به سینه چسبانند و بین دو چشم من را بوسیدند و فرمودند:

«يا حسين! إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ مَقْتُولًا مُلْطَخًا بِدُمَائِكَ مَخْضَبًا شَيْتِكِ بِدُمَائِكَ»

ص: 85

مذبوحاً من قفاک فقد شاء الله أن یری حرماً سبایا علی أقتاب المطایا وإتی واللّه سأصبر...»(1)

یعنی: خدا می خواهد تو را کشته ی غرق در خون ببیند. محاسنت را به خون سرت خضاب شده ببیند. از پشت سر ذبح شده ببیند. خدا می خواهد که اهل بیت تو را اسیر ببیند و من هم بر این حکم خدا صبورم.

یکی دیگر از کسانی که مولای ما حضرت اباعبدالله (علیه السلام) سرّ خویش را تا حدودی با او در میان می گذارند جناب عبدالله بن جعفر است.

ایشان با وجود اینکه از اقربای امام (علیه السلام) یعنی پسر عموی ایشان، داماد امیرالمومنین (علیه السلام) و شوهر حضرت زینب (علیها السلام) بوده است ولی علاوه بر اینکه خود به کربلا نمی رود تلاش فراوانی هم در منصرف کردن امام (علیه السلام) از این سفر دارد!

یکی از تلاش هایش این بود که چون در مدینه خیر به او رسید که امام حسین (علیه السلام) از مکه عازم کوفه اند، با شتاب نزد والی مدینه رفته و از او خواست تا برای پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امان نامه ای بنویسد.

والی مدینه به عبدالله گفت: شما هر چه می دانید بنویسید، من زیر آن را امضاء خواهم کرد.

عبدالله بن جعفر با خوشحالی پیکی به نزد حضرت اباعبدالله (علیه السلام) فرستاد و تأکید کرد که به امام بگو: هرکجا هستید بمانید تا من برسم.

پس قلم و دواتی برداشت و سریع امان نامه ای نوشت و آن را پیش والی مدینه برد و والی مدینه هم مهر زد، و هنوز مهر امان نامه خشک نشده بود

ص: 86

که به سمت مکه حرکت کرد و امام را هنگام خروج از مکه ملاقات نمود؛ پس افسار اسب امام را گرفت و گفت:

«یابن رسول الله! من برای شما امان نامه آورده ام! دیگر لازم نیست شما نگران باشید. پس به مدینه بازگردید یا همینجا در مکه بمانید؛ چرا که کوفه جای خوبی نیست و امنیتی ندارد و اهل کوفه ممکن است به شما خیانت کنند.»

جوابی که امام (علیه السلام) با وجود اینکه او هم پسرعمو و هم شوهر خواهر ایشان است به وی می دهند، جواب جالبی است، دقت کنید:

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمودند:

«إِنِّي رَأَيْتُ رُؤْيَا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَأَمَرْتُ فِيهَا بِأَمْرِ أَنَا مَاضٍ لَهُ عَلَيَّ كَأَنَّ أُمَّ لِي»

یعنی: من رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب دیدم که به من امری کردند و من به اتیان آن عازم

عبدالله پرسید: مگر آن خواب، چه بوده است؟!

امام حسین (علیه السلام) فرمودند: «کسی را (تورا) در جریان آن قرار نمی دهم.»⁽¹⁾

آنچه انسان را به فکر فرو می برد آن است که امام (علیه السلام) جنیان را در جریان محتوای خواب خویش قرار می دهند ولی عبدالله را با این قرابت و این همه تلاشی که کرده محرم راز نداسته و در همین حد به او می فرمایند که امری از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دارم و باید به انجامش برسانم.

البته بین حرکت جنیان و عبدالله تفاوت از زمین تا آسمان است. ایشان برای یاری حجت خدا آمده اند در حالی که او برای نصیحت و بازداری ایشان از مقصد!!

ص: 87

در هر حال شاید یکی از دلایل این رفتار امام در این نکته هم گنجانده شود که اگر به بعضی افراد چیزی گفته شود چون و چرا کرده و تحمل شنیدن همه اسرار را نداشته باشند؟!

شاید اگر امام (علیه السلام) به بعضی افراد فرموده بودند: که من باید به دستور خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به مقتل بروم، ایشان می گفتند: چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین فرمانی داده اند؟! یعنی تازه باید به او یاد دهی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حرف خدا را می زنند و از هوا و هوس سخنی نمی گویند.

این دسته سوم از دلایل اثبات دستور خاص، و البته دلایل دیگری هم هست که در مجلس بعد بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی.

مجلس ششم: در بیان علم امام (علیه السلام) به شهادت خویش با جزئیات آن و خبر دادن انبیاء و اولیاء به این حادثه
عظیمه

اشاره

ص: 89

قبلاً عرض کردیم که هدف امام حسین (علیه السلام) از حرکت به سمت کربلا دستور خاصی بوده که به ایشان داده شده، فرمانی که به دیگران داده نشده و آن حضرت به شایستگی تمام برانجام آن مبادرت ورزیدند.

بعضی از آقایان چون درک کافی از علم امام (علیه السلام) نداشتند و به خاطر اینکه می خواستند هدف امام (علیه السلام) را تشکیل حکومت و مبارزه با طاغوت زمان و نابود کردن آن جلوه بدهند، ادعا کردند که امام از اصل شهادت خود آگاه بودند؛ لکن نمی دانستند که در چه زمانی شهید می شوند.

هدف ایشان از طرح این نکته آن بود که اثبات کنند واقعاً حضرت اباعبدالله (علیه السلام)، برنامه اصلی خویش را در تشکیل حکومت و مبارزه با طاغوت زمان پی می گرفتند و به خاطر اینکه کسی نگوید امام (علیه السلام) که می دانستند در این سفر به شهادت می رسند پس معنا ندارد که برای تشکیل حکومت به سمت کوفه بروند، مدعی شدند که امام (علیه السلام) علی رغم اینکه می دانستند عاقبت امر به شهادت می رسند ولی از زمان دقیق آن اطلاع نداشتند و نمی دانستند که آیا در این سفر است یا سفرهای بعدی، آیا پیش از برقراری حکومت اسلامی است یا پس از آن!.

این اشخاص کتابی با همین طرح نوشته و در فضای احساسی آن زمان منتشرش کردند ولی مخالفت عده ای از علما و جانبداری عده ای دیگر سبب اختلاف عمیقی بین متدینین شده و موافقین به خاطر جهات احساسی کتاب در مبارزه با طاغوت، مخالفین را به بهتان های سیاسی عقیدتی متهم کردند و کار به جایی رسید که موافقین کتاب، دستشان به خون بعضی از علمای مخالف آلوده شد و شاید توجیه کار خویش را در راستای حمایت از دین و هدف امام حسین (علیه السلام) می دیدند.

آری! اینها همه نتیجه تعصب بی جا روی سخنان یک غیر معصوم است که باعث قتل یک عالم جلیل القدر بی گناه می شود.

عزیزان! انکار علم امام (علیه السلام) به جزئیات و تعلق آن فقط به کلیات امور، با روح قرآن و سنت بیگانه است و ما در اینجا به نقل شمه ای از اخبار و روایات باب مذکور می پردازیم و صد البته که روایات مربوط به علم امام (علیه السلام) فراوان است که بخش اندکی از آنها را بیان می کنیم.

تا به حال در راه اثبات دستور خاص سه سته روایت را بیان کردیم دسته چهارم و پنجم علاوه بر اینکه راهگشای ما در فهم انگیزه اصلی امام (علیه السلام) است ردی قوی بر گفتار کسانی است که نسبت به آگاهی امام (علیه السلام) از شهادت خویش تردید دارند.

د: امری در این عالم از امام (علیه السلام) مستور نیست

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ بِعَبْدِهِ فِي بِلَادِهِ ثُمَّ يَسْتُرُ عَنْهُ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَقَدْ إِفْتَرَى عَلَى اللَّهِ»⁽¹⁾

ص: 91

هرکسی که گمان کند خداوند بنده ای را حجت خویش در روی زمین قرار می دهد ولی علم همه آنچه را که او بدان نیاز دارد از او مستور می دارد پس به خدا افترا بسته است.

و همچنین فرموده اند:

«إِنَّ الْإِمَامَ لَوْ لَمْ يَعْلَمْ مَا يُصِيبُهُ وَإِلَى مَا يَصِيرُ فَلَيْسَ ذَلِكَ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ.» (1)

همانا امامی که نداند چه بلایی بر سرش می آید و عاقبتش چه خواهد شد حجت خدا نیست.

و در کلامی دیگری فرموده اند:

«أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يُصِيبُهُ...» (2)

هر امام و پیشوایی که نداند چه به سر او خواهد آمد و عاقبت او چگونه ختم می شود امام و حجت نیست.

و ایضا این روایت که در کتاب شریف بصائر الدرجات نقل شده است و می فرماید:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَحْتَجَّ بِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.» (3)

خدا بزرگ تر از آن است که بنده ای را حجت خویش بر بندگان قرار بدهد، سپس چیزی از اخبار آسمان ها و زمین را بر او مخفی کند.

حال ما می توانیم بگوییم که امام حسین (علیه السلام) نمی دانستند که قرار است

ص: 92

1- بحار الانوار، ج 27، ص 286.

2- الكافي، ج 1، ص 258

3- بصائر الدرجات، ج 1، ص 146

چه بر سر ایشان بیاید؟! امامی که نداند چه بر سرش می آید امام نیست.

در کافی شریف از ابی حمزه روایت شده که امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ عَالِمٌ جَاهِلًا أَبَدًا عَالِمٌ بِشَيْءٍ جَاهِلٌ بِشَيْءٍ» (1)

به خدا قسم هیچ عالمی نیست (یعنی امام) که جاهل باشد یعنی چیزی را بداند و چیزی را نداند.

نتیجه این اخبار این است که هیچ یک از دوازده امام نیستند که خدا اطاعت آن ها را واجب کرده باشد مگر اینکه بر همه چیز عالم باشد.

و بدان که این چند روایت، نمونه ای بود از صدها حدیث معتبر و قطعی الصدور که همگی دلالت بر احاطه علمی جمیع ائمه (علیهم السلام) بر همه چیز از جمله امور مربوط به خودشان دارد.

ه: بشارت های انبیاء و اولیاء به شهادت آن بزرگوار

یکی دیگر از مواردی که دستور خاص را ثابت می کند این است که امام از عاقبت سفرشان با خبر بودند و می دانستند که قرار است شهید بشوند. این دلیل شامل چند دسته روایت است. دسته اول بشارت های انبیاء و اولیاء به شهادت ایشان است.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «چون حضرت فاطمه (علیها السلام) بر حسین (علیه السلام) باردار شدند؛ جبرئیل به نزد نبی خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده و عرض کرد دختر شما فرزندی به دنیا خواهد آورد که این امت پس از شما او را خواهند کشت. پس حضرت زهرا (علیها السلام) با ناراحتی او را باردار بودند و با غصه به دنیاش آوردند... و

ص: 93

در روایت دیگری امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند:

«روزی جبرئیل به نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب شد در حالی که امام حسین (علیه السلام) در برابر آن حضرت مشغول بازی بودند. پس جبرئیل، ایشان را از شهادت حسین (علیه السلام) با خیر ساخت. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از این موضوع ناراحتی و بی تابی کردند و جبرئیل عرض کرد: آیا مایلید خاکی را که حسین (علیه السلام) بر آن شهید می شود نشانتان دهم؟ پس آن محل را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشان داد و حضرتش مقداری از تربت آنجا را برداشتند و فرمودند: خوشا به حال تو ای خاک! و خوشا به حال کسانی که در اطراف تو کشته می شوند.» (2)

جریان شهادت اباعبدالله (علیه السلام) آنقدر آشکار بوده که حتی آیاتی از قرآن هم درباره اش نازل شده است به عنوان نمونه امام صادق (علیه السلام) پیرامون آیه سوم سوره اسراء فرموده اند که شأن نزولش درباره شهادت امام حسین (علیه السلام) است. (3)

ص: 94

1- عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: لما حَمَلَتْ فاطمة بالحسين جاء جبرئيل (عليه السلام) إلى رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فقال: إن فاطمه سَتَلِدُ وَلِداً تَقْتَلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ، فَلَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةَ بِالْحَسَنِ كَرِهَتْ حَمْلَهُ، وَحِينَ وَضَعَتْهُ كَرِهَتْ وَضَعَهُ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): هل رأيتم في الدنيا أمّاً تلد غلاماً فتكرهه؟! ولكنها كَرِهَتْهُ لِأَنَّهَا عَلِمَتْ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ، قال: وفيه نزلت هذه الآية وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا. كامل الزيارات، ص 55

2- عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إن جبرئيل أتى رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) والحسين يلعب بين يديه - فأخبره أن أمته ستقتله، قال: فجزع رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فقال: ألا أريك التربة التي يقتل فيها؟ قال: فحسب ما بين مجلس رسول الله إلى المكان الذي قتل فيه الحسين (عليه السلام) حتى التقت القطعتان، فأخذ منها ودحيت في أسرع من طرفه عين، فخرج وهو يقول: طوبى لك من تربه، وطوبى لمن يقتل حولك. كامل الزيارات، ص 58

3- عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله تبارك وتعالى: وَقَصَّيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ، قال: قتل عليّ وطعن الحسن، وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقاً كَبِيرًا قال: قتل الحسين (عليهم السلام). كامل الزيارات، ص 63

در روایت دیگری است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر شهادت حضرت مظلوم (علیه السلام) را به ام سلمه می دهند و مقداری از تربت کربلا را نزد او گذاشته و می فرمایند:

«چون دیدی که این تربت به خون مبدل شد پس بدان که حبیب مرا کشته اند.

ام سلمه به آن حضرت عرض می کند: چرا از خدا طلب نمی کنید که این بلا را از او دفع کند؟ آن حضرت در پاسخش می فرماید:

چنین خواستم از خدا ولی خداوند به من وحی فرستاد که او را درجه ای است که احدی از مخلوقین به آن دست نیابد و شیعیانی خواهد داشت که شفاعت کنند و شفاعتشان پذیرفته شود و مهدی را نیز از صلب او قرار دهم پس خوشا به حال دوستان و شیعیان حسین (علیه السلام) که در قیامت رستگارند.»(1)

در بعضی روایات است که پیامبر اکرم در برابر دیدگان اصحاب، حضرت اباعبدالله (علیه السلام) را می بوسیدند و با گریه می فرمودند که جای شمشیرها و نیزه ها را می بوسم.(2)

از این قبیل روایات مانند خبر دادن امیرالمؤمنین (علیه السلام) سعد بن ابی وقاص

ص: 95

1- عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: كان النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) في بيت ام سلمه فقال لها: لا يدخل علي أحد فجاء الحسين وهو طفل فما ملكت معه شيئاً حتى دخل على النبي فدخلت ام سلمه على أثره فاذا الحسين على صدره وإذا النبي يبكي وإذا في يده شيء يقبله، فقال النبي: يا ام سلمه إن هذا جبرئيل يخبرني أن هذا مقتول وهذه التربه التي يقتل عليها فضعيه عندك، فاذا صارت دما فقد قتل حبيبي، فقالت ام سلمه: يا رسول الله سل الله أن يدفع ذلك عنه؟ قال: قد فعلت فأوحى الله عز وجل إلى أن له درجه لا ينالها أحد من المخلوقين، وأن له شيعه يشفعون فيشفعون، وأن المهدي من ولده فطوبى لمن كان من أولياء الحسين وشيعته هم والله الفائزون يوم القيامة. بحار الانوار ج 44 ص 225

2- عن أبي جعفر قال: كان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) إذا دخل الحسين اجتذبه إليه قول لا مير المؤمنين: أمسكه، ثم يقع عليه فيقبله ويبكي، فيقول: يا أبه لم تبكي؟ فيقول: يا بني أقبل موضع السيوف منك وأبكي قال: يا أبه واقتل؟ قال: إي والله وأبوك وأخوك وأنت قال: يا أبه فمصارعنا شتى؟ قال: نعم، يا بني قال: فمن يزورنا من امتك؟ قال: لا يزورني ويزور أباك وأخاك وأنت إلا الصديقون من امتي. بحار الانوار ج 44 ص 230

را به اینکه پسرش عمر قاتل مولای ما حسین (علیه السلام) است و همچنین اخباری که بیانگر آگاه بودن انبیاء مانند حضرت آدم و نوح و زکریا و... از شهادت مولانا اباعبدالله (علیه السلام) باشد فراوان است و چگونه چنین نباشد در حالی که «اول ما جرى القلم على اللوح قتل الحسين (عليه السلام)»⁽¹⁾

چون بنای ما در این کتاب بر اختصار است علاقمندان می توانند برای مطالعه روایات بیشتر به کتب روایی چون جلد چهل و چهارم کتاب بحار الانوار مراجعه نمایند.

و: اطلاع آن سرور از زمان و مکان شهادت خویش و جزئیات آن

حال به دسته دیگری از روایات می پردازیم که مختص علم خود حضرت اباعبدالله (علیه السلام) به شهادت خویش و با خبر بودن ایشان از زمان و مکان آن واقعه عظیمه است:

جناب طبری شیعی به سند خویش از حذیفه بن یمان نقل کند که می گفت: در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (دوران کودکی امام حسین (علیه السلام)) از حسین بن علی (علیهما السلام) شنیدم که می فرمودند:

«به خدا قسم! گردنکشان بنی امیه بر کشتن من اجتماع کنند و سردسته ایشان عمر بن سعد است. به ایشان عرض کردم: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شما را از این سرّ با خیر ساخته اند؟ فرمودند: نه! پس به نزد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رفته و ماحصل ماجرا را به ایشان عرض کردم، فرمودند: علم من علم او و علم او»

ص: 96

1- حضرت جواد الاثمه (علیه السلام) فرمودند: «اول ما جرى القلم على اللوح قتل الحسين (عليه السلام)» یعنی اولین چیزی که قلم بر لوح نوشت شهادت اباعبدالله الحسين (علیه السلام) بود. البكاء للحسين (علیه السلام). علامه میرجهانی ص 273

علم من است. ما از وقایع، پیش از حدوث آن باخبریم.» (1)

جناب قطب الدین راوندی روایت می کند که وقتی امام (علیه السلام) اراده سفر عراق کردند، ام سلمه به خدمت ایشان رسید و امام را از سفر نهی کرد و عرضه داشت:

«من از پیغمبر شنیدم که شما در عراق شهید می شوید و به من شیشه ای دادند که در آن تربتی است (از کربلا).

امام (علیه السلام) فرمودند: ای ام سلمه! به خدا که من اینگونه کشته خواهم شد و اگر به عراق هم نروم کشته خواهم شد. آیا می خواهی بدانی که قتلگاه من کجاست؟

سپس به چشمان ام سلمه دستی کشیدند. ام سلمه چشمانش را باز کرد و امام یکی یکی قتلگاه خود و اولادشان را به او نشان دادند.

سپس دست بردند و مستی از خاک قتلگاه خودشان را به او دادند و فرمودند: این را نزد خودت نگه دار و هرگاه دیدی این خاک خون شد بدان که من شهید شدم.» (2)

آیا اینچنین امامی را می توان گفت که از عاقبت امرشان بی خبر بودند!؟

در روایت دیگری می فرماید: وقتی امام (علیه السلام) در راه کربلا به خواب رفته بودند ناگهان بیدار شده و فرمودند:

«خواب دیدم که در گودالی افتاده ام و سگان به من حمله ور شده اند. در

ص: 97

1- عن الاعمش قال: سمعت أبا صالح التَّمَار يقول سمعت حذيفة يقول: سمعت الحسين بن علي يقول: والله ليجتمعنَّ علي قتلي طغاه بني أمية و يقدمهم عمر بن سعد. وذلك في حياه النبي (صلى الله عليه و آله و سلم). فقلت له أنبأك بهذا رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)؟ قال: لا. فأتيت النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) فأخبرته فقال: علمي علمه و علمه علمي و أنا لنعلم بالكائن قبل كينوته. دلائل الامامه ص 75

2- الخرائج و الجرائح ج 1 ص 253 و بحار الانوار، ج 55 ص 89.

بین آنها سگی بود که آثار برص بر او بود و از همه بیشتر بر من هجوم می آورد.»(1)

بدون هیچ شک و ریبی، امام (علیه السلام) از همه چیز خیر داشتند و همه را با جزئیات می دانستند.

در خبری دیگر حمزه بن حرمان می گوید:

خدمت امام صادق (علیه السلام) بحث خروج امام حسین (علیه السلام) مطرح شد و اینکه چرا وقتی ایشان به سمت عراق حرکت کردند ابن حنفیه تخلف کرد و با ایشان همراه نشد؟

امام فرمودند: «مطلبی به تو می گویم و بعد از این مجلس دیگر از آن پرس. وقتی امام حسین (علیه السلام) اراده حرکت کردند کاغذی طلب کردند و در آن نوشتند: بسم الله الرحمن الرحيم از حسین بن علی به بنی هاشم، اما بعد؛ هرکس همراه من بیاید به شهادت می رسد و هرکس که با من همراه نشود به پیروزی دست نیابد (عاقبت به خیر نخواهد شد). والسلام»(2)

جناب طبری شیعی و ابن طاووس نقل کرده اند که: سه روز قبل از حرکت امام حسین (علیه السلام) به سمت کوفه، دو نفر خدمت امام (علیه السلام) رسیدند و عرض کردند:

«دل مردم کوفه با شما ولی شمشیر ایشان علیه شماست.»

ص: 98

1- کامل الزیارات، ص 75

2- عَنْ حَمَزَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ وَتَخَلُّفَ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ عَنْهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَا حَمَزَةُ إِنِّي سَأَحَدُكَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ وَلَا تَسْأَلْ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا إِنَّ الْحُسَيْنَ لَمَّا فَصَلَ مُتَوَجِّهًا دَعَا بِقِرطَاسٍ وَكَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ مَعِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ وَالسَّلَامَ. كامل الزیارات ص 75 و اللهوف ص 41 و دلائل الامامه ص 188

ناگهان امام دستان مبارکشان را به سمت آسمان بلند کردند، سپس دیدیم که درهای آسمان باز شد و ملائکه ای که جز خدا کسی عدد ایشان را نمی دانست نازل شدند.

پس فرمودند:

اگر نمی خواستم که اجرم از بین نرود، به وسیله ی این ملائکه با دشمنانم مقابله می کردم و لکن من یقین دارم که کربلا- قتلگاه من و اصحابم است و احدی از اهل بیت من در کربلا نجات پیدا نمی کند مگر این علی (یعنی امام سجاد (علیه السلام))» (1).

در خبری دیگر، مرحوم سید بن طاووس از شیخ مفید (رحمه الله) نقل می کند: که امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«وقتی امام حسین (علیه السلام) از مکه به سمت مدینه حرکت کردند، افواجی از ملائکه که در دست همه آنها ابزار جنگی وجود داشت خدمت امام رسیدند؛ پس سلام کرده و گفتند:

ای حجت خدا بر خلقش! خدای متعال جدّتان را به وسیله ما یاری کرد و شما را نیز به وسیله ما یاری و نصرت خواهد داد؛ پس به ما اجازه بدهید تا شما را یاری نماییم.

امام (علیه السلام) به آنها فرمودند:

وعدّه گاه من و شما بقعه و قتلگاه من باشد. همان مکانی که در آن شهید می شوم، یعنی کربلا.

ص: 99

1- رَوَى أَبُو جَعْفَرٍ الطَّبْرِيُّ عَنِ الْوَاقِدِيِّ وَ زُرَّارَةَ بْنِ صَالِحٍ قَالَا لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (علیه السلام) قَبْلَ خُرُوجِهِ إِلَى الْعِرَاقِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَأَخْبَرَنَا بِهَوَى النَّاسِ بِالْكُوفَةِ وَ أَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَ سَيُوفُهُمْ عَلَيْهِ فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ فَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ نَزَلَتْ الْمَلَائِكَةُ عَدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ (علیه السلام) لَوْ لَا تَقَارَبُ الْأَشْيَاءُ وَ حُبُوطُ الْأَجْرِ لَقَاتَلْتُهُمْ بِهَوْلَاءٍ وَ لَكِنَ أَعْلَمُ بَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَ مَصْرَعِ أَصْحَابِي وَ لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيٌّ. دلائل الامامه، ص 182؛ اللهوف، ص 39؛ بحار الانوار، ج 44، ص 363

سپس ملائکه گفتند که خدا ما را امر کرده است مطیع امر شما باشیم.

بعد از ملائکه، عده ای از مؤمنان گروه جن خدمت امام (علیه السلام) رسیدند و عرض کردند: ای مولای ما! ما شیعیان و انصار تو هستیم، به ما امر کنید تا تمام دشمنان را نابود کنیم.

امام (علیه السلام) به آنها فرمودند: خدا به شما جزای خیر بدهد اما مگر نمی دانید که من وسیله امتحان مردم هستم؟ اگر از شما استفاده کنم چگونه برای مردم وسیله امتحان باشم؟

آیا فکر می کنید که من نمی توانم خود دشمنم را کفایت کنم؟

اگر اراده کنم می توانم همه دشمنانم را نابود کنم (اما هدفم چیز دیگری است).» (1)

امام (علیه السلام) نه به ملائکه و نه به جنیان اجازه یاری و نصرت ندادند؛ زیرا هدفشان تشکیل حکومت یا... نبود و صرفاً برای دستور خاص حرکت کردند

ص: 100

1- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: لَمَّا سَأَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بَيْنَ صَلَواتِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنَ الْمَدِينَةِ تَكُنْفُهُ أَفْوَاجُ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَ الْمُرْدِفِينَ فِي أَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ عَلَى نُجْبٍ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا: يَا حُجَّهَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ وَ أَخِيهِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَدَكَ بِنَا فَقَالَ لَهُمُ: الْمَوْعِدُ حَضْرَتِي وَ بَقَعَتِي الَّتِي أُسْتَشْهَدُ بِهَا فِي كَرْبَلَاءَ فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَاتُونِي فَقَالُوا يَا حُجَّهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَ نَطِيعَ فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوٍّ يَلْقَاكَ فَتَكُونَ مَعَكَ فَقَالَ لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَ لَا يَلْقَوْنِي بِكَرْبَلَاءَ حَتَّى أَصِلَ إِلَى بَقَعَتِي وَ أَنَا أَفْرَاحٌ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ فَقَالُوا لَهُ: يَا مَوْلَانَا نَحْنُ شِيعَتُكَ وَ أَنْصَارُكَ مُرْنَا بِأَمْرِكَ فَإِنْ أَمَرْتَنَا نَقْتُلُ كُلَّ عَدُوٍّ لَكَ وَ أَنْتَ مَكَانَكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَ قَالَ لَهُمْ: أَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ قَوْلُهُ تَعَالَى: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ فَإِذَا أَقَمْتُ مَكَانِي فِيمَا ذَا يَمْتَحِنُ اللَّهُ هَذَا الْخَلْقَ الْمَنْكُوسَ وَ إِنَّمَا يُحْشَرُونَ إِلَى النَّارِ وَ أَمَا مَنْ يَكُونُ حَضْرَتِي بِكَرْبَلَاءَ الَّتِي اخْتَارَهَا اللَّهُ لِي دُونَ الْأَرْضِ وَ جَعَلَهَا مَعْقِلًا لِشِيعَتِنَا وَ مُحِبِّبِهِمْ وَ يَقْبَلُ فِيهَا أَعْمَالَهُمْ وَ يَشْكُرُ اللَّهُ سَعْيَهُمْ وَ تَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَا يَبْقَى مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَ نَسَبِي وَ ذُرَارِيٍّ وَ إِخْوَتِي وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ يَسَّرَ بَرَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ لَعَنَ كُلَّ ظَالِمٍ لَهُمْ، فَقَالَتْ لَهُ الْجِنُّ: وَ اللَّهُ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَ ابْنَ حَبِيبِهِ لَوْ لَا أَنْ أَمَرَكَ اللَّهُ وَ طَاعَتَكَ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُهُ لَخَالَفْنَاكَ وَ قَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَانِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَقَالَ لَهُمْ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ نَحْنُ بِاللَّهِ عَلَيْهِمْ أَقْدَرُ وَ لَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنِهِ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْنِهِ. اللهوف، ص 41

در حالی که جدّشان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که هدفشان تشکیل حکومت بود هم به ملانکه و هم به اجنه اجازه یاری دادند و حتی برای پیروزی بر اعدا روش های دیگری را نیز اتخاذ کردند.

از دیگر سو، امام حسین (علیه السلام) هیچگاه شروع به جنگ ننموده در صورتی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) جنگ های ابتدایی بسیاری مانند حنین داشتند.

روایت بعدی را هم توجه فرمایید:

راوی نقل می کند که با زهیر بن قین بودم که امام (علیه السلام) به زهیر فرمودند:

«ای زهیر! بدان که کربلا محل شهادت من است و جسد من اینجا دفن می شود. (و به نقطه ای دیگر اشاره کردند و فرمودند) و اینجا محلی است که سر من جدا می شود و اینجاست که سر من را (فلانی) برای کسب جایزه برای یزید می برد ولی جایزه ای دریافت نمی کند.»⁽¹⁾

این چند حدیث، مثنی از خروارها روایت بود که همگی بر این مطلب دلالت داشتند که امام (علیه السلام) می دانستند کجا و کی به شهادت می رسند.

حال چگونه بگوییم که انگیزه و داعی اصلی امام (علیه السلام) برای حرکت، تشکیل حکومت بوده است؟.

ص: 101

1- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَّهُ كَانَ مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ حِينَ صَحَبَ الْحُسَيْنَ (علیه السلام)، فَقَالَ لَهُ: يَا زُهَيْرُ، أَعْلَمَ أَنَّ هَاهُنَا مَشْهَدِي، وَيَحْمِلُ هَذَا مِنْ جَسَدِي - يَعْنِي رَأْسَهُ - زَحْرُ بْنُ قَيْسٍ، فَيَدْخُلُ بِهِ عَلَيَّ يَزِيدُ يَرْجُو نَوَآلَهُ فَلَا يُعْطِيهِ شَيْئًا. دلائل الامامه، ص 182

مجلس هفتم: در بیان پاسخ به اشکال نأسی و توضیح جمله «أريد أن أمر بالمعروف و أنهي عن المنكر»

اشاره

ص: 103

بسیاری از علماء شیعه برآنند که حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) برای حرکت به سمت کربلائی معلی و شهادت در آن سرزمین مقدس، دستور خاص داشته اند و هدف ایشان از این حرکت، دستورهای عامی همانند تشکیل حکومت و امر به معروف و نهی از منکر که برای همه قابل امتثال و اقتداست نبوده است.

در اینجا به اسامی برخی از این اعلام و سخنان ایشان اشاره خواهیم کرد.

یکی از ایشان جناب سید بن طاووس (رحمه الله) است. وی در کتاب اللهوف می نویسد:

«نتیجه تحقیقات و بررسی های ما می گوید که امام حسین (علیه السلام) از سرانجام خویش آگاه بودند و تکلیفی که بر عهده داشتند را با اطمینان و وثوق انجام دادند.» وی سپس شهادت را به عنوان این تکلیف خاص امام (علیه السلام) معرفی می کند. (1)

علامه مجلسی (رحمه الله) این شخصیت کم نظیر نیز به صراحت فرموده است:

«پیش از این در کتاب امامت و کتاب فتن، اخبار و روایات فراوانی

ص: 104

گذشت که دلالت داشت بر اینکه هر یک از ائمه طاهرين (عليهم السلام) دستوری خاص داشته اند و آنرا از طریق نامه هایی آسمانی که بر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده دریافت کرده اند. پس ایشان به آن دستورات عمل می فرمودند و جایز نیست که ما احکام خویش را به احکام مخصوص به ایشان قیاس کنیم، مخصوصاً پس از آنکه دانستیم که بسیاری از انبیاء به تنهایی بر گروه های هزار نفری کفار مبعوث می شدند و خدایان ایشان را ناسزا گفته و ایشان را به دین خویش می خواندند و هرگز ابائی نداشتند که در این راه کشته شده و یا در آتش افکنده شوند و یا محبوس گردند...»(1)

شیخ محمد حسن نجفی صاحب کتاب جواهر الکلام نیز می نویسد:

«آنچه از حضرت اباعبدالله (علیه السلام) سرزد از اسرار ربانی و علم مخزونی که نزد ایشان است سرچشمه گرفته... علاوه بر آنکه امام (علیه السلام) دستور و تکلیف خاص داشتند و به امثال آن پرداخته و فرمان مخصوص به خویش را اجابت کردند... پس فعل آن بزرگوار با افعال کسانی که باید به دستورات عام و ظواهر ادله عمل کنند قیاس نمی شود...»(2)

حضرت آیه الله صافی گلپایگانی نیز در کتاب "حسین (علیه السلام) شهید آگاه" که در نقد یکی از کتب انحرافی نوشته شده می فرماید:

ص: 105

1- «قد مضی فی کتاب الإمامه و کتاب الفتن أخبار كثيرة داله علی أنّ کلاً منهم (عليهم السلام) کان مأموراً بأمورٍ خاصّه مکتوبه فی الصحف السماویه النازله علی الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فهم کانوا يعملون بها. و لا ینبغی قیاس الأحکام المتعلقة بهم علی أحكامنا و بعد الإطلاع علی أحوال الأنبياء (عليهم السلام) و أنّ كثيراً منهم کانوا یبعثون فرادی علی ألوف من الکفره و یسبّون آلهتهم و یدعونهم إلی دینهم و لا یبالون بما ینالهم من المکاره و الضرب و الحبس و القتل و الإلقاء فی النار و غیر ذلک...» بحار الانوار، ج 45، ص 98

2- «و ما وقع من الحسین (علیه السلام) مع أنه من الأسرار الربانیه و العلم المخزون... علی أنه له تکلیف خاص قد قدم علیه و بادر إلی إجابته و معصوم من الخطأ لا یعترض علی فعله و لا قوله فلا یقاس علیه من کان تکلیفه ظاهر الأدله و الأخذ بعمومها و إطلاقها...» (جواهر الکلام، کتاب الجهاد، ج 21، ص 296)

«به صریح این اخبار برنامه امام حسین (علیه السلام) این نبود که قیام کند و حکومت اسلامی تأسیس نماید؛ بلکه برنامه او قیام و شهادت بود و امام عالم به این برنامه بود.»⁽¹⁾

بزرگان دیگری نیز چون شیخ جعفر شوشتری⁽²⁾

و محقق دربندی⁽³⁾ به این امر تصریح کرده اند و صد البته که این نظریه، نزد علمای شیعه، مشهور بوده و هست.

اما فرضیه ی دیگری که در سال های اخیر در باب حرکت امام حسین (علیه السلام) مطرح شده آن است که امام (علیه السلام) بر مبنای دستورات عام الهی که برای همه مکلفین قابل تمسک است و هیچ استثنایی در آن نیست قیام کرده اند. قائلین این فرضیه هدف امام را تشکیل حکومت و یا امر به معروف و نهی از منکر قلمداد کرده اند.

کتاب شهید جاوید انگیزه اصلی حرکت امام (علیه السلام) را برپایی حکومت اسلامی و کتاب حماسه حسینی با انکار شدید دستور خاص، هدف حرکت حضرت را اقامه امر به معروف و نهی از منکر دانسته است. آنچه عجیب است این است که چگونه دانشمندی چون صاحب کتاب حماسه حسینی این همه روایات صحیح و معتبر پیرامون دستور خاص برای امام (علیه السلام) را منکر شده و مدعی هستند که امام (علیه السلام) هدفی جز امر به معروف و نهی از منکر نداشته و آنچه عامل، علت و انگیزه آن حضرت بوده اختصاص به ایشان ندارد. وی این سخن که مبنایی روایی داشته و مشهور بین بزرگان شیعه است را سخنی انحرافی قلمداد کرده است:

ص: 106

1- حسین (علیه السلام) شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص 80

2- خصائص الحسینیه، ص 43

3- اسرار الشهادة، ص 28

«یکی از اموری که موجب می گردد داستان کربلا- از مسیر خود منحرف گردد... اینست که می گویند حرکت سیدالشهداء معلول یک دستور خصوصی و محرمانه و به نحو قضیه شخصیه بوده است...»(1)

نمی دانم منظور ایشان از کلمه "می گویند" آیا ائمه طاهرین (علیهم السلام) است؟ چون همانطور که در مجالس قبل خواندید کسانی که فرموده اند امام (علیه السلام) بر مبنای دستوری خاص حرکت کرده اند ائمه معصومینند و صحیح نیست که کسی سخن ایشان را انحراف در دین بداند.

البته استاد در اواخر عمرش کمی از این فرضیه ی خویش تنزل نموده و در مجموعه یادداشت هایی که بعدا به کتاب ضمیمه شده پس از آنکه پیش از آن، همه روایات دستور خاص را ضعیف می شمرد! در تحقیقات جدیدش به این نتیجه می رسد که اینگونه نیست و روایات صحیح هم مانند روایت کتاب شریف کافی در این باره وجود دارد ولی با این حال تلویحا نظرش این است که باید روایت را به گونه ای علاج کرد!(2)

اگر چه شاید علاج فرضیه ی غیر معصوم از علاج روایت معصوم (علیه السلام) پسندیده تر باشد.

به هر حال، جمع بین دو نظریه قبل به این معنی که بگوییم امام (علیه السلام) یک هدف ظاهری داشته اند مانند اجابت دعوت کوفیان و امر به معروف و... و یک هدف باطنی که آن، همان امتثال دستور خاص خدا بوده سخنی جامع تر است.

نکته مهم این است که عده ای فکر می کنند وقتی کسی می گوید که هدف باطنی و حقیقی امام (علیه السلام) امر به معروف و نهی از منکر نبوده می خواهد ارزش

ص: 107

1- حماسه حسینی، ج 3، ص 84

2- حماسه حسینی، ج 3، ص 359

این فریضه را نادیده گرفته و از بهایش بکاهد و یا وقتی می گوید انگیزه آن بزرگوار تشکیل حکومت نبوده می خواهد تشکیل حکومت اسلامی را نقد کند، خیر! اینچنین نیست. چه کسی بهتر از امام (علیه السلام) که بر مردم حکومت کند، این سوء ظن پلیدی است که اهدافی غیر عالمانه و ناصالح در پس آن است.

در نتیجه، عمده ادعای کسانی که دستور خاص را نمی پذیرند یکی ضعف سند روایات است که البته حرفی غیر مقبول می باشد همانطور که بالاخره صاحب کتاب حماسه حسینی خود پذیرفته است که روایات صحیح السند نیز در این باب وجود دارد، (تعبیر استاد مطهری از سند یکی از این روایات این است: "در کافی به سند بسیار معتبر..."⁽¹⁾) علاوه بر اینکه ایشان اصلاً توجهی به روایات شب قدر و وصیت و... که ما در مجالس قبل ذکر کردیم نداشته است.

دومین مستمسک ایشان برای انکار این روایات، دلیل عقلی ای است که با عنوان لزوم تأسی و اقتدای به اهل بیت (علیه السلام) مطرح می کنند.

در معنای تأسی

خوب است چند جمله ای در باب معنا و جایگاه تأسی بیان کنیم. اصلاً تأسی یعنی چه؟ کلمه تأسی مشتقی از کلمه اسوه و به معنای الگو گرفتن است و در اینجا یعنی الگو برداری از اعمال و افعال معصوم (علیه السلام).

نکته اول این است که آیا تأسی به معصوم (علیه السلام) جایز است؟

در پاسخ می گوئیم: آری! اصل، اشتراک احکام معصومین (علیهم السلام) با احکام ماست و لکن با شرایطی. یعنی الگو برداری از معصوم (علیه السلام) در جایی مجاز است که اسباب و شرایطی فراهم باشد. در ذیل به برخی از آنها می پردازیم:

ص: 108

اول: باید مطمئن شویم که این عملی که امام (علیه السلام) انجام می دهند دلیل خاص یا دستور خاص نداشته است.

دوم: باید بدانیم وجه عملی که امام (علیه السلام) انجام داده اند چه بوده؛ یعنی بدانیم که امام (علیه السلام) این عمل را بر وجه استحباب انجام داده اند یا وجوب و یا اباحه و اگر وجه آن مشخص نشود اصطلاحاً مجمل خواهد شد.

سوم: باید علت کار امام (علیه السلام) را بدانیم؛ زیرا سؤال پیش می آید که چرا امام حسین (علیه السلام) که پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) حدود نه سال با معاویه بیعت کردند، بعداً با یزید به قتال پرداختند؟ یا چرا پس از آن که حر راه را بر ایشان بست درخواست رجوع به مکه و یا مدینه را مطرح نمودند؟ و از این قبیل اعمالی که ما علت هیچ یک را نمی دانیم.

چهارم: برای تاسی، اتحاد شرایط لازم است. یعنی وقتی ما می توانیم از کار امام الگو برداری کنیم که دقیقاً در همان شرایط قرار بگیریم.

خوب! شرایطی که امام (علیه السلام) در آن حرکت خویش را بنیان نهادند چگونه بوده است؟

بزرگان فقهاء چون علامه حلی (1) و شیخ محمد حسن نجفی (2)

و سید مرتضی (3) و... برای جواز تاسی به این شرایط یا برخی از آنها تصریح کرده اند.

انصافاً الگو برداری از حرکت ائمه (علیهم السلام) کاری بس دشوار و بسیار سخت و نیازمند شرایطی خاص است و به همین سادگی نمی توان از کار امام الگو گرفت.

حال بگوئید برای تاسی به حرکت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) کدامیک از این شرایط فراهم است؟

ص: 109

1- مبادئ الوصول إلى علم الأصول، ص 168

2- جواهر الکلام، ج 11، ص 233

3- الذریعه إلى أصول الشریعه، ج 2، ص 572

بعضی از اساتید، انگیزه حرکت حضرت اباعبدالله (علیه السلام) را اقامه امر به معروف و نهی از منکر دانسته و بر آن پافشاری کرده اند و از دیگر سو با این نظر که امام (علیه السلام) بر مبنای دستوری خاص حرکت نموده اند شدیداً مخالفت کرده اند.

خلاصه فرمایش ایشان این است که خداوند متعال، امام (علیه السلام) را الگوی خلق قرار داده و از مردم خواسته است تا از ایشان پیروی کنند و ما اگر بگوییم امام حسین (علیه السلام) به اجابت دستور خاص به کربلا حرکت کردند باید بگوییم که حرکت و عمل امام (علیه السلام) قابل تاسی نیست و فعل امام (علیه السلام) عملی بی محتوا خواهد شد! به همین دلیل ما نمی توانیم مبنای حرکت امام (علیه السلام) را امری خصوصی بدانیم و باید بگوییم که آن مظلوم سلام الله علیه طبق عمومات ادله، برای اقامه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند و ما نیز به ایشان اقتدا می کنیم و می گوییم چون امام (علیه السلام) برای امر به معروف و نهی از منکر تا پای جان پیش رفتند ما نیز می توانیم بدین سبب تا این حد پیش برویم!!

بر اساس رأی و نظر ایشان اعتقاد به دستور خاص، از تحریفات بزرگ و بالاترین خیانت هاست!

«... ماهرانه تحریف کردیم... برای اینکه این حادثه را از مکتب بودن خارج کنیم و قهراً از قابل پیروی بودن خارج کنیم. وقتی از مکتب بودن خارج شد دیگر قابل پیروی نیست وقتی که قابل پیروی نشد پس دیگر از حادثه کربلا نمی شود استفاده کرد. خیلی به نظر کوچک می آید که بگویند دستور خصوصی بوده است. این خیانتی است به حسین بن علی (علیه السلام). آیا خیانتی از این بالاتر هم در دنیا صورت گرفته است؟»⁽¹⁾

ص: 110

یا اینکه فرموده است:

«اگر بنا شود که آن حضرت یک دستور خصوصی داشته که حرکت کرده دیگران نمی توانند او را مقتدا و امام خود در نظیر این عمل قرار دهند و نمی توان برای حسین مکتب قائل شد... و هر اندازه در این زمینه خیال بافی بیشتر شود!! از جن و ملک و خواب و بیداری و دستورهای خصوصی زیاد گفته شود این نهضت را بی مصرف تر می کند!!» (1)

این تحلیل چند اشکال اساسی دارد:

اشکال اول: ما در برابر این همه احادیث که به تعبیر خود ایشان در بین آنها روایات صحیح السند نیز وجود دارد و همگی بر دستور خاص دلالت دارند چه باید بکنیم؟ عجیب تر آنکه ایشان خود در جای جای آثارش از ضمیر ناخودآگاهش بهره برده و دستور خاص را البته با نامی دیگر پذیرفته است.

مثلاً در جایی می نویسد:

«معلوم است که کار اباعبدالله یک کار حساب شده است یک رسالت و یک مأموریت است.» (2)

یا در جای دیگری فرموده است:

«چرا اباعبدالله اهل بیتش را همراه خود برد؟ مکرر شنیده اید که ایشان استناد کردند به رؤیایی که البته در حکم وحی قاطع است. فرمود: در عالم رؤیا جدم به من فرموده است.» (3)

اشکال دوم: مصرف این نهضت چیست که قول به دستور خاص بی مصرفش می کند؟ اولاً نهضت بودنش را اثبات فرمایید و سپس درباره فائده

ص: 111

1- حماسه حسینی، ج 3، ص 85

2- حماسه حسینی ج 1 ص 318

3- حماسه حسینی ج 1 ص 316

آن سخن کنید. آیا فائده و یا به تعبیر ایشان مصرف حرکت اباعبدالله (علیه السلام) چیزی است که ما برای آن حضرت تبیین و تعریف کنیم یا آن چیزی است که خودشان فرموده اند؟ حال اگر معصومین (علیهم السلام) درباره هدف این حرکت چیزی که شما بیان کرده اید را فرموده باشند و بالعکس سخنی بر خلاف شما فرموده باشند چه باید کرد؟ باید احادیث آل الله (علیهم السلام) را خیال بافی نامید؟

یعنی در طول این سال های متمادی و قرن های پی در پی، که به قول شما در حرکت امام حسین (علیه السلام) تحریف شده و شیعیان به دیده تأسی بدان نگاه نمی کرده اند، این حرکت، مرده و بی خاصیت شده و شما خاصیتش را به آن برگردانید؟ اگر مصرف جریان کربلا چیزی است که شما فرموده اید خوب چشم باز کرده و نتایج تفکر خویش را مشاهده فرمایید.

اشکال سوم: منظور ایشان از اینکه روایات اهل بیت (علیهم السلام) از جمله اخبار رؤیای صادق حضرت اباعبدالله (علیه السلام) و فرود جن و ملک به محضر آن بزرگوار را خیال بافی نامیده اند چیست؟

واقعاً منظور ایشان از بزرگ ترین خیانت، خیال بافی و داستان جن و ملک که ما روایت آن را پیش از این ذکر کردیم چه می تواند باشد؟ آیا منظورشان این است که مثلاً علامه مجلسی و یا سید بن طاووس خیال بافی بوده اند، یا اینکه شیخ مفید و شیخ کلینی در معرض این تهمت اند؛ زیرا همانطور که ملاحظه فرمودید این دسته روایات را همین بزرگان ذکر کرده اند البته بعید است که مقصود ایشان از این سخنان، امام علیه الصلاه والسلام باشد.

ایشان علاوه بر اینکه نام ولی خدا را بدون پسوند و پیشوند ذکر کرده، اخباری را که با فکرش ناسازگار است با تندترین عبارت انکار ورد می کند، در حالی که ائمه طاهرین (علیهم السلام) فرموده اند اگر خبری از ما به شما رسید و آن را نفهمیدید انکارش نکنید.

امام باقر (علیه السلام) از قول جدّ بزرگوارشان فرموده اند:

«همانا درک احادیث آل محمد (علیهم السلام) امری بس سخت و دشوار است و جز ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمنی که خدا دلش را بر ایمان آزموده باشد بدان ایمان نمی آورد. پس اگر حدیثی از آل محمد (علیهم السلام) به شما رسید که قلوبتان بر پذیرش آن نرم شد آن را قبول کنید و اگر روایتی شنیدید که نتوانستید بپذیرید پس حقیقت آن را به خدا و رسول و امام از آل محمد (علیهم السلام) واگذارید و مبادا انکار کنید. همانا هلاک شونده ی واقعی کسی است که چون حدیثی برای او نقل کنید که نتواند آن را تحمل کرده و بپذیرد بگوید: به خدا که این سخن صحیح نیست یا از آل محمد (علیهم السلام) نیست و این انکار، همان کفر است.»⁽¹⁾

این روایت و مشابه های آن که اتفاقاً بسیار زیاد است و در کتب روایی فراوانی از جمله کافی کلینی⁽²⁾، خرائج راوندی⁽³⁾،

بصائرالدرجات⁽⁴⁾، بحار الانوار⁽⁵⁾،

عوالم العلوم⁽⁶⁾ و... نقل شده است تکلیف ما را به وضوح مشخص کرده است.

اشکال چهارم: ائمه طاهرین (علیهم السلام) همگی در هر حالی مشغول امر به معروف و نهی از منکر بوده اند. در زیارات وارده خطاب به تمام ذوات مقدسه ایشان می خوانیم: «أشهد أنکم... و أمرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر...» و یا در تک

ص: 113

1- قال ابو جعفر (علیه السلام) قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) إنّ حدیث آل محمد صعب مستصعب لا یؤمن به إلاّ ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للایمان فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلانت له قلوبکم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمأزت منه قلوبکم و أنکرتموه فریوه الی الله و الی الرسول و الی العالم من آل محمد و إنّما الهالک أن یحدث أحدکم بشیء منه لا یحتمله فیقول والله ما کان هذا ثلاثاً و الانکار هو الکفر. کافی، ج 1، ص 401؛ بصائرالدرجات، ج 1، ص 57

2- کافی، ج 1، ص 401

3- الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 793

4- بصائرالدرجات، ج 1، ص 57 به بعد

5- بحار الانوار، ج 67، ص 249

6- عوالم العلوم، ج 3، ص 498

تک زیارات وارده ی شخصیه خطاب به یکایک ایشان عرض می کنیم: «أشهد أنك... و أمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر...» این بزرگواران در همه حالات، مشغول امر به معروف و نهی از منکر بوده اند و برای اینکار لزومی در قیام به شمشیر و مبارزه عملی با طاغوت زمان، آن هم تا سر حد فدا کردن جان خویش و عزیزان و شیعیانشان نمی دیدند؛ به بیانی واضح تر اینکه حضرت رضا (علیه السلام) در حالی که ولیعهدی طاغوت زمان یعنی مأمون را پذیرفتند و با وی ننجیدند و حضرت موسی (علیه السلام) با وجود آنکه در سیاهچال های هارون به شهادت رسیدند و قیام نمودند و... همگی در حال امر به معروف و نهی از منکر بوده اند.

خوب برای انجام امر به معروف و نهی از منکر باید کدام امام را اسوه و الگو قرار داد؟ آیا حضرت اباعبدالله (علیه السلام) را که بر اساس فرمایش شما به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند و حرکت ایشان جز به این دلیل، خالی از فائده است را الگوی خویش قرار دهیم یا حضرت مجتبی (علیه السلام) را که با ظالمی چون معاویه علیه اللعنه صلح نموده و بیعت کردند؟ آیا حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) امر به معروف و نهی از منکر نمودند؟ دقت فرمایید.

اشکال پنجم: آنچه از ظاهر و باطن شریعت فهمیده می شود این است که همه افعال انبیاء و اولیاء قابل تأسی نیستند؛ بلکه وظایف بسیاری برعهده انبیاء و اولیاء گذارده شده که قابل تأسی نبوده و نخواهد بود.

به عنوان مثال قرآن کریم در سوره ممتحنه می فرماید: (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ) (1)

ص: 114

«ای مومنین! در ابراهیم و کسانی که به او گرویدند برای شما الگو و اسوه حسنه ای است.»

خداوند متعال حضرت ابراهیم (علیه السلام) را الگوی مؤمنین معرفی کرده است و از اهل ایمان خواسته تا به وی اقتدا کرده او را اسوه خویش قرار دهند حال می‌گوییم: یکی از کارهای حضرت ابراهیم (علیه السلام) این بود که مأمور شدند تا همسر و فرزند خود را به بیابانی بی آب و علف ببرند؛

(رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ) (1)

آیا شما نیز حاضرید همسر و فرزندان خود را در بیابانی بی آب و علف رها کنید و بگویید از ابراهیم (علیه السلام) الگو می‌گیریم؟

یا در آیه دیگری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را الگوی مسلمانان معرفی کرده است:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (2)

آیا شما در همه افعال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از جمله تعداد همسرانشان به ایشان اقتدا می‌کنید!؟

معلوم می‌شود که همه افعال انبیاء و اولیاء قابل تأسی و الگو برداری نیست و طبیعتاً ملاک در این موضوع فهم این مطلب است که بدانیم آیا مصدر فعل ایشان، اوامر عام الهی است که برای همه موضوعیت دارد یا امر و دستوری خصوصی است که موضوعش فقط همان شخص است و قابل تقلید نیست. حال که احتمال دستور خاص درباره انبیاء و ائمه (علیهم السلام) می‌رود لازم است که اول مصدر امر مشخص شود و پس از آن به ایشان تأسی گردد و درباره حرکت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) هم روایات فراوانی در مجالس قبل گذشت که وجود

ص: 115

1- سوره ابراهیم، 37

2- سوره احزاب، 21

دستور خاص را تایید می نمود پس در نتیجه پافشاری بر مبنایی جز فرمایشات آل الله (علیهم السلام) تکلف است.

اشکال ششم: بر فرض اگر بتوانیم اثبات کنیم که امام مظلوم (علیه السلام) به داعیه ی امر به معروف و نهی از منکر و یا تشکیل حکومت به سمت کربلا- حرکت نمودند و خود و اولاد و اصحابشان را به مسلخ شهادت و اهل و عیالشان را به معرض اسارت کشاندند، علاوه بر اشکالات قبلی که مطرح کردیم، یک اشکال بزرگ دیگر هم وجود دارد و آن این است که علماء بزرگوار شیعه فرموده اند: امر به معروف و نهی از منکر اگر به مرحله جراحی کشید (کمتر از قتل) نیاز به اذن امام زمان دارد.

شیخ مفید فرموده است:

«در امر به معروف و نهی از منکر، کشتن و جراحی مجاز نیست مگر به اذن سلطان (یعنی امام (علیه السلام)) پس اگر اجازه او در کار نبود جز به انکار قلبی و زبانی اقدام دیگری نباید کرد... و در مقام امر به معروف و نهی از منکر هر جا که خوف جان می رفت باید دست نگهدارد چه در مقام عمل و چه در مقام زبان.» (1)

محقق حلی رحمه الله در کتاب شرایع فرموده است:

«اگر امر به معروف و نهی از منکر به مرحله جراحی و یا قتل برسد جز با اذن امام (علیه السلام) جایز نمی باشد» (2)

ص: 116

1- و ليس له القتل و الجراح إلا- بإذن سلطان المنصوب لتدبير الأنام. فإن فقد الإذن بذلك لم يكن له من العمل في الإنكار إلا بما يقع بالقلب و اللسان... وباليد ما لم يؤد العمل بها إلى سفك الدماء و ما تولد من ذلك من إخافه المؤمنين على أنفسهم و الفساد في الدين فإن خاف الإنسان من الإنكار باليد ذلك لم يتعرض له و إن خاف بإنكار اللسان أيضا ما ذكرناه أمسك عن الإنكار به و اقتصر على إنكاره بالقلب. المقنعه، ص 810

2- و لو افتقر إلى الجراح أو القتل... لا يجوز إلا بإذن الإمام (عليه السلام) و هو الأظهر. شرایع الاسلام، ج 1، ص 259

شیخ محمد حسن نجفی رحمه الله نیز در شرح عبارت محقق حلی در کتاب جواهر فرموده است:

«امر به معروف و نهی از منکر که به مرحله جراحت و یا قتل برسد فقط مخصوص ائمه طاهرين (عليهم السلام) یا کسانی است که از جانب ایشان مأذون باشند زیرا در غیر این صورت هرج و مرج جامعه را فرا بگیرد. البته ادعای کسانی که بر اصالت الاشتراک تأکید ورزیده و یا بر تأسی پافشاری نموده و می گویند چون امر به معروف و نهی از منکر بر نبی و امام (عليهما السلام) در هر حالی واجب است حتی در مرحله قتل و جراحت پس ما نیز می توانیم با تأسی بر ایشان، امر به معروف و نهی از منکر را حتی در مرحله قتل و جراحت انجام دهیم سخنی بسیار گزاف و ظاهر الفساد است!...» وی سپس سخن شهید ثانی را که در امر به معروف و نهی از منکر تا مرحله جراحت را اجازه داده است به شدت رد کرده و سخنش را خرق اجماع (مخالف اجماع علما) و ظاهر الفساد می داند. (1)

حال اگر بگوئیم بر فرض که امام (علیه السلام) برای خود و اصحابشان چنین اذنی داده باشند که به هر بهایی امر به معروف و نهی از منکر کنند باز هم همان سخن قبلی یعنی استثناء بودن جریان کربلا و حرکت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) به اثبات می رسد؛ یعنی امام (علیه السلام) طبق شرایطی خاص یعنی همان فرمان

ص: 117

1-... الظاهر من شیوخنا الإمامیه أن هذا الجنس من الإنکار لا یكون إلا للأئمة (عليهم السلام) أو لمن یأذن له الإمام (علیه السلام) فیہ... فدعوى إقتضاء إطلاق ما دلّ علی وجوبهما خصوصا ما دلّ منه علی وجوبهما باللسان و الید الشامله للجرح و القتل وإضحه الفساد کدعوى إقتضاء وجوبهما علی النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و الإمام (علیه السلام) علی هذا الوجه الوجوب علی الناس أيضا کذلک للتأسی و لأصالة الاشتراک و... فصلّ ثانی الشهیدین بین الجرح و القتل فجوّز الأول و منع الثانی و هو مع أنه خرق للإجماع علی الظاهر فیہ الفساد الذی ذکرناه.... جواهر الکلام، ج 21، ص 283 الی 285

اختصاصی الهی اذن دادند تا برای امر به معروف و نهی از منکر و یا تشکیل حکومت و... جان خویش و عزیزانشان را فدا کنند و به مقاتله اعدا پردازند. این برای ما قابل تأسی و الگوبرداری نیست؛ زیرا نیاز به اجازه و اذن ولی خدا دارد و برای ما چنین اذنی صادر نشده است.

عالم جلیل القدر جناب صاحب جواهر اضافه می کند که اگر غیر از این بگوییم در جامعه اسلامی هرج و مرج پیش می آید.

در نتیجه، کشتن و کشته شدن برای امر به معروف اجازه می خواهد که امام خودشان ولی بودند و نیازی به اذن کسی نداشتند و به اصحابشان نیز، خود اذن دادند.

جهاد ابتدایی نیز نیازمند اذن امام است و نمی شود با تأسی به حرکت حضرت مظلوم (علیه السلام) دست به چنین کاری زد و با اینگونه تفاسیر ظاهری از عمل عظیم امام حسین (علیه السلام)، آن را آنقدر حقیر جلوه بدهیم که اشخاصی جرأت کنند و قیام هایی که در زمان بنی امیه و بنی العباس بر علیه آن ها صورت گرفته و از منظر اهل بیت (علیهم السلام) رد شده است را بستانند و آن ها را الگوبرداری از قیام امام حسین (علیه السلام) بخوانند. [\(1\)](#)

به تحقیق می دانید که از جمله قیام های زمان بنی امیه قیام ابو مسلم خراسانی است که با شعار خونخواهی حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) قیام کرد و هزاران نفر را کشت و چون بر در خانه امام صادق (علیه السلام) آمد، امام (علیه السلام) او را راه ندادند و طردش کردند.

ص: 118

1- به عنوان مثال رجوع کنید به کتاب امامان شیعه و جنبش های مکتبی چاپ آستان قدس، اثر محمدتقی مدرسی. وی در کتاب خویش قیام های زمان بنی امیه و بنی عباس را ستوده و می نویسد: «اگر همین نهضت ها نبود دیگر نامی از اسلام باقی نمی ماند...»

حال، چگونه عده ای می گویند قیام او الگو برداری از امام حسین (علیه السلام) بوده و حرکتش درست است؟!

اشکال هفتم: در بین اعمال و کردار انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) رفتارهایی وجود دارد که ما نه تنها قادر به الگو برداری از آنها نیستیم بلکه نهی از این کار شده و وظیفه ای دیگر برای ما ترسیم شده است.

بسیاری از انبیاء (علیهم السلام) مأمور بوده اند که به تنهایی در برابر ظالمین ایستادگی کنند و بدون یار و یاور، کجی ها را اصلاح نمایند.

حضرت نوح (علیه السلام) در حالی که یآوری نداشت و در مضیقه و شدت فراوان، هر روز مورد شکنجه و آزار واقع می شد وظیفه داشت تا سخن حقش را آشکارا بگوید و حضرت یحیی و پدرش زکریا (علیهما السلام) نیز مأموریت داشتند تا بدون ملاحظه، احکام حق را بیان کنند و در همین مسیر نیز جانشان را فدا کردند.

حضرت موسی (علیه السلام) هم که ناله ی "لا أملك إلا نفسي و أخی" سر داده بود و اذعان می کرد که جز برادرش نصری ندارد دستور یافت تا با فرعون مقابله کند و... تا اینکه نوبت به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و ایشان نیز بر همان منوال، وظیفه داشتند تا با وجود یاران اندک در برابر مشرکین بایستند.

همه ی اینها در حالی است که به ما فرموده اند تقیه کنید و جانتان را حفظ نمایید و در تحکیم این فرمان تا جایی تاکید کرده اند که فرموده اند: کسی که تقیه نکند دین ندارد! تمام ائمه طاهرین (علیه السلام) از امیرالمؤمنین تا حضرت عسکری سلام الله علیهم اجمعین نیز بر همین روش عمل کرده اند و جمیعا بر مبنای تقیه حرکت نموده و منکران و یا غافلان از تقیه را به تعابیر غلاظ شداد محکوم کرده اند. این وظیفه عام و امر عمومی برای همه ماست. اما روش امام حسین (علیه السلام) (البته در آخرین ماه های زندگی ایشان) روشی بر

خلاف روش های عادی بوده و آن بزرگوار در خروج از مدینه به کربلا تقیه را کنار گذاشتند. اکنون ما باید از کدام قسمت از حیات امام (علیه السلام) تأسی بگیریم؟ از بیعتشان با معاویه و یا از مخالفتشان با یزید؟ وقتی که دستور واضحی مبنی بر لزوم تقیه به ما داده اند آیا باز هم می شود با توجیه تأسی، فرمانشان را زیر پا گذاشته و جان خویش را به مهلکه اندازیم؟

به ما فرموده اند: «ای گروه شیعه! با مخالفت با سلطان، خود را دلیل مکنید پس اگر عادل باشد دعایش کرده و اگر ظالم باشد از خدا بخواهید اصلاحش کند...»⁽¹⁾

ولی امام حسین (علیه السلام) در برهه ای از زمان آشکارا با سلطان زمان مخالف کرده اند. معلوم است که دستور عام، تقیه است ولی برای امام (علیه السلام) دستور خاصی است که برای سایرین حتی ائمه طاهرين (علیهم السلام) قابل تأسی نیست.

به ما فرموده اند: «کسی که تقیه نکند شیعه حضرت علی (علیه السلام) نیست»⁽²⁾

به ما فرموده اند: «علیکم بالصبر و الصلاه و التقیه»⁽³⁾

...

حرکت حضرت مظلوم (علیه السلام) حرکتی مخصوص است که با اوامری که به ما داده اند از جمله لزوم تقیه و حفظ جان مطابقت ندارد پس معلوم می شود که از ما نخواستند تا در این حرکت به ایشان اقتدا کنیم و تأسی نماییم.

اشکال هشتم: اگر حرکت امام (علیه السلام) به داعیه امر به معروف و نهی از منکر بوده و الگو گرفتن از آن بر همه لازم است و اصلاً امام (علیه السلام) قیام کرده اند تا از

ص: 120

1- عن موسی بن جعفر (علیهما السلام) أنه قال لشیعته یا معشر الشیعه لا تذللوا رقابکم بترک طاعه سلطانکم ... امالی صدوق، ص 203؛ بحار الانوار، ج 75، ص 369

2- قال أبو عبد الله (علیه السلام): «لیس من شیعه علی من لا یتقی» بحار الانوار، ج 75، ص 412

3- بحار الانوار، ج 75، ص 395

ایشان تأسی شود و دیگران هم با این هدف بر طواغیت زمان بشورند، باز به این مشکل بر می‌خوریم که امر به معروف و نهی از منکر، حداقل در مراحل بالاتر از مرحله انکار قلبی یعنی امر به معروف و نهی از منکر زبانی و عملی نه تنها بر همه واجب نیست بلکه از عده‌ای ساقط است و بر اساس صریح آیات کریمه قرآن، گروهی خاص با شرایطی مخصوص باید به انجام آن پردازند.

خدای متعال می‌فرماید:

(وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (1)

یعنی: باید از میان شما گروهی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنها همان رستگارانند.

مشخصاً عین همین مطلب از حضرت صادق (علیه السلام) رسیده است که چون از ایشان سوال شد؛ آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه امت واجب است؟ فرمودند:

«خیر این چنین نیست بلکه بر کسی واجب است که قدرت داشته و سخنش اطاعت شود و معروف را از منکر بشناسد نه انسان ضعیفی که دانشی هم ندارد. امام (علیه السلام) سپس آیه فوق را تلاوت کردند» (2)

و در حدیث دیگر درباره معنای این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرموده اند:

ص: 121

1- سوره آل عمران ، 104

2- «عن مسعده قال سمعت ابا عبد الله (عليه السلام) يقول: و سئل عن الامر بالمعروف و النهی عن المنكر ا واجب هو على جميع الأمة؟ قال: لا. فقیل له: و لم؟ قال: إنما هو على القوى المطاع العالم بالمعروف من المنكر لا على الضعيف الذي لا يهتدى سبيلا...» الكافي، ج 5، ص 59

«بالاترین جهادها سخن عدلی است که در محضر امام ستمگر بر زبان جاری شود» از امام صادق (علیه السلام) پرسیده شد؛ حضرت فرمودند:

«این به شرطی است که آن ظالم، حق را بشناسد و این سخن را بپذیرد و گرنه چنین نباید بکند.»⁽¹⁾

این سخنی است که علمای اعلام نیز پذیرفته و بر اساس آن ابراز نظر کرده اند.⁽²⁾

حال جمع بین این سخن چگونه می شود؟ از طرفی مدعی می گوید که امام حسین (علیه السلام) برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند و بر همگان است که به ایشان تاسی کرده و الگو بگیرند و از طرف دیگر قرآن کریم، روایات و بالتبع فرمایش علما این است که امر به معروف و نهی از منکر بر عهده ای خاص و در شرایطی ویژه واجب است با این حال حکم تاسی چه می شود؟

اینکه سابقا گفته شد این قبیل سخنان، تکلف است منظور و مقصودمان همین بود.

توضیح جمله «أرید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر»

یکی دیگر از دستاویزهایی که برای انکار دستور خاص بدان استدلال کرده اند جمله معروفی است که از حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) هنگام خروج از مدینه نقل شده است.

روایت از این قرار است که حضرت اباعبدالله (علیه السلام) هنگام خروج از مدینه،

ص: 122

1- «قال مسعده: و سمعت اباعبدالله (علیه السلام) و سئل عن الحدیث الذی جاء عن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) ان افضل الجهاد کلمه عدل عند امام جائر ما معناه؟ قال هذا علی ان یأمره بعد معرفته و هو مع ذلك یقبل منه و الا فلا» الکافی، ج 5، ص 60

2- رجوع کنید به کتاب الروضه البهیة فی شرح اللمعه، جلد 2، صفحه 412؛ جامع المدارک آیه الله خوانساری، جلد 5، صفحه 401؛ مفاهیم القرآن تالیف آیه الله سبحانی، جلد 2، ص 291؛ الموسوعه الفقهیة، جلد 17، صفحه 162

کاغذ و دواتی طلبیده و وصیت خویش را برای برادرشان محمد حنفیه چنین نگاشتند:

«بسم الله الرحمن الرحيم همانا حسين بن علي بن ابي طالب شهادت مي دهد كه خدايي جز خدای يگانه نيست و محمد بنده و رسول اوست كه حق را از جانب پروردگار آورده و شهادت مي دهد به حقانيت بهشت و جهنم و اينكه قيامت بي شك خواهد آمد و خداوند مردگان را از خاک برخواهد انگيخت.

همانا كه من از روي طغيان و سرکشی و فساد و ستم خروج نکرده ام بلکه برای طلب اصلاح امت جدّم حرکت کرده و مي خواهم امر به معروف و نهی از منکر نموده، به سیره و روش جدّم و پدرم علي بن ابي طالب عمل نمايم.»⁽¹⁾

این خبر را علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار از کتاب تسلیه المّجالس تالیف جناب سید محمد بن ابي طالب کرکی حائری نقل کرده است. اما مصدر اصلی خبر، کتاب الفتوح⁽²⁾ ابن اعثم سنی مذهب است.

این خبر بدون ذکر هیچ سندی نقل شده و اعتبار آن در حد یک نقل تاریخی است. خلاصه اینکه این نقل علاوه بر آنکه از نظر علم رجال، فاقد هرگونه سند است یعنی حتی از وجود سند ضعیف هم بی بهره است، تا قرن دهم در هیچ یک از مصادر شیعه ذکر نشده و فقط ابن اعثم سنی مذهب آن را ذکر نموده و پس از آن در قرن دهم هجری با نقل کرکی حائری وارد کتب

ص: 123

1- بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما أوصى به الحسين بن علي بن أبي طالب إلى أخيه محمد المعروف بابن الحنفية: أنّ الحسين يشهد أنّ لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له و أنّ محمدا عبده و رسوله جاء بالحق من عند الحق و أنّ الله يبعث من في القبور. و اني لم أخرج أشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي. أريد أنّ أمر بالمعروف و أنهي عن المنكر و أسير بسيرة جدي و أبي علي بن أبي طالب (عليه السلام). بحار الانوار، ج 44، ص 329؛ تسليه المّجالس و زينه المّجالس، ج 2، ص 160

2- الفتوح، ج 5، ص 21

شیعه می شود و سپس علامه مجلسی نیز از او نقل می کند و اینگونه خبر به شهرت می رسد.

آنچه که تعجب مرا بر می انگیزد این است که اساتیدی که آن همه روایات قبل در باب دستور خاص را که به اعتراف خودشان در میان آنها احادیث صحیح و معتبر وجود داشت، به بهانه واهی ضعف سند، انکار می کنند و آنها را خیالبافی می نامند چگونه به روایتی استناد می کنند که تا این حد در غایت ضعف است؟!

به هر حال اگر ما از ضعف سند این روایت هم چشم پوشی کنیم و فرض را بر قوت و صحت آن بگذاریم؛ باز این روایت از دلالت بر مقصودی که ادعا شده قاصر است و توانایی اثبات این مطلب را ندارد که کسی بگوید بر مبنای این حدیث، امام (علیه السلام) انگیزه ای جز امر به معروف و نهی از منکر نداشته اند. لطفاً به نکاتی که در ذیل می آید دقت فرمایید:

نکته اول: اینکه امام (علیه السلام) فرموده اند: «برای امر به معروف و نهی از منکر و عمل به سیره و روش جدّ و پدرم (علیهما السلام) خروج کرده ام» اشاره به هدف ظاهری حرکت آن حضرت است در حالی که پیش و پس از آن، از انگیزه واقعی و باطنی خویش که همان امثال دستور خاص بوده است خبر داده اند.

نکته دوم: بر مبنای جمله معروف «أشهد أنكم أقمتم الصَّلاه و آتيتم الزَّكاه و أمرتم بالمعروف و نهيتم عن المنكر» ائمه طاهرين (عليهم السلام) در هر حالی که باشند مشغول امر به معروف و نهی از منکرند و این مطلب تازه ای نیست که امام (علیه السلام) هدف خویش را امر به معروف و نهی از منکر بخوانند؛ زیرا اگر از آن

بزرگوار، در زمان معاویه نیز سوال می شد که برنامه و هدف شما چیست، با وجودی که با طاغوتی چون معاویه بیعت کرده بودند باز می فرمودند: امر به معروف و نهی از منکر، و همینطور سایر ائمه (علیهم السلام) که در هر حالتی از حالات چه در زندان و چه در تبعید و چه در حال ولیعهدی ظاهری سلطان ظالم و... مشغول امر به معروف و نهی از منکر بوده اند و در واقع این سیره زندگی آل الله (علیهم السلام) است پس سخن تازه ای نیست. لطفا دقت فرمایید.

نکته سوم: بر مبنای آیه

(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) (1)

یعنی: «کسانی که اگر ایشان را در زمین، قدرت و تمکن دهیم نماز را بر پا می دارند و زکات می پردازند و امر به معروف و نهی از منکر کرده و عاقبت همه کارها فقط در اختیار خداست»

طبیعی است که امام (علیه السلام) در مقام توضیح ظاهر حرکت خویش برای تفهیم به شاهدان حاضر و غایب، بفرمایند قصد من از این حرکت، فساد و گردنکشی نیست؛ بلکه اگر بخواهم چیره شوم بر همین سیره و روش یعنی امر به معروف و نهی از منکر عمل خواهم کرد؛ زیرا این سیره صالحان است.

نکته چهارم: این انگیزه از اهداف مشروط امام (علیه السلام) است و کاملاً از ادامه سخن ایشان واضح است که امام (علیه السلام) می خواهند بفرمایند که اگر حکومتی تشکیل دهم بر مبنای امر به معروف و نهی از منکر و سیره نبوی و علوی رفتار

ص: 125

خواهم کرد. در واقع اگر مردم کوفه امام (علیه السلام) را یاری می کردند و سیدنا المظلوم (علیه السلام) در آن شهر حکومتی برپا می کردند بر مبنای امر به معروف و نهی از منکر و روش نبوی و علوی حکومت می کردند. این هدف، مشروط است و با هدف واقعی که امثال دستور خاص است و غیر مشروط، تفاوت دارد.

نکته پنجم: به فرض اینکه این روایت، صحیح بوده و دلالتش بر مقصود، کامل باشد با استناد به دلایلی که گذشت، فقط درباره همین امام (علیه السلام) صدق می کند که برای امر به معروف و نهی از منکر اینگونه به مسلخ رفته و برای دیگران الگو و اسوه نیست و این همان معنای دستور خاص است.

نکته ششم: با قطع نظر از همه موارد بیان شده و با صرف نظر از ضعف روایت که در حدی است که نمی توان به آن تمسک کرد می گوئیم: این یک روایت است در برابر ده ها روایت صحیح و معتبر، آیا توان مقابله با آنها را دارد آن هم به شکلی که همه را کنار زده و خود به جای ایشان بنشیند؟

نتیجه آنکه روایت مذکور علاوه بر ضعف شدید در مقوله سند، از حیث دلالت نیز قاصر است و توانایی مواجهه با روایات صحیح السندی که پیش از این ذکر شد را ندارد.

والله هو الموفق المعین

در اینکه مقصود حضرت سیدالابرار مولانا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) از اقامه معرکه کربلا چه بوده، هرکسی بر اساس ظن خویش سخنی بر زبان رانده است؛ ولی آنچه از ذوات مقدسه ایشان به ما رسیده این است که وجود مقدّس ایشان، حقیقتاً و باطناً جز برای امتثال دستوری خاص که به ایشان و اصحابشان اختصاص داشته قدم به این وادی بلا نهاده اند.

این فرمان اختصاصی الهی که بشارتش پیش از حدوث زمان و مکان داده شده و بنابر حدیث: «أول ما جرى القلم على اللوح قتل الحسين (عليه السلام)»⁽¹⁾ اشک لوح و قلم، ملائکه و انبیاء را جاری ساخته و بر زبان جبرئیل و میکائیل تا آدم و نوح و ابراهیم و زکریا و... متجلی بوده، همانا رسیدن حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) به درجه ای است که جز با امتثال این امر یعنی وصول به مقام شهادت نائل شدن بدان میسر نبوده است.

جناب صدوق در امالی و علامه مجلسی در بحاردر حدیثی طولانی از امام

ص: 128

1- حضرت جواد الائمه (علیه السلام) فرمودند: «أول ما جرى القلم على اللوح قتل الحسين (عليه السلام)» یعنی اولین چیزی که قلم بر لوح نوشت شهادت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بود. البكاء للحسین (علیه السلام). علامه میرجهانی، ص 273

صادق (علیه السلام) نقل می کنند که:

چون حضرت اباعبدالله (علیه السلام) تصمیم بر خروج از مدینه گرفتند، برای وداع به نزد قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند؛ پس به سجده رفته و چشمانشان به خواب رفت. در عالم خواب، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدند که نزد وی آمده و ایشان را گرفته و بر سینه خویش چسباندند و میان دو چشم آن امام مظلوم را بوسه داده و فرمودند:

«پدرم فدای تو باد، چنان است که می بینم گروهی از این امت که به شفاعت من امید بسته اند در خونت بغلطانند. ایشان نزد خدا بهره ای از خیر ندارند.»

فرزندم! تو بر پدر و مادر و برادرت وارد گردی در حالی که آنها مشتاق به دیدار تو اند. به تحقیق تو را در بهشت درجاتی است که بدان نرسی مگر به شهادت.»⁽¹⁾

در عبارت دیگری آمده که ایشان همان شبی که از مدینه حرکت فرمودند پس از زیارت مضجع شریف جد بزرگوارشان و وداع با آن حضرت، لحظاتی را به خواب فرو رفتند و در عالم رویا، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدند که خطاب به ایشان فرمودند:

«وَاعْلَمْ يَا بَنِي إِنْ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ مُغْشَاءٌ بِنُورٍ فَلَسْتَ تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ»⁽²⁾

یعنی: بدان ای پسر! که تو را در بهشت مقام و درجه ای است در نور پیچیده که به آن نرسی مگر با شهادت.»

ص: 129

1- عن ابی عبداللہ (علیه السلام) : ... فجاءه النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و هو فی منامه فأخذ الحسین و ضمّه إلى صدره و جعل یقبل بین عینیہ، و یقول: بأبی أنت کأنتی اراک مر ملا بدمک بین عصابه من هذه الامه یرجون شفاعتی، ما لهم عند اللہ من خلاق. یا بنی إبتک قادم علی أبتک و أخیک و هم مشتاقون إلیک، و إن لک فی الجنه درجات لا- تنالها إلا بالشّهاده. امالی صدوق، ص 217؛ بحارالانوار، ج 44، ص 313، حدیث 1؛ ریاض الابرار، ج 1، ص 199؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 247؛ مدینه المعاجز، ج 3، ص

478

2- مقتل ابومخنف، ص 15 به نقل از کتاب موسوعه کربلاء دکتر لیب بیضون، ج 1، ص 417

او تمام هستی خود و تمام آنچه را که در ید قدرتش بود و تمام آنچه که قابل تصور و فوق تصور بود را در راه خدا داد و حق تعالی هم در عوض، این مقامات و درجات را به آن حضرت عطا فرمود.

وجودش محفوف به نور خدا و مشحون از فیوضات الهی است، به گونه ای که جن و انس از نور او و تالو و جودش بهره ها می گیرند و به اهداف مادی و معنوی خودشان می رسند. این مقام چه مقامی است که نه قابل درک است و نه قابل توصیف؟!؟

این مقام چه مقامی است که همگان بر آن غبطه می خورند؟

مزار او چگونه است و چه می کند که دیگر ائمه (علیهم السلام) نیز همگان را به زیارتش ترغیب می کنند؟!؟

تربت او چه می کند که همگان سرگشته آند و شفا از آن طلب می کنند!

کربلای او و قبه سامیه و مبارکه اش در مرتبه ای است که امام هادی (علیه السلام) در هنگام بیماری، به یکی از اصحابشان می فرماید:

«این مبلغ را بگیر و به زیارت جدم ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) برو و برایم دعا کن.

عرض می کند: مگر شما خودتان امام نیستید؟

می فرماید: آری!

گفت: پس چرا آنجا بروم؟

فرمودند: خداوند متعال مواضعی را برای استجابت دعا قرار داده است و از جمله آن مواضع، مضجع شریف جد شهید اطهرم ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) است.»⁽¹⁾

همه اینها نتیجه تجارت خالصانه آن حضرت با حق تعالی است و البته چه تجارت مُربحه ای که مژمن آن خون قلب حضرت مظلوم (علیه السلام) و ثمن آن

ص: 130

می باشد و اینها عوض و ثمن آن خون مطهر است که در لسان مبارک امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) به آنها تصریح شده است، آنجا که می فرمایند:

«حق سبحانه و تعالی در عزای شهادت حضرت اباعبدالله (علیه السلام)، شفاء را در تربت ایشان و اجابت دعا را تحت قبه مبارکه آن بزرگوار و امامت را در ذریه ی آن حضرت مقرر فرمود و ایامی که زائر آن حضرت به زیارت ایشان مشرف می شود و باز می گردد را جزو عمر او محسوب فرمود.»

محمد بن مسلم که راوی این خبر است، می گوید عرض کردم:

«اینها برکاتی است که به واسطه حضرت اباعبدالله (علیه السلام) به دیگران می رسد پس برای خود آن حضرت چیست؟»

امام فرمودند:

«خدا او را به جدش نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ملحق ساخت پس با ایشان است در همان درجه» (2)

نگارنده این سطور حکمت سوال جناب محمد بن مسلم را نمی فهمد و نمی داند چرا زمانی که امام (علیه السلام)، آن چهار مورد را به عنوان پاداش شهادت حضرت اباعبدالله (علیه السلام) بر می شمارند با تعجب می گوید: «خوب! اینها که از آن دیگران است، خدا به خود امام حسین (علیه السلام) چه می دهد؟» و امام صادق (علیه السلام) هم سخنی می فرمایند که به نظر تأیید این مطلب است که او هنوز مقام والای

ص: 131

1- یعنی پیچیده در نور خدا

2- عن محمد بن مسلم قال: سمعت ابا جعفر و جعفر بن محمد يقولان: ان الله تعالى عوض الحسين (عليه السلام) من قتله أن جعل الإمامه في ذريته و الشفاء في تربته و إجابته الدعاء عند قبره و لا تعد أيام زائريه جائيا و راجعا. قال محمد بن مسلم فقلت لإبي عبد الله (عليه السلام) هذه الخلال تنال بالحسين (عليه السلام) فما له في نفسه؟ قال: إن الله تعالى ألحقه بالنبي (صلی الله علیه و آله و سلم) فكان معه في درجته و منزلته. امالی طوسی، ص 324؛ بحار الانوار، ج 98، ص 69

امامت را کامل نشناخته است و نمی داند برای امام (علیه السلام) بالاترین مقام و درجه و آرزو این است که در راه رضای پرودگار قدم برداشته و خلقی به برکتش روزی خورده، سعادت و هدایت یابند. لطفا دقت فرمایید.

بزرگی برایم نقل کرد که:

«شاعری در خراسان بود از اهل معرفت. عده ای چون علو مضامین اشعارش را نمی فهمیدند او را متهم به غلو کرده، مردم را از مجالست با او برحذر می داشتند. گذشت تا اینکه از دنیا رفت. پس یکی از علمای شهر، مردم را از شرکت در تشییع جنازه آن مرحوم منع کرد و گفت: چون او غالی بوده است، از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) مطرود و از رحمت خدا به دور است.

همان شب آن عالم در خواب می بیند که شاعر مذکور مقامات عالیه ای در بهشت دارد. از او می پرسد که سرّ این مقام از چیست؟

آن شاعر جواب می دهد که همه از الطاف حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و در اثر خدماتی است که به ایشان کرده ام و سپس ادامه می دهد: چون به این دیار آمدم بر من مشهود شد و فهمیدم که خداوند بزرگ، در عالم ازل، بهشت را به سیدنا حسین بن علی (علیهما السلام) فروخته است به بیع شرط. یعنی با آن حضرت شرط کرد که بهشت از آن شما اما به شرطی که کربلایی برپاکنی و سربلند از آن بیرون بیایی.

امام حسین (علیه السلام) با شهادت، بیع بهشت را بیع لازمش کردند و آن را از شرط درآورده، لازم و قطعی اش کردند و این طرف همه بهشت از آن امام حسین (علیه السلام) است.»

درست است که این یک رؤیاست اما مؤید به روایات کثیره ای است که در فضیلت یک قطره اشک بر حضرت اباعبدالله (علیه السلام) می فرمایند:

«وجبت لک الجنة.»

مولای مظلوم ما حضرت سید الاحرار سلام الله علیه کشته نشدند که ما

ص: 132

برای ایشان هدفی ترسیم کرده و سپس خود را ملتزم به تأسی از آن هدف بدانیم؛ بلکه به شهادت رسیدند تا همه مؤمنین را تا قیام قیامت دستگیری کرده و در بهشت به درجاتی که خود در آند برسانند و این مهم، دست یافتنی نباشد مگر به گریه و اشک بر آن مظلوم.

پاداش گریه و اندوه بر کشته اشک ها

امام عزیزتر از جان، حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند:

«کسی که مصائب ما را یاد کند و به جهت ظلم هایی که به ما شده گریان شود در قیامت در درجات ما همراه ما باشد. کسی که بر مصائب ما بگرید و دیگران را بگریاند چشمش در آن روزی که چشم ها گریان است گریان نباشد. کسی که در مجلسی شرکت کند که امر ما در آن زنده شود در روزی که دل ها در آن بمیرد دلمرده نباشد.» (1)

همان بزرگوار فرمودند:

«همانا روز شهادت حسین (علیه السلام) چشمان ما را مجروح کرده و اشک های ما را جاری ساخته است، و عزیز ما را در کربلا خوار نموده و برایمان تا روز قیامت، اندوه و بلا بر جای گذاشته است. پس واجب است که گریه کنندگان، بر حسین گریه کنند. به درستی که گریه بر ایشان گناهان بزرگ را محو می سازد.» (2)

ص: 133

1- قال مولانا ابوالحسن الرضا (علیه السلام): من تذکر مصابنا و بکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجاتنا یوم القیامه و من ذکر بمصابنا فبکی و أبکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون و من جلس مجلسا یحیی فیہ أمرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 1، ص 294

2- «قال الرضا (علیه السلام): إِنَّ یومَ الحُسَینِ أَقرَحَ جُفونَنا و أَسبَلَ دُموعَنا و أذَلَّ عَزيزَنا بِکَربٍ و بَلاءٍ و أَورَثَنا کَربَ و البَلاءَ الی یومِ الإِتیقَضاءِ فَعَلَى مِثْلِ الحُسَینِ فَلِیبَکِ البَکاءُ فَإِنَّ البَکاءَ عَلَیهِ یَحُطُّ الذُّنُوبَ العِظَما.» بحار الانوار، ج 44، ص 284

امام صادق (علیه السلام) هم فرمودند:

«کسی که یادی از حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) نزدش بشود و از چشمش به مقدار بال مگسی اشک خارج شود، اجر او بر خدا است و حق تعالی به کمتر از بهشت برای او راضی نشود.»⁽¹⁾

مسمع بن عبدالملک گوید: امام صادق (علیه السلام) در حدیثی به من فرمودند:

«آیا یاد می کنی که با حسین (علیه السلام) چه کردند؟»

عرض کردم: آری!

فرمودند: آیا جزع و بی تابی می کنی؟

گفتم: آری به خدا قسم! و به این خاطر گریه می کنم و به اندازه ای اشک می ریزم که اهل خانه ام اثر اشک را در من می بینند و از طعام امتناع می کنم تا اینکه اشک در رخسارم نمایان می شود.

حضرت فرمودند: خداوند بر اشک تو رحمت فرستد. به درستی که تو از کسانی هستی که از اهل جزع برای ما و از آنانی که به سبب شادی ما شادی می کنند و به خاطر حزن ما محزون می شوند شمرده می شوند و به درستی که تو هنگام مرگ، حضور پدران مرا و توصیه ی ایشان به ملک الموت را خواهی دید و آنچه که از بشارت به تو می دهند بهتر و افضل می باشد و ملک الموت بر تو از مادر دلسوز مهربان تر خواهد بود. هیچ کسی از روی دلسوزی بر ما و به خاطر آنچه که به ما وارد شده بر ما گریه نمی کند مگر اینکه خداوند قبل از اینکه اشک از چشم هایش جاری شود او را مورد رحمت قرار دهد. پس اگر اشک بر گونه هایش جاری شود اگر

ص: 134

1- «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ: وَمَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ (عليه السلام) عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ دُبَابٍ كَانَ نَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ.» كامل الزيارات، ص 100؛ بحار الانوار، ج 44، ص 291

قطره ای از آن در جهنم بیفتند قطعاً حرارت جهنم را خاموش خواهد نمود تا اینکه دیگر هیچ حرارتی نداشته باشد و هیچ چشمی نیست که بر ما گریه کند مگر اینکه از نگاه به حوض کوثر بهره مند خواهد شد و از کوثر به همراه آنانی که ما را دوست دارند سیراب گردد.»(1)

عبدالله بن بکیر گفت: با امام صادق (علیه السلام) در حال حج بودم، ... حضرت فرمودند:

«ای پسر بکیر! چقدر سوال های تو با عظمت است، هر آینه حسین بن علی (علیه السلام) با پدر و مادر و برادرش در منزل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد و آنها با حسین (علیه السلام) روزی داده می شوند و در سرورند. آن حضرت در طرف راست عرش قرار دارد و می فرماید: ای پروردگار من! برای من، آنچه را که به من وعده داده ای وفا کن. پس او به سوی زوار خود، نظر می کند در حالی که به آنها و نام هایشان و نام پدرانشان و توشه ی آنها از خود آنها نسبت به فرزندانشان آشناتر است. به درستی که حسین (علیه السلام) به سوی کسی که برایش گریه می کند، نظر افکنده و برای او طلب آمرزش می نماید و از پدرش هم طلب آمرزش برای او می کند، و می فرماید: ای گریه کننده! اگر می دانستی، خدا چه چیز برای تو مهیا کرده است، هر آینه بیشتر از آنکه

ص: 135

1- «عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ أَمَا تَذَكُرُ مَا صُنِعَ بِهِ يَعْنِي بِالْحُسَيْنِ (عليه السلام) قُلْتُ بَلَى قَالَ أَتَجَزَعُ قُلْتُ إِي وَاللَّهِ وَأَسْتَعْبِرُ بِذَلِكَ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَثَرُ ذَلِكَ عَلَيَّ فَأَمْتَنِعُ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى يَسْتَبِينَ ذَلِكَ فِي وَجْهِ فَقَالَ رَحِمَ اللَّهُ دَمَعَتَكَ أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يَعْدُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا وَالَّذِينَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا أَمَا إِنَّكَ سَتَرَى عِنْدَ مَوْتِكَ حُضُورَ آبَائِي لَكَ وَوَصِيَّتَهُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ بِكَ وَمَا يَلْقَوْنَكَ بِهِ مِنْ الْبِشَارَةِ أَفْضَلُ وَلِمَلِكِ الْمَوْتِ أَرْقُ عَلَيْكَ وَأَشَدُّ رَحْمَةً لَكَ مِنَ الْأُمِّ الشَّفِيقَةِ عَلَيَّ وَلِدَهَا إِلَى أَنْ قَالَ مَا بَكَى أَحَدٌ رَحْمَةً لَنَا وَلِمَا لَقِينَا إِلَّا رَحِمَهُ اللَّهُ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ الدَّمْعَةُ مِنْ عَيْنِهِ فَإِذَا سَالَ دُمُوعُهُ عَلَيَّ خَدَّهُ فَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنْ دُمُوعِهِ سَقَطَتْ فِي جَهَنَّمَ لَأَطْفَأَتْ حَرَّهَا حَتَّى لَا يُوجَدَ لَهَا حَرٌّ وَذَكَرَ حَدِيثًا طَوِيلًا يَتَضَمَّنُ ثَوَابًا جَزِيلًا يَقُولُ فِيهِ وَمَا مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ لَنَا إِلَّا لَنَا نِعْمَتٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْكَوْثَرِ وَسُقِيَّتْ مِنْهُ مَعَ مَنْ أَحَبَّنَا.» وسائل الشيعه، ج 14، ص 508

محزون شدی، شاد و خرسند می شدی! و آن حضرت برای او از هر گناه و معصیتی که کرده، طلب آمرزش می کنند.»(1)

در روایتی بس صریح تر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«...ای فاطمه! زنان امت من می گریند بر زن های اهل بیت من و مردان امت من می گریند بر مردان اهل بیت من و هر ساله طایفه ای بعد از طایفه ای عزای فرزندم حسین را تازه می کنند. پس چون روز قیامت شود تو زنان ایشان را شفاعت می کنی، و من شفیع می شوم مردان را، و هر کس بر حسین گریسته، دست او را می گیریم و در بهشت در می آوریم. ای فاطمه! چشم های مردمان همه در قیامت گریان است جز چشمی که بر مصائب حسین بگریزد.»(2)

مرحوم آیه الله میرجهانی پس از ذکر این روایت در کتاب خویش مطلبی را می فرماید که ذکر آن را در اینجا مناسب می بینم. وی می نویسد:

«اگر حقیقتاً شیعیان از روی واقع، وظایف تولی و تبری را رعایت می کردند، و در دوستی آل محمد (علیهم السلام) ثابت بودند، و معتقد به صدق کلمات خدا و سخنان آل محمد (علیهم السلام) بودند، و هیچ مصیبتی را بر مصائب ایشان ترجیح نمی دادند، می بایست گریه کنندگان در مصائب ایشان، به خصوص

ص: 136

1- «عن عبد الله بن بكير عن أبي عبد الله (عليه السلام) في حديث طويل يذكر فيه حال الحسد بين (عليه السلام) قال: وإنه لينظر إلى من يبكيه فيستغفر له ويسأل أباه الاستغفار له ويقول أيها الباكي لو علمت ما أعد الله لك لفرحت أكثر مما حزنت وإنه ليستغفر له من كل ذنب وخطيئه.» بحار الانوار، ج 44، ص 292

2- «عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) أنه قال: ... يا فاطمه، أن نساء امتي يبكين على نساء أهل بيتي، ورجالهم يبكون على رجال أهل بيتي، ويجادون العزاء جيلاً بعد جيل في كل سنة، فإذا كان يوم القيامة تشفعين أنت للنساء وأنا أشفع للرجال و كل من بكى منهم على مصائب الحسين أخذنا بيده وأدخلناه الجنة. يا فاطمه! كل عين باكية يوم القيامة إلا عين بكت على مصاب الحسد بين فإنها ضاحكة مسنشرة بنعيم الجنة» بحار الانوار، ج 44، ص 293

در مصیبت های حضرت سید الشهداء - ارواحنا و ارواح العالمین له الفدا - به شنیدن این مژده، از شدت شادی و سرور، قالب های خود را از روح ها تهی کنند؛ (که) چه مژده ای از این بالاتر و کدام سعادت از این بهتر باشد که به ریختن اشک شوری، دل مبارک فاطمه زهرا (علیها السلام) را خشنود و آرام کرده؟ چنانکه پدر بزرگوارش به گریستن شیعیان و محبتان قلب نازنین او را تسلی داده تا سبب شود که در روز قیامت خندان و خوشحال، دست های گریه کنندگان در مصیبت های جگرگوشه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در دست رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و با او داخل بهشت شوند، فیا لیتنا کنا معه فأفوز فوز عظیماً.»(1)

در روایات دیگری هم این مطلب وارد شده است که اشک گریه کنندگان بر سید مظلومان ارواحنا له الفداء مایه خرسندی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت صدیقه شهیده (علیها السلام) است.

حضرت صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی ضمن بیان این مهم به تبیین مقامات عالیه گریه کنندگان می پردازند. آن حضرت می فرماید:

«... هیچ چشمی در نزد خدا محبوب تر از آن چشمی نیست که بر حسین گریه کند. گریستن بر حسین (علیه السلام) پیوند با فاطمه (علیها السلام) و یاری او و پیوند با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ادای حق ماست. در محشر، همه گریانند جز گریه کنندگان بر حسین (علیه السلام) که با شادی و خوشنودی محشور شوند و در حالی که مردم گرفتار حساب و کتابند ایشان در سایه عرش الهی بدون آنکه از حساب قیامت بهراسند مشغول سخن گفتن با حضرت اباعبدالله (علیه السلام) خواهند بود. به آنها گفته شود: وارد بهشت شوید؛ ولی آنها نمی پذیرند و ترجیح می دهند

ص: 137

نزد حسین (علیه السلام) بمانند و با او سخن گویند و کلامش را بشنوند. پس حوریان بهشتی برای آنها پیغام دهند که ما و غلامان بهشتی مشتاق شمایم؛ ولی ایشان به خاطر سرور و کرامتی که در مجلس حسین (علیه السلام) می بینند حتی سرشان را هم بالا نمی کنند...»(1)

در حدیثی دیگر از ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است که در خبر مفصّلی روایت کرده که چون جبرئیل خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد و درباره ثواب گریه کنندگان بر آن حضرت سخن گفت؛ امام حسین (علیه السلام) که کودکی چند ساله بودند از جا برخاسته و فرمودند:

«یا جداه! به حق خدای خود سوگند یاد می کنم و به حق تو قسم، تا گریه کنندگان من، پیش از من داخل بهشت نشوند، بدان داخل نخواهم شد و از پروردگار خود می خواهم که در روز قیامت قصرهای آنان را در جوار قصر من قرار دهد.»

«فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ (علیه السلام): و أَنَا يَا جَدَّاهُ! وَ حَقُّ رَبِّي إِنَّ لَمْ يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بَيْنَ يَدَي لَمْ أَدْخُلْ قَبْلَهُمْ، وَ أَطْلُبُ مِنْ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَ قُصُورَهُمْ مَجَاوِرَةً لِقُصْرِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»(2)

ص: 138

1- «عن زراره قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام): ... و ما من عين أحبّ إلى الله و لا عبره من عين بكت و دمعت عليه و ما من باك يبكيه الا و قد وصل فاطمه و أسعدها عليه و وصل رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و أذى حقنا. و ما من عبد يحشر إلا و عيناه باكية إلا الباكين على جدّي الحسين (عليه السلام) فإنّه يحشر و عينه قريه و البشارة تلقاه و السرور على وجهه و الخلق في الفزع و هم آمنون و الخلق يعرضون على الحساب و هم حدّث الحسين (عليه السلام) تحت العرش و في ظل العرش لا يخافون سوء يوم الحساب يقال لهم أدخلوا الجنة فيأبون و يختارون مجلسه و حديثه و إنّ الحور لترسل إليهم أنّا قد اشتقناكم مع الولدان المخلدین فما يرفعون رؤوسهم إليهم لما يرون في مجلسهم من السرور و الكرامة...» كامل الزيارات، ص 81

2- البكاء للحسين (عليه السلام)، ص 43

آری! حسین (علیه السلام) باب عظیم جنت است که عده کثیری؛ بلکه همه اهل بهشت به برکت او وارد جنت شده و همگی ریزه خوار خوان اویند و این از اعلی ثمرات حرکت و شهادت آن مظلوم است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«به سبب حسین (علیه السلام) سعادت‌مند شوید و به (یاری نکردن او) بدبخت شوید. همانا او دری از درهای بهشت است.» (1)

اوست سبب اشک هر مؤمن، و مؤمن نمی‌گرید مگر برای او و آن عزیز دل‌ها کشته شد تا بر او بگریند و با ریختن اشک، دل پاک کنند و به درجات عالیات نائل شوند اگر چه فهم این مطلب بر هر کسی آسان نیست.

«امام صادق (علیه السلام) فرمودند: امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) به امام حسین (علیه السلام) نظری افکنده و

فرمودند: ای گریه هر مؤمن! حضرت اباعبدالله (علیه السلام) فرمودند: مرا می‌گویید پدر جان؟! آن بزرگوار فرمودند: آری پسر!» (2)

«ابوبصیر نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل کند که امام حسین (علیه السلام) فرمودند: من کشته‌ی اشکم، هیچ مؤمنی مرا یاد نکند مگر

آنکه بگرید.» (3)

در روایت دیگری نیز همان بزرگوار فرمودند:

«حسین بن علی (علیه السلام) فرمودند: من کشته‌ی اشکم، باغم، کشته شدم و

ص: 139

1- «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): ... بِالْحُسَيْنِ تُسْعَدُونَ وَ بِهِ تُشَقَّونَ. أَلَا وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ مَنْ عَادَاهُ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ» البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 232

2- «عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: نظر أمير المؤمنين (علیه السلام) إلى الحسين فقال: يا عبره كل مؤمن، فقال: أنا يا أبتاه، قال: نعم يا بني.» کامل الزیارات، ص 116

3- «عن أبي بصير، قال: قال أبو عبد الله (علیه السلام): قال الحسين بن علي (علیه السلام): أنا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ.» کامل الزیارات، ص 108

بر خداست که اگر کسی مرا با غم و اندوه زیارت کند او را با سرور و شادی به نزد اهلش برگرداند.»(1)

معنای کشته اشک

امام صادق (علیه السلام) در کلامی نورانی معنای "قتیل العبره" یا همان کشته اشک را برای ما تبیین کرده و می فرماید:

«پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به حسین بن علی (علیه السلام) نظر افکنده و او را بر دامان خویش نشانده و فرمودند:

همانا برای قتل حسین حرارتی در دل‌های اهل ایمان است که هرگز به سردی نگراید.

سپس امام (علیه السلام) فرمودند: پدرم فدای کشته‌ی اشکها!

گفته شد: ای پسر رسول خدا! منظور از این که فرمودید کشته اشک‌ها چیست؟

فرمودند: هیچ مؤمنی او را یاد نکند مگر آنکه بگرید.»(2)

آنچه که لازم است درباره‌ی آن تأمل و تدبّر شود اینست که واقعاً نقش گریه بر حضرت اباعبدالله (علیه السلام) در تربیت نفوس و تزکیه آن چیست؟(3)

درست است که اشک از چشم جاری می شود و پیش از آنکه به آبی شور، مبدل شود خونی بوده که توسط رگ‌های بدن به دستگاه بینایی منتقل شده

ص: 140

1- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلِيهِ السَّلَامُ) قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ (عَلِيهِ السَّلَامُ) أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، قُتِلْتُ مَكْرُوبًا، وَ حَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَأْتِيَنِي مَكْرُوبٌ قَطُّ إِلَّا رَدَّهُ اللَّهُ وَأَقْلَبَهُ إِلَيَّ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا.» کامل الزیارات، ص 109

2- مستدرک الوسائل، ج 10، ص 318

3- علامه میرجهانی در کتاب البكاء للحسین (علیه السلام) به ذکر فوائد گریه بر سید مظلومان (علیه السلام) لطایفی چند را بر می شمرد که دانستش برای همگان مفید است لذا مطالعه این کتاب به همه خوانندگان عزیز توصیه می شود.

ولی حقیقت اشک از قلب نشأت گرفته و تا دل منقلب نشود و دگرگون نگردد اشکی هم از چشم جاری نمی شود.

از این روی در تعبیر بسیاری، اول، ذکر انقلاب قلب شده و پس از آن منقلب شدن چشم:

(یا مقلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ) و یا «يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» (1)

قرآن کریم نیز در مدح عده ای پاک نهاد فرموده است:

(وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ) (2)

یعنی: و چون آنچه را که بر رسول نازل شده بشنوند ببینی که به خاطر معرفت و شناختی که از حق دارند اشک از چشمانشان لبریز شود.

اشک از چشمانشان به خاطر معرفت جاری می شود و همه می دانند که قلب انسان محل معرفت است پس در نتیجه تا قلب دگرگون نشود چشم هم منقلب نخواهد شد لذا اشک چشم از سرّ درون و معرفت باطن و صفای ضمیر که همان پذیرش حق و اتصال به معدن نورانیت است خبر می دهد و این است هنر اشک.

در واقع هر کسی قابلیت گریه بر حضرات معصومین (علیهم السلام) را ندارد و تا خدای مهربان توفیقش نداده (3)

و دلش متحوّل نشود، نمی تواند از چشم، آبی جاری کند و به همین سبب است که فرموده اند:

«اگر هنگام ورود به حرم های مقدسه اشکت جاری شد این علامت اذن

ص: 141

1- سوره نور، 37

2- سوره مائده، 82

3- این سخنی گزاف و از روی نادانی نیست؛ بلکه عین کلام حضرت صادق (علیه السلام) است که در زیارت جدّ غریبشان حسین بن علی (علیه السلام) می فرمایند: «... و أسأل الله الذي أبكى عليک عيني...» یعنی: از خدایی که چشم مرا بر تو گریان ساخت درخواست می کنم. کامل زیارت، ص 254

دخول است و در غیر این صورت داخل مشو و با استغفار دلت را اصلاح نما تا اذن دخولت دهند و علامتش هم لرزش دل و جریان اشک است.»(1)

اما نکته ی مهم تر آن است که وقتی کسی به یاد مصائب آل الله (علیهم السلام) افتاده و در دل، ذکر کند فجایعی را که بر ایشان رفته است؛ گویا اینگونه است که تیر و یا نیزه ای از سمت دشمن آن حضرت به او اصابت کرده لذا دلش شکسته، خورش جاری شده و آن خون را از چشم خارج می کند.

شاید این روایت حضرت باقر (علیه السلام) نیز به همین مطلب اشاره دارد که فرمودند:

«به خدا سوگند! گریستن شما بر حسین و بازگو کردن مصائب او و زیارت قبر او یاری کردن شماست در این دنیا. پس بشارت باد شما را که در جوار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهید بود.»(2)

به واقع، تیری که به امام حسین (علیه السلام) خورده است، به قلب همه ما اصابت نموده، و تیگی که به فرق حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) وارد شده است، همه ما را مجروح کرده و میخی که پهلوی حضرت صدیقه شهیده (علیها السلام) را آزرده، به همه ما آسیب زده است.

چون انسان مؤمن بر این مصائب محزون شود، اشکش که همان خون قلب اوست، از چشمش جاری می شود و بیرون می آید و به همین دلیل ثواب شهادت برایش می نویسند و اینگونه انسان می تواند با یاد سید مظلومان ارواحنا له الفداء هر روز چندین بار ثواب شهادت را تحصیل نماید و به آن برسد. خوب تأمل کن.

ص: 142

1- بحار الانوار، ج 101، ص 199

2- عن أبي جعفر (عليه السلام): «... والله إن بكانكم عليه و حديثكم بما جرى عليه و زیارتکم قبره نصره لكم فی الدنيا فأبشروا فإنکم معه فی جوار رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)» تفسیر ابی حمزه الثمالی، ص 290

از میرزای شیرازی نقل است که فرمود:

«در عالم خواب، حبیب بن مظاهر را دیدم. از او پرسیدم آیا دوست داری که به دنیا برگردی؟ گفت: آری! برای سه چیز. اول اینکه بر محمد و آل محمد صلوات بفرستم، دوم آنکه به تشنه لبان آب دهم و سوم اینکه در مجالس حضرت اباعبدالله (علیه السلام) گریه کنم.»⁽¹⁾

اهمیت گریه بر حضرت مظلوم (علیه السلام) را کسی چون حبیب بن مظاهر می داند نه مدعیان علم و معرفت که به آن وادی قدم ننهاده اند. پس درود خدا بر عزاداران و گریه کنندگان بر آن مولای تشنه کام که در باب ایشان فرموده اند:

«أَلَا وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى الْبَاكِيْنَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) رَحْمَةً وَ شَفَقَةً»⁽²⁾

ص: 143

1- سیره استاد الفقهاء و المجتهدين ميرزا جواد تبريزي

2- «درود خدا بر کسانی که از روی رحمت و دلسوزی بر حسین بن علی (علیهما السلام) گریه کنند.» این سخن، حدیث امام عسکری (علیه السلام) است. تفسیر امام (علیه السلام)، ص 369

لاجرم آن شاهد بالا و پست

با کمال دلربایی در آلت

جلوه اش گرمی بازاری نداشت

یوسف حُسنش خریداری نداشت

پس جمال خویش در آینه دید

روی زیبا دید و عشق آمد پدید

دلشین خویش مأوایی نداشت

تا در او منزل کند جایی نداشت

بهر منزل بی قراری ساز کرد

طالبان خویش را آواز کرد

چون که یکسر طالبان را جمع ساخت

جمله را پروانه خود را شمع ساخت

جلوه ای کرد از یمین و از یسار

دوزخی و جنتی کرد کرد آشکار

پرده ای کاندرا برابر داشتند

وقت آمد پرده را برداشتند

پس ندا داد و نه پنهان بر ملا

کالِصَّلا ای باده خواران اَلصَّلا

همچو این می، خوشگوار و صاف نیست

ترک این می گفتن از انصاف نیست

حَبْنًا زین می، که هرکس مست اوست

خلقت اشیاء مقام پست اوست
جمله‌ی ذرات از جا خاستند
ساغر می‌راز ساقی خواستند
بار دیگر آمد از ساقی صدا
طالب آن جام را بر زد ندا
ای که از جان طالب این باده‌ای
بهر آشامیدنش آماده‌ای
گرچه این می‌را دو صد مستی بود
نیست را سرمایه هستی بود
از خمار آن حذر کن کاین خمار
از سر مستان برون آرد دمار
درد و رنج و غصه را آماده شو
بعد از آن آماده این باده شو
این نه جام عشرت، این جام ولاست
درد او درد است و صاف او بلاست
بر هوای او نفس هر کس کشید
یک قدم نا رفته پا را پس کشید
باز ساقی برکشید از دل خروش
گفت ای صافی دلان درد نوش
مرد خواهم همتی عالی کند
ساغر ما راز می خالی کند

انبیا و اولیا را با نیاز

شد به ساغر گردن خواهش دراز

ص: 144

جمله را دل در طلب چون خُم به جوش

لیک آن سر خیل مخموران خموش

سر به بالا یک سر از برنا و پیر

لیک آن منظور ساقی سر به زیر

هر یک از جان همتی بگماشتند

جرعه ای از آن قدح برداشتند

باز بود آن جام عشق ذوالجلال

همچنان در دست ساقی مال مال

باز ساقی گفت تا چند انتظار

ای حریف لاابالی سر بر آر

چون به موقع ساقیش درخواست کرد

پیر می خواران ز جان قد راست کرد

زینت افزای بساط نشأتین

سرور و سرخیل مخموران حسین

گفت آن کس را می جویی منم

باده خواری را که می گویی منم

شرط هایش را یکایک گوش کرد

ساغر می را تمامی نوش کرد

باز گفت از این شراب خوشگوار

دیگرت گر هست یک ساغر بیار

لاجرم آن شاهد صبح ازل
پادشاه دلبران، عزوجل
پس به راه امتحان شد رهسپار
خواست تا پیدا کند آلات کار
بانگ بر زد فرقه ناکام را
بی نصیبانِ نخستین جام را
کای ز جام اولین تان اجتناب
جام دیگر هست ما را پر شراب
ظلم می ریزد از این لبریز جام
ساقیش جام شقاوت کرده نام
کیست کوزین جام گردد جرعه نوش
پند ساقی را کشد چون دُرّ به گوش
پرده پیش چشم حق بینان شود
آلت قتاله اینان شود
ظلمتی گردد بپوشد نور را
فوق روز آرد شب دیجور را
برکشد بر قتلشان شمشیر تیز
جسمشان را سازد از کین ریز ریز
لیکن آخر نار سوزان جای اوست
دوزخ آشفشان مأوای اوست

پس برآمد جام بر کف دست غیب

سر بر آوردند مشتاقان ز جیب

چون مگس کردند غوغا بر سرش

می ربودند از کف یکدیگرش

اول آن می قسمت ابلیس شد

که وجودش مصدر تلبیس شد

جرعه ای هم ز آن قدح قابیل خورد

ز آن سبب خون دل هاییل خورد

گشت قسمت جرعه ای شداد را

جرعه ای نمرود بی بنیاد را

جرعه ای طالوت بد اندیش را

جرعه ای فرعون کافر کیش را

باز آن می در قدح سیال بود

هر چه می خوردند مالا مال بود

باز ساقی لب به استهزا گشود

گفت رسم باده خواری این نبود

آن مُعَرَبِد خوی دُرد آشام کو

باده ما را حریف جام کو

چون که استهزای ساقی شد تمام

مَظْهَری برخاست از جا شمر نام

گفت هان در احتیاط باده باش

جام را آمد حریف آماده باش
این شقاوت را ز سرداران منم
دوزخت را از خریداران منم
با حسینت هم ترازویی کنم
در هلاکش سخت بازویی کنم
خشک کرد آن چشمه ی سیال را
در کشید آن جام مالا مال را

ساقیا جام دگر لبریز کن
آتش ما را ز آبی تیز کن
تا خرد ثابت بود بر جای خویش
مدعا را پرده می گیرد به پیش
سرخوشم کن زآن به جان پرورده ها
تا توهم را بسوزم پرده ها
مست گردم رشته را آرم به دست
قصه مستان که گوید غیر مست (1)

ص: 146

1. قرآن كريم

2. بحار الانوار؛ علامه محمد باقر مجلسى. انتشارات دارالكتب الاسلاميه

3. جواهر الكلام؛ شيخ محمد حسن نجفى. نشر داراحياء التراث العربى

4. البكاء للحسين (عليه السلام)؛ علامه سيد حسن ميرجهانى. نشر كتابخانه صدر

5. نهج البلاغه؛ سيد رضى. نشر محمد دشتى

6. تفسير امام حسن عسكرى (عليه السلام)؛ نشر مدرسه الامام المهدي (عليه السلام)

7. البرهان فى تفسير القرآن؛ علامه سيد هاشم بحراني. نشر موسسه البعثه

8. كمال الدين وتمام النعمه؛ شيخ صدوق. نشر موسسه نشر اسلامى

9. عيون أخبار الرضا (عليه السلام)؛ شيخ صدوق. نشر دارالكتب السلاميه

10. الكافى؛ شيخ كلينى. نشر داركتب الاسلاميه

11. كامل الزيارات؛ ابن قولويه قمى. نشر دارالمرتضى بيروت

12. امالى طوسى؛ شيخ طوسى. نشر دار الثقافه

13. امالى صدوق؛ شيخ صدوق. نشر موسسه البعثه

14. وسائل الشيعه؛ شيخ حر عاملى. نشر داراحياء التراث العربى

15. مقتل ابو مخنف؛ لوط بن يحيى. نشر مطبعه علميه قم
16. موسوعه كربلاء؛ دكتور لبيب بيضون. نشر موسسه اعلمى
17. موسوعه كلمات الامام الحسين (عليه السلام)؛ معهد تحقيقات باقر العلوم (عليه السلام). نشر موسسه الهادى
18. الفتوح؛ احمد بن اعثم كوفى. نشر دارالاضواء بيروت
19. تسليه المُجالس وزينه المُجالس: سيد محمد بن ابى طالب كركى. نشر موسسه معارف اسلامى
20. الخرائج و الجرائح؛ قطب الدين راوندى. دارالكتب الاسلامى بيروت
21. عوالم العلوم؛ شيخ عبدالله بحراني اصفهاني. نشر مدرسه امام مهدى (عليه السلام)
22. بصائر الدرجات؛ شيخ ابو جعفر صفار قمى. نشر موسسه امام مهدى (عليه السلام)
23. مدينه المعاجز؛ سيد هاشم البحرانى. نشر اعلمى بيروت
24. مقتل الحسين (عليه السلام)؛ اخطاب خوارزمى. نشر انوار الهدى
25. امامان شيعه و جنبش هاى مكتبى؛ سيد محمد تقى مدرسى ترجمه حميدرضا آژير. نشر آستان قدس رضوى
26. اللهوف فى قتلى الطفوف؛ سيد بن طاووس. نشر انوار الهدى قم
27. المنتخب؛ شيخ فخر الدين طريحي. نشر مكتبه حيدريه
28. الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد؛ شيخ مفيد. چاپ كنگره
29. مبادئ الوصول إلى علم الأصول؛ علامه حلى. نشر دارالاضواء
30. الدرعيه إلى أصول الشريعه؛ سيد مرتضى. نشر دانشگاه تهران
31. المزار؛ شهيد اول. نشر مدرسه امام مهدى (عليه السلام)
32. نوادر الاخبار فى ما يتعلق باصول الدين؛ ملا محسن فيض كاشانى. نشر موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى

33. الاحتجاج؛ احمد بن على طبرسى. نشر موسسه اعلمى
34. تاريخ الامم والملوك؛ ابو جعفر طبرى. نشر دارالقلم بيروت
35. الكامل فى التاريخ؛ ابن اثير. نشر داربيروت
36. شرائع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام؛ محقق حلى. نشر استقلال
37. المقنعه؛ شيخ مفيد. نشر موسسه نشر اسلامى
38. حماسه حسيني؛ شيخ مرتضى مطهرى. نشر صدرا
39. ينابيع الموده لذوى القربى؛ سليمان بن ابراهيم القندوزى. نشر دار الاسوه
40. حسين (عليه السلام) شهيد آگاه و رهبر نجات بخش اسلام؛ آيه الله لطف الله صافى گلپايگانى. نشر موسسه نشر و تبليغ
41. خصائص الحسينيه؛ شيخ جعفر شوشترى. انتشارات رضى
42. اكسير العبادات فى اسرار الشهادات (اسرار الشهاده)؛ فاضل دربندى. انتشارات طوباي محبت
43. معالى السبطين فى احوال الحسن والحسين؛ شيخ مهدى حائرى مازندرانى. نشر موسسه بلاغ
44. الثاقب فى المناقب؛ ابن حمزه طوسى. نشر انصاريان
45. نفس المهموم فى مصيبه سيدنا الحسين المظلوم؛ محدث قمى. نشر مكتبه حيدر يه
46. ترجمه الامام الحسين (عليه السلام)؛ ابن عساكر. نشر مجمع احياء الثقافه الاسلاميه
47. الغيبه؛ محمد بن ابراهيم نعمانى. نشر دارالهدى
48. تفسير عياشى؛ محمد بن مسعود العياشى. نشر مكتبه علميه اسلاميه

49. دلائل الامامه؛ ابوجعفر محمد بن جرير طبرى. نشر موسسه بعثه

50. مستدرک الوسائل؛ شيخ حسين نوري. موسسه آل البيت

51. المصباح؛ ابراهيم بن على الكفعمى. نشر دار الرضى

ص: 150

این اثر ناچیز اهدا شد

به حقیقت لیلہ القدر و مقام روح القدس،

حضرت فاطمه شهیده سلام الله علیها

ص: 151

نگاهی نو به تاریخ صدر اسلام ----- فارسی

درمان باقرآن ----- فارسی

طوبای هدایت (پاسخ به شبهات و هابیت) ----- فارسی

النصوص (بیش از پانصد دلیل بر ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) از منابع اهل سنت) ----- فارسی و عربی

بررسی منابع و شرح زیارت عاشورا ----- فارسی

بهشت اندیشه (رویکردی نو به مباحث اعتقادی) ----- فارسی و دانمارکی

مراه الابرار (در فضائل دوستان و شیعیان ائمه اطهار) ----- فارسی و عربی

الحبل المتین (در وجوب برائت از اعداء دین) ----- عربی

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

